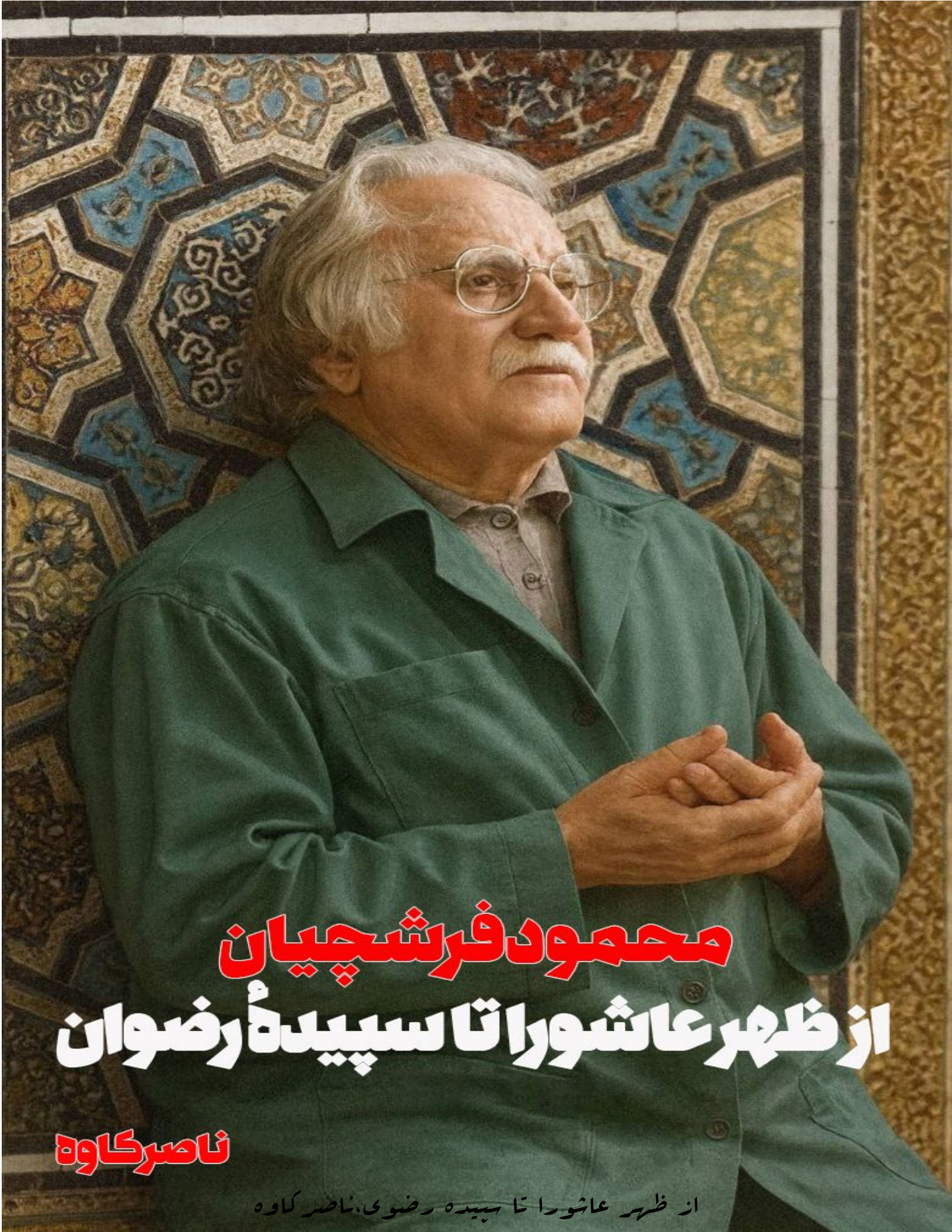




محمود فرشچیان

از ظهر عاشورا تا سپیده رضوان

ناصر کاوه

از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)،

شهدای از صدر اسلام تا شهدای جمهوری اسلامی ایران،

شهدای جبهه ی مقاومت،

شهدای جنگ تحمیلی ۱۲ روزه آمریکا و اسرائیل علیه ملت ایران

و خصوصا فرماندهان و دانشمندان شهید

"به آثار محمود فرشچیان نگاه کن"

خدا در رنگ تمام تابلوها جاری ست،

انسان به حیوان، شهید به زائر، شرق به غرب،

در یک سلام مشترک گره خورده اند:

«السلام علیک یا ابا عبدالله»

السلام علیک یا علی بن موسی الرضا»

"محمود فرشچیان"

(“از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی”)

مدیر پروژه و نویسنده : ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح : علی کربلایی

رسانه و فضای مجازی : مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح : نرگس کاوه

مشاور طرح و روابط عمومی و پشتیبانی : فاطمه عاقلی

قیمت: صلوات بر محمد و آل محمد (ص)

فهرست

پیشگفتار / 6

مقدمه / 9

فصل اول: زندگی نامه و کارنامه هنری استاد محمود فرشچیان / 15

فصل دوم: مکتب هنری و جهان بینی فرشچیان / 33

فصل سوم: تابلو «عصر عاشورا» – روضه ای با رنگ ها / 40

فصل چهارم: تابلو «ضامن آهو» – نذر هنری، کرامت ابدی / 49

فصل پنجم: / طراحی ضریح ها و آثار مذهبی ماندگار / 54

فصل ششم: «شمس و مولانا» و دیگر آثار عرفانی / 69

فصل هفتم: خاطرات و گفت وگوها با استاد / 74

فصل هشتم: واپسین سال ها، وصیت نامه و وداع / 144

سخن آخر / 147

لنداسکیپ عشق و رنگ / 156

سماع رنگ ها؛ از ظهر عاشورا تا سپیده رضوان / 165



از ظہر عاشورا تا سپیدہ رضوی، ناصر کاوہ

پیشگفتار

محمود فرشچیان (۱۳۰۸-۱۴۰۴ش) نقاش و نگارگر شیعه است که آثاری با مضامین شیعی، مانند تابلوهای عصر عاشورا، شام غریبان و تابلو ضامن آهو خلق کرده است. طراحی و نظارت بر ساخت ضریح‌های امام رضا(ع) و امام حسین(ع) از دیگر آثار او است. فرشچیان در عین توجه به مبانی سنتی نقاشی، هنر نگارگری را از وابستگی به شعر و ادبیات رها کرد و با تأثیرپذیری از هنر غرب، به آن استقلال و بعد سه بعدی بخشید. او بین سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۹۳ش، ۱۵ اثر خود را به حرم امام رضا(ع) اهدا کرد. فرشچیان در ۱۸ مرداد سال ۱۴۰۴ش از دنیا رفت.

لنداسکیپ عشق و رنگ از افق نیلگون اصفهان، شهری که گنبد‌های فیروزه‌ای‌اش آینه‌خانه خورشید است و باد، اذان را روی پل خواجه می‌رقصاند، تا دورترین تالارهای هنر در نیویورک و پاریس، نامی جاری‌ست که مرزها را درنوردیده "محمود فرشچیان"

او پی‌رنگ‌ها را گرفت، مثل رودخانه‌ای که از کوچه‌های خاکی کودکی تا اقیانوس بی‌انتهای اندیشه جاری می‌شود، در مسیرش هم خون عاشورا را در خود حل کرد، هم عطر گل‌های بهشت رضوی را.

در هر لکه رنگش، ذره‌ای از خاک کربلاست، در هر منحنی قلمش، قوس گنبد طلایی مشهد.

در آثارش، اسب بی‌سوار عاشورا شیهه می‌کشد و آهوی رمیده خراسان، همچنان در امان امام است.

جهان امروز، برای شناخت او فقط به موزه‌ها رجوع نکرد؛ دوربین‌های بین‌المللی بارها گنبد‌ها و ضریح‌هایی

را ثبت کردند که طرحش را او داده بود و آمارهای رسمی، جایگاه او را در صدر زنده‌ترین میراث‌داران نگارگری

ایرانی نشان می‌دهند از مدال طلای بینال فلورانس تا نمایشگاه اختصاصی در سازمان ملل (۲۰۲۳)، از

ثبت آثارش در گنجینه موزه لوور ابوظبی تا خرید «عصر عاشورا» توسط مجموعه‌داران در قاره‌های

مختلف. اما حقیقت این است: هیچ آماری، هیچ مدالی و هیچ تالاری نمی‌تواند عمق این را نشان دهد که،

"محمود فرشچیان" هنر را به عبادت رساند و عبادت را به جهانی‌ترین زبان ممکن به تصویر کشید.

به نام آنکه خلقت را نگارگری کرد، قلم را آموخت، بر رنگ‌ها تکبیر گفت و انسان را بوم رازهای خویش ساخت. ای خواننده، این کتاب، نه فقط تاریخ یک هنرمند، که حماسه‌ای از خورشیدی است که در آسمان هنر ایران طلوع کرد و نورش مرزها را درنوردید. استاد محمود فرشچیان، آن نگارگر بی‌بدیل، عاشق خدا، اهل بیت، میهن و انسانیت، که با هر ضربه قلم‌مو، درس اخلاق و ایمان را به جهانیان آموخت. او چون شمس‌ی تابان، علم و هنر را با خداشناسی پیوند زد و از جهان رخت بست، اما میراثش چون ستارگان، راه نسل‌ها را روشن می‌کند. این کتاب، سفرنامه دل اوست از کوچه‌های اصفهان تا آستان حسینی و رضوی؛ جایی که هنر، عبادت شد و عبادت، زبانی جهانی یافت.

"قصیده‌ای در مدح استاد محمود فرشچیان"

ای که در بوم جهان نقشِ خدا می‌کشی،

از فلک تا به زمین، عشقِ رضا می‌کشی.

خط به خط تسبیح و رنگِ تو رکوعی ز نور،

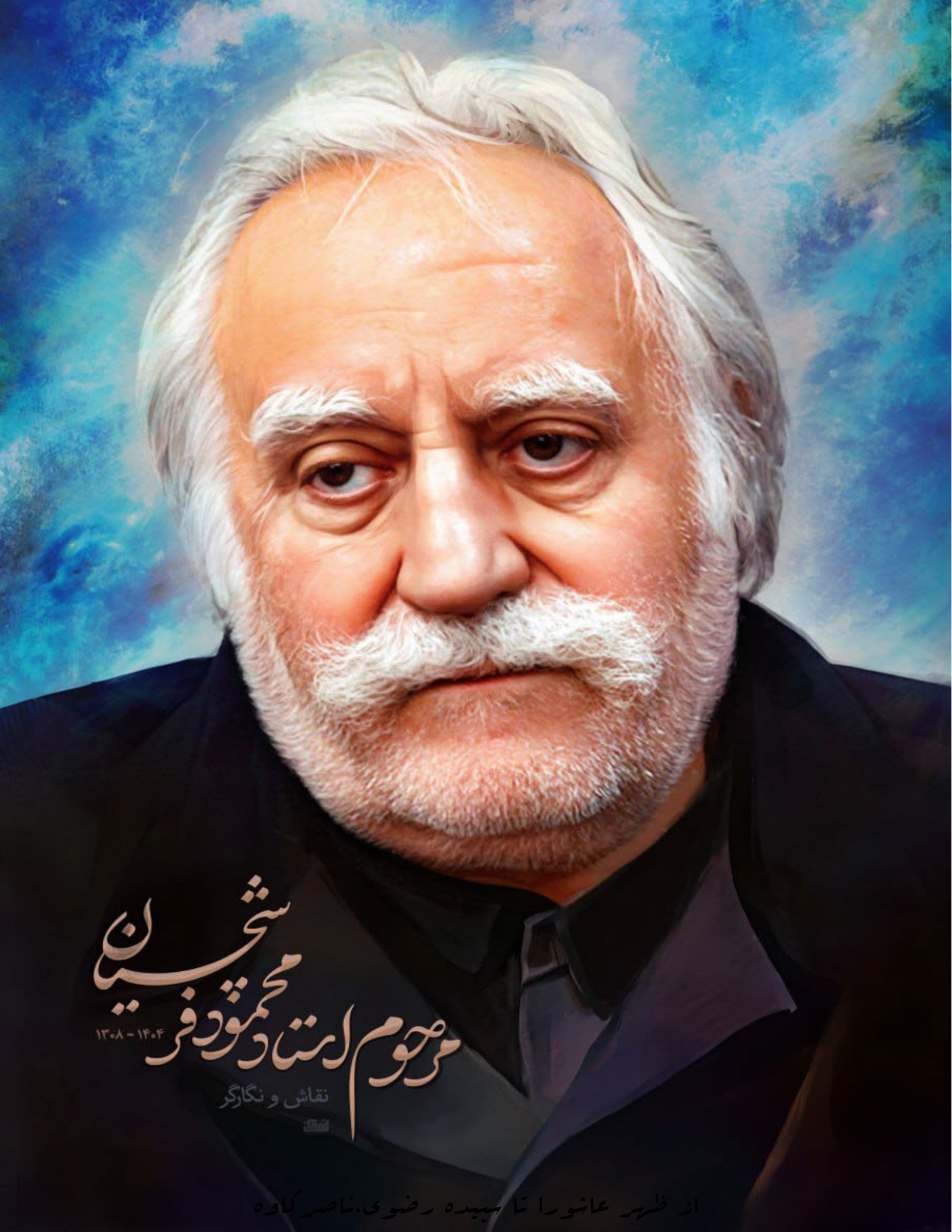
در میانِ عاشورا، روضه‌ی رنگین ز خون.

میمنت ایرانِ جاوید، اهل بیتت چراغ،

تو خورشیدی که اخلاق را به جهان می‌بری.

از اصفهان تا به لوور، نامت جاودان،

در سکوتِ قلم، فریادِ ایمان زدی.



محمود استاد محمود فرید
نقاش و نگارگر

از ظهور عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

مقدمه

در عصر عاشورا ببینید و بخوانید!؟

حضرت آیت الله امام خامنه ای: هربار به تابلوی "عصر-عاشورا" فرشچیان نگاه کرده ام، گریه کرده ام... رهبر انقلاب اسلامی: من هر وقت تابلوی آقای فرشچیان را که خود ایشان چند سال قبل به من داده نگاه کرده ام، گریه کرده ام؛ با این که من سینه ام پُر است از روضه های صبح عاشورا و عصر عاشورا. چه کسی بیشتر از ماها می داند که در این باره چه نوشته اند و چه خوانده اند و چه گفته اند؟ می گویند آدمهایی که اهل این چیزها هستند، خودشان گریه نمی کنند؛ ولی ما درعین حال که این همه روضه بلدیم، آقای فرشچیان دارد روضه بی می خواند که ماها را می گریاند. این چه هنر پُر فایده و پُر مغز و پُر معنایی است که یک نفر هنرمند می تواند این حالت را به وجود بیاورد؟ ۱۰/۰۶/۱۳۷۲

از کودکی دلم به تو ای سبط مصطفی،

در حلقه اشک، گرفتار کربلا.

هر خط که بر کاغذ کشیدم به یاد تو،

هر رنگ شد غبار کفن ها به نینوا.

به نام آن که نخستین خط را بر لوح عشق نگاشت و نخستین رنگ را بر پرده عالم افشاند؛ به نام او که نقاشی را در برگ گل، خوش نویسی را در خط پرنده، و مینیاتور را در قوس رنگین کمان خلق کرد. از افق نیلگون اصفهان، شهری که گنبد های فیروزه ای اش آینه خانه خورشید است و پل هایش صدای اذان را می رقصانند، تا دور افتاده ترین تالارهای هنر در نیویورک و پاریس، نامی جاری ست که مرزها را درنوردیده: مرحوم شادروان محمود فرشچیان. او پی رنگ ها را گرفت، مثل رودی زلال که از کوچه های خاکی کودکی تا اقیانوس بی انتها جاری شد؛ در مسیرش هم خون عاشورا را در خود حل کرد، هم عطر گل های بهشت رضوی را.

در هر لکه رنگش، ذره‌ای از خاک کربلاست؛ در هر قوس قلمش، انحنای گنبد طلایی مشهد.
این روایت، صرفاً تاریخ زندگی یک هنرمند نیست؛ سفری ست از «ظهر عاشورا» تا «سپیده رضوان».

فرشچیان رفت...

گفتند: که از خامه‌ی جانبخش تو جان رفت
تا عرش در این واقعه از سینه فغان رفت
پیغمبر اعجاز سُرّای قلم و رنگ
با رفتنت از جسم هنر تاب و توان رفت
اعجازگر آن سان که ز سیر هنرِ دل
از بوم تو تا خلوتِ اسرارِ نهان رفت
از واقعه‌ها طرحِ شگفتانه کشیدی
آنگونه شگفتانه که هوش از سرمان رفت
گفتند بزرگی و شکوه هنر را
هر جای جهان نام بلندت به زبان رفت
از فرش، قلم، طرحِ غم انداخته تا عرش
وقتی خبر آمد به جهان: فرشچیان رفت

احمد رفیعی وردنجانی

سفری که در آن، اسب بی‌سوار در غروب خونین کربلا شیهه می‌کشد و آهوی رمیده، در صحن رضوی آرام می‌گیرد. سفری که با دستی بیماراش به آستان امام رضا می‌رود و با نذری جاودانه باز می‌گردد.

فرشچیان در زندگی هنری‌اش از فهرست مدال‌ها و جوایز فراوان برخوردار شد: از مدال طلای بینال فلورانس و حضور در سازمان ملل، ۲۰۲۳، تا ثبت آثارش در گنجینه‌هایی چون لوور ابوظبی.

اما هیچ آماری و هیچ موزه‌ای نمی‌تواند آن لحظه را اندازه بگیرد!



ای که در بوم جهان نقشِ خدا می‌کشی
 از فلک تا به زمین، عشقِ رضا می‌کشی
 خط به خط تسبیح و رنگِ تو رکوعی ز نور
 در میانِ عاشورا، روضه‌ی رنگین ز خون

او در لباسی سبز و بی‌نام و نشان کنار کفش‌داری حرم، کفش زائری را جفت می‌کرد.

در هر تابلو، او خط را ذکر می‌کرد و رنگ را رکوع.

گاهی این ذکر را در خونِ سرخِ عاشورا،

گاهی در سبزِ بی‌پایان گنبد نجف،

و گاهی در طلایی مشهد جاری می‌کرد.



چنانکه پروفیسور امبرتو بالدینی گفت:

"برای درک باطن آثارش باید هم صبر داشت و هم زیارت کرد؛ زیرا هنر او در نماز شکل می‌گرفت"

از شاگردی در کارگاه عیسی بهادری در اصفهان، تا قدم‌زدن در موزه‌های پاریس و رم، او به دنبال پیوند دو

جهان بود: سنت و نوآوری، مثل پل خواجه که دو ساحل را به هم می‌رساند.

وقتی عصر عاشورا را آفرید، حرمت گریه را نگاه داشت:

چهره‌ها را نرنگید، ولی هر دست، هر گیسو، و هر پرچم افتاده، داستان را فریاد زدند.



وقتی ضامن آهو را کشید، تمام خطوط به ضریح ختم شدند؛ تابلویی که نه فقط نقاشی، که زیارتنامه‌ای بود وقف شده برای امام.

این کتاب، تلاش دارد تا با زبانی شاعرانه و همراه با اسناد و خاطرات، سفر روح و قلم فرشچیان را بازگو کند و نشان دهد که چگونه یک هنرمند می‌تواند از اصفهان تا آستان قدس، و از محفل روضه‌های محلی تا تالارهای جهانی، پلی از عشق و ایمان بسازد.

و من، همچون راوی این روایت، دعا می‌کنم:

همان‌گونه که او رنگ‌هایش را نذر ضریح کرد،

قلم‌های ما نیز نذر حقیقت شوند.

همان‌گونه که امام رضا، آهوی رمیده را ضامن شد،

ضامن دل‌های بی‌قرار ما باشد...



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

فصل اول

زندگی‌نامه و کارنامه هنری استاد محمود فرشچیان

اصفهان، شهر آبی زاینده‌رود و سرزمین نقاشی‌های پشت‌به‌پشتِ باران خورده است. در کوچه‌های شیرینِ نصف جهان، کودکی به نام محمود فرشچیان پا به جهان می‌گذارد؛ کودکی که با دیدن نورِ رنگ‌ها در بازارِ رنگرزا، به شوق کشیدنِ خطوطِ رنگی برمی‌خیزد. والدینی که با دنیای ساده‌ی روستاهای نزدیک به شهر، آموزه‌های ایمان و هنر را به فرزند خود می‌آموزند و او را به دنیای نگارگری ایرانی معرفی می‌کنند. این دورانِ کودکی، مانند ضرباهنگی نرم، به نامِ بارانِ رنگ‌ها می‌زند تا آینده‌اش را روشن سازد.

"راهی که با عشق آغاز شد"

سپیده‌دم در اصفهان چهارم بهمن ۱۳۰۸، اصفهان.

شهری که گنبد‌هایش با آسمان راز می‌گویند و پل‌هایش، آواز آب را با اذان گره می‌زنند. در خانه‌ای که قالی، نخستین بوم نقاشی بود و نقش و نگار فرش، اولین مشق چشم‌ها، کودکی چشم به جهان گشود که بعدها، رنگ را به زبان عاشورا خواهد آموخت. پدرش، مردی همدوست و اهل فرش، دست او را از همان کودکی به دنیای نقش‌ها گرفت. گویی در لحظه تولد، تقدیرش با مُهر اهل بیت امضا شده بود؛ تقدیری که او را از کوچه‌های خاکی اصفهان، تا تالارهای هنر جهان خواهد برد.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

"آغاز شاگردی، وضوی سحرگاهی رنگ"

محمود، نوجوانی بود که میان بازی‌های کودکانه، مجذوب پرده‌های روضه و کاشی‌کاری مساجد شد. دیدگانش ساعت‌ها بر سقف مسجد جامع یا بر خطوط محرابی مکث می‌کرد. روزی قدمش به کارگاه میرزا آقا امامی و سپس عیسی بهادری باز شد. آنجا بود که آموخت: هر خط می‌تواند تسبیح باشد، اگر با ذکر اهل بیت کشیده شود. سال‌ها شاگردی کرد. بوی اسپند و رنگ، با صدای آرام استادان در گوشش آمیخت. هر بار که قلم بر کاغذ می‌نشست، زیارت عاشورا در دل زمزمه می‌شد و ذکری پنهان که در رنگ‌ها جاری بود. در کارگاه، بوی اسپند و رنگ، قلم در دست، وضو با اشک، هر ضربه، زیارت عاشورا.

در کارگاه عشق، رنگ‌ها وضو گرفتند

هر قلم‌مو شد مؤذن، بر بوم اذان گفتند

فرشچیان معتقد است ماندگارترین آثار هنری، آثاری هستند که با مضامین مذهبی پیوند دارند. او چنانکه خود گفته است تحت تأثیر فضای مذهبی خانواده‌اش (به‌ویژه ارادت مادرش به امام حسین (ع)) رشد کرده و از کودکی شیفته نقوش تزیینی خانه‌شان و طرح‌های فرش‌های ایرانی بود که در کارگاه پدرش می‌دید... فرشچیان در سال ۱۳۲۴ش وارد هنرستان هنرهای زیبای اصفهان شد که تحت مدیریت عیسی بهادری، از شاگردان کمال‌الملک، اداره می‌شد. او در این دوره، علاوه بر یادگیری نقاشی و مینیاتور، در طراحی قالی و سرامیک‌سازی نیز مهارت یافت و نخستین نمایشگاه آثارش در سال ۱۳۲۷ش با نمایش تابلوهایی مانند «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند» برگزار شد. فرشچیان پس از فارغ‌التحصیلی از این هنرستان در سال ۱۳۲۹ش، به اروپا سفر کرد و هفت سال دروین به مطالعه آثار نقاشان غربی پرداخت. با تلفیق اصول نقاشی کلاسیک اروپایی و سنت‌های ایرانی، سبک منحصر به فردی را پایه‌گذاری کند که توانست فرهنگ ایرانی را به جهانیان معرفی نماید.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

سفر به غرب – امانت‌داری رنگ‌ها

سفر به اروپا و آشنایی با مکاتب نقاشی غرب

جوانی‌اش را با سفر به پاریس و رم گذراند. در موزه‌ها، سنت را پاس داشت و نوآوری را آموخت. اما دلتنگ هیئت‌های اصفهان شد: "رنگ روضه در غرب نیست".

از اصفهان به رم رفتی، دل پر ز نور،

دیدي مجسمه‌های سرد، تابلوهای بی‌روح.

اما بازگشتت، پلی ز سنت به نوین،

میمنت را با جهان پیوند زدی.

در جوانی، شوق دیدن جهان او را به موزه‌ها و آتلیه‌های پاریس و رم کشاند.

در تالارهای اروپایی، تابلوها و مجسمه‌های بزرگ را دید، اما با همه احترام، در میان آن‌ها نبود آن طلوع عاشورا یا نور پنجره فولاد که در دلش می‌زیست.

می‌گفت: هیچ‌کجا صبح مشهد و غروب کربلا را ندارد. پس نتیجه سفرش، بازگشت با گنجی تازه بود: پاسداری از سنت ایرانی و افزودن چاشنی نوآوری آموخته از غرب.

مسئولیت‌های هنری در بازگشت

پس از بازگشت، در اداره کل هنرهای زیبا فعالیتش را آغاز کرد و سپس ریاست اداره هنرهای ملی و استادی در دانشکده هنرهای زیبا را پذیرفت. اما برای او، مقام و عنوان هدف نبود؛ می‌خواست با قلمش منبر بسازد، نه با چوب و آجر، بلکه با رنگ و بوم.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

آثار مذهبی و ملی شاخص

ای قهرمان قلم، که جهان را فتح کردی،
با رنگ ایمان، اخلاق را به ملت‌ها دادی.
از ایران تا ابوظبی، نامت جاودان ماند،
خورشید هنر، که هرگز غروب نخواهد کرد.

استوارت کری ولش، پژوهشگر هنر، فرشچیان را هم‌تراز استادان بزرگ دوره صفوی دانسته و معتقد است
اگر در آن دوره می‌زیست، می‌توانست همکار هنرمندانی مانند سلطان محمد باشد.

تابلوها

تعداد دقیق آثار محمود فرشچیان روشن نیست، اما تاکنون ۵ جلد از منتخب آثار او منتشر شده و آخرین
جلد، حاوی ۱۵۰ اثر است. همچنین در کتابی که حاوی آثار مینیاتور اوست، ۱۲۰ اثر گنجانده شده است. ۵۰
اثر نقاشی و نگارگری نیز در موزه سعدآباد به نمایش گذاشته شده، ۱۵ تابلو محمود فرشچیان هم به موزه
حرم امام رضا (ع) اهدا شده است. برخی از آثار او عبارتند از:

شمس و مولانا (۱۳۸۶ش)

ققنوس (۱۳۷۷ش)

ابراهیم در گلستان

آفاق (۱۳۷۴ش)

حضرت ابراهیم (۱۳۷۳ش)

موی سپید (۱۳۷۱ش)
 به سوی نور (۱۳۶۹ش)
 تزکیه (۱۳۶۸ش)
 رایحه شادمانی (۱۳۶۷ش)
 حمایت (۱۳۶۷ش)
 در کمین گاه (۱۳۶۶ش)
 شهید (۱۳۵۸ش)
 گل آدم بسرشتند (۱۳۲۷ش)
 شام غریبان (۱۳۹۴ش)
 اهدا شده به موزه حرم امام رضا (ع)
 معراج - (اهدا در ۱۳۹۳)
 پرچمدار حق - ۱۳۹۰
 ضامن آهو - (سال خلق اثر: ۱۳۵۸ - (اهدا در ۱۳۸۹)
 کوثر - ۱۳۸۹
 امتحان سخت - ۱۳۸۹
 یک هدیه عشق - ۱۳۸۲
 توسل - ۱۳۸۰
 اولین پیام - ۱۳۷۹
 نیایش - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷

یا رب - ۱۳۷۴

پناه (یا یتیم‌نوازی امام علی) - ۱۳۵۶ - ۱۳۷۱

خمس آل طیبه - ۱۳۶۹

عصر عاشورا - ۱۳۵۵ - ۱۳۶۹

پنجمین روز آفرینش - ۱۳۵۲ - ۱۳۶۹

کتاب‌ها

محمود فرشچیان، علاوه بر مشارکت در نقاشی، تذهیب و طراحی آثار مشهور اسلامی و ادبیات فارسی مانند غزلیات حافظ و نامه امام علی به مالک اشتر، برگزیده آثار خود را هم چاپ و منتشر کرده است. همچنین آثاری درباره فرشچیان چاپ شده است. در ادامه برخی از این موارد ذکر شده‌اند:

مشارکت

رباعیات خیام - نقاشی - ۱۳۹۳

غزلیات حافظ - تذهیب - ۱۳۹۳

فال حافظ - نقاشی - ۱۳۹۲

دیوان حافظ - نقاشی - ۱۳۹۲

منتخبی از غزلیات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی - تذهیب - ۱۳۹۲

سخنان حضرت امیرالمومنین علی (ع): گزیده نهج البلاغه - تذهیب

رباعی‌های خیام - طراحی - ۱۳۹۱

فرمان نامه حضرت امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر - تذهیب - ۱۳۹۱

زندگی و آثار هنری حاج میرزا آقا امامی - مقدمه - ۱۳۹۰

گزینه زیباترین سخنان خواجه عبدالله انصاری - نقاشی - ۱۳۸۸

داستان های شاهنامه فارسی - نقاشی - ۱۳۸۸

دعای ندبه - نقاشی - ۱۳۸۷

حدیث نگار - نقاشی - ۱۳۸۶

حیات محبوب - نقاشی - ۱۳۸۶

دیوان شعر باباطاهر عریان - خطاطی - ۱۳۷۹

برگزیده آثار

نیایش نور - ۱۳۹۳

عکاسی و نقاشی - ۱۳۹۳

نقاشی های برگزیده - ۱۳۹۰

برگزیده آثار نقاشی محمود فرشچیان - ۱۳۸۶

نقاشی های برگزیده - ۱۳۸۶

درباره فرشچیان

بال سیمرغ: گفت و گو با استاد محمود فرشچیان - ۱۳۸۹

چهره های ماندگار: استاد محمود فرشچیان - ۱۳۸۴



استاد
میرزا محمد
فرشچیان
۱۳۰۸ - ۱۴۰۴

از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

نمایشگاه‌ها

بسیاری از آثار محمود فرشچیان به صورت دائمی در نمایشگاه‌های در مناطق مختلف جهان به نمایش درآمده و نمایشگاه‌هایی از آثار او به طور موقت برگزار شده است. برخی از این موارد عبارتند از:

نمایشگاه‌های دائمی

موزه ملی ایران

موزه هنرهای معاصر ایران

موزه ملکه الیزابت

موزه ملکه جولیاننا

موزه پرنس آقاخان

موزه لیدن جانسون - آمریکا

موزه ژنرال ارنستو ژیسل - ایتالیا

موزه شاهزاده اکی هی تو - ژاپن

موزه ژیسپ ساراگات - ایتالیا

موزه لعل بهادر شاستری - هند

موزه سناتور ویلیام فول برایت

موزه پروفیسور آرتور پوپ

موزه پروفیسور حسین صادقی - سوییس

موزه غسان شاکر

موزه هنر استانبول - ترکیه

موزه لاهور - پاکستان

موزه شرکت مادیسون - واشنگتن دی سی

موزه باب گوچی - نیویورک

کلکسیون بورو - نیوجرسی

کلکسیون پینز - نیوجرسی [۱۵]

گالری فاکس ورث نیویورک

موزه هنرهای معاصر تهران

گالری مینیاتور هنرهای زیبا

موزه علم و صنعت شیکاگو

موسسه خاورمیانه واشنگتن دی سی

انجمن ایران و امریکا - تهران

شورای ملی هنر - کراچی

موسسه فرهنگی هنری راولپندی

گالری کوروش - پاریس

موزه هنرهای زیبا - الجزایر

دانشگاه تهران

تالار فرهنگ - تهران

گالری هنرهای زیبای اروپا - وین

گالری هنر مولر - مونیخ



از ظہر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

پلازای باربرینی - رم

گالری موسیقی - میلان

موزه کاخ گلستان - تهران

موزه کاخ چهلستون - اصفهان

نمایشگاه های موقت

آثار محمود فرشچیان در فاصله سال های ۱۳۲۷ تا ۱۳۷۳ ش در ۸۳ نمایشگاه گروهی و ۵۱ نمایشگاه انفرادی در شهرهای زیر به نمایش درآمده اند:

الجزیره

فلورانس

مونیک

سالت لیک سیتی

پکن

کراچی

نیویورک

شانگهای

شیکاگو

کی اف

پاریس

تهران

استانبول

لاهور

راولپندی

وین

اصفهان

میلان

رم

واشنگتن دی سی

افتخارات

فرشچیان از سال ۱۳۳۱ش، افتخارات و جوایزی به دست آورده است که مواردی از آن عبارتند از:

مدال طلای هنر نظامی - ایران - ۱۳۳۱ش

مدال طلای جشنواره بین المللی هنر - بلژیک - ۱۳۳۷ش

جایزه اول وزارت فرهنگ و هنر - ایران - ۱۳۵۲ش

مدال طلای آکادمی هنر و کار - ایتالیا - ۱۳۶۰ش

دیپلم لیاقت دانشگاه هنر - ایتالیا - ۱۳۶۱

دیپلم آکادمیک اروپا - آکادمی اروپا - ایتالیا - ۱۳۶۲

تندیس طلایی اروپایی هنر - ایتالیا - ۱۳۶۳

نشان هنر نخل طلایی - ایتالیا - ۱۳۶۳

تندیس طلایی اسکار - ایتالیا - ۱۳۶۴

نشان درجه یک هنر - ۱۳۷۲

ذکر نام فرشچیان در فهرست روشنفکران قرن ۲۱ - ۱۳۷۹

چهره ماندگار در اولین دوره - ۱۳۸۰

از میانه دهه‌های ۴۰ و ۵۰، رویکرد آثار استاد فرشچیان به سمت مضامین دینی و ملی بیشتر شد:

■ عصر عاشورا - روضه‌ای با رنگ و سکوت

■ ضامن آهو - نذر شفا و کرامت

■ شمس و مولانا - گفت‌وگوی عرفان و نور

■ پنجمین روز آفرینش

■ مولود کعبه

■ هدیه عشق

و ده‌ها اثر دیگر با موضوعات عاشورایی، رضوی و قرآنی.

هر کدام از این آثار، همچون صفحه‌ای از زیارتنامه بود؛ بی‌نیاز از واژه، اما پُر از دعا.

هر رنگ که بر بوم نشست، ذکر شد

هر خط که کشیدم، به رضایت ختم شد

گر لوح جهان پر ز نشان فرشچیان است

این مهر ز گنبد طلا برق زد و ماند

با این همه، در نگاه خودش، بزرگ‌ترین افتخار، پوشیدن لباس سبز خادمی حرم امام رضا بود و لحظاتی که

بی‌نام و نشان، کنار زائران قدم می‌زد.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

فصل دوم

مکتب هنری و جهان بینی محمود فرشچیان

پیوند سنت و نوآوری

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

در روزگاری که برخی، یا دل در گذشته دوخته و یا صرفاً شیفته تازه‌های بی‌ریشه بودند، فرشچیان راه دیگری را برگزید: نگاه به سنت با دل سپردن به فردا.

خطوط او ریشه در مکتب نگارگری اصفهان داشت، اما در انحنای هر نقش، نوایی تازه می‌شنوی. طرح‌هایش گویی بر صفحه‌ای دایره‌وار می‌رقصند (سماعی مداوم که تماشاگر را به گردش در تصویر دعوت می‌کند).

دیوارهای کاشی‌کاری مسجد شیخ لطف‌الله، طرح‌های قالی‌های شاه عباسی، و مینیاتورهای صفوی، در آثار او دوباره جان گرفتند، اما این بار نه با روایت خشک موزه‌ای، که با نفس زنده یک هنرمند معاصر. عمق معنایی و پیام‌های اخلاقی برای فرشچیان، تابلو فقط «زیبا» بودن کافی نبود.

او می‌گفت: اثر هنری اگر پیامی نداشته باشد، مثل بدنیست بدون روح.

پیام آثارش در یک جمله خلاصه می‌شود:

"یادآوری عشق الهی، و کرامت انسان"



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

در «عصر عاشورا»، بی‌آنکه چهره‌ها را بنمایاند، مفهوم ایثار و مظلومیت را جاودانه کرد.
 در «ضامن آهو»، امنیت را نه در حصار و سلاح، که در ضمانت یک دل پاک نشان داد.
 و در «شمس و مولانا»، بازگشت به ریشه‌های معنوی و دفاع از هویت ملی را تصویر کرد.
 همه این‌ها درون‌مایه‌ای مشترک داشتند: **"هنر، پلی است از انسان به آسمان".**

سبک تصویری و رنگ‌شناسی

منتقدان سبک او را ترکیبی از نگارگری ایرانی، حجم‌پردازی غربی، و ریتم موسیقایی خطوط می‌دانند.

هیچ‌چیز در تابلوهایش بی‌دلیل نیست:

- دایره‌ها: نماد بی‌پایانی و سماع
- خطوط منحنی: آرامش و حرکت همزمان
- فضا سازی مه‌آلود: ایجاد بعد معنوی، نه صرفاً فیزیکی
- در مورد رنگ‌ها، او برای هر رنگ، روح و شأنی خاص قائل بود:
- سبز: بوی نجف و عبای علی (ع)
- طلایی: خورشید گنبد رضوی
- لاجورد: آسمان بی‌انتهای
- فیروزه‌ای: آب کوثر
- ارغوانی: شفق عاشورا، نه خون کشتگان
- سپید: کبوتران و نگاه بی‌گناه کودکان

می‌گفت: رنگ باید دعا باشد؛ هر رنگ باید تو را به چیزی بزرگ‌تر از خودش برساند».



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

آمیختگی شعر و نقاشی

فرشچیان خودش را شاعر بی صدا می دانست!؟

همان طور که حافظ با واژه، جاودانگی را می سراید، او با خط و رنگ آن را ثبت می کرد.

در تابلوهایش، حتی سکوت هم رنگ دارد.

مثلاً در «هدیه عشق»، اشک مادر، داستانی را بازگو می کند که هیچ کلامی نمی تواند بگوید.

در تابلوی «هدیه عشق» نمایی کلی از پیکر علی اصغر (ع) روی دستان پدرش به تصویر کشیده شده است.

در این اثر هنری که به روایت شهادت علی اصغر (ع) وفادار است، تیری برگلوی فرزند سیدالشهدا (ع) اصابت

کرده و او را به شهادت رسانده است. حالت دستان امام حسین (ع) در این اثر هنری به گونه ای تصویر شده

که انگار فرزندش را به عنوان یک هدیه به پیشگاه پروردگار تقدیم می کند. به همین دلیل، نام اثر «هدیه

عشق» انتخاب شده است.

فرشچیان برای تاثیرگذاری بیشتر، حضرت علی اصغر (ع) را به عنوان هسته ی اصلی اتفاق، در مرکز تابلو قرار

داده و اطراف آن را خالی گذاشته است، یعنی در تابلوی «هدیه عشق» خبری از طراحی های حاشیه ی تابلو

که در دیگر آثار فرشچیان دیده می شود، نیست تا تمام توجه مخاطب به مرکز آن باشد. این هنرمند

همچنین از رنگ های گرم برای فضاهای خالی تابلو بهره گرفته تا گرمای کربلا و تشنگی کودک شش ماهه را

به مخاطب القا کند.

با این که در این اثر هنری، فقط دستان امام حسین (ع) به عنوان تکیه گاهی برای پیکر فرزندش دیده

می شود، اما حضور او بسیار پررنگ است. هر بیننده ای با دیدن اثر متوجه می شود که دست ها متعلق به

سیدالشهدا (ع) است و حزن و اندوه او را از شهادت کودک شش ماهه اش حس می‌کند. همچنین حالت دستان او صبر و رضایش را از آنچه خداوند برای او و خانواده اش رقم زده، به تماشاگر می‌رساند و تاثیرگذاری اتفاق را چند برابر می‌کند.

فرشچیان برای بیان آنچه در ذهن داشته، در تابلوی «حضرت علی اصغر (ع)» از خط، بهره‌ی زیادی برده است و عنصر خط کمک کرده تا مصیبت و فاجعه، به کمال بیان شود. مسیر تیری که به گلوی کودک شش ماهه خورده و آن خطی که این تیر را به وجود آورده است و همچنین خطوطی که در لباس ها به کار رفته همه در مسیر بهتر شدن این اثر هنری بوده اند.

فرشچیان این اثر را مانند بسیاری از تابلوهای دیگر خود به آستان قدس رضوی تقدیم کرده است. این تابلو اکنون در موزه آستان قدس رضوی در معرض دید علاقه‌مندان است.

نگاهی جهانی با هویت ایرانی

سفرهای بین‌المللی و حضور آثارش در بیش از صد نمایشگاه، دیدگاه او را گسترده کرد. اما در تمام سفرها، چیزی را از دست نداد: ریشه ایرانی-اسلامی. به همین دلیل، یک اروپایی یا آمریکایی می‌تواند از زیبایی و لحن آثارش لذت ببرد، و در عین حال، یک ایرانی در آن‌ها هویت تاریخی خود را بیابد. آثار او نشان دادند که سنت و نوآوری دشمن نیستند، اگر هر دو از سرچشمه عشق و ایمان بنوشند.

خطی که به یاد تو کشیدم، نغمه شد

رنگی که وضوی نام تو دیدم، تسبیح شد

گر سنت و فردا به قلمم آشتی کردند

یاری‌ست ز آنکه مهرش در جانم آتشی شد



از ظهر عاشورا تا سبده رضوی ناصر کاوه

فصل سوم

تابلو «عصر عاشورا»؛ روضه‌ای با رنگ‌ها



داستان خلق ظهر عاشورا گذشته است. نه، این دیگر ظهر نیست... آسمان بر زمین خم شده و زمین بوی خون گرفته است. باد، خاکستر خیمه‌ها را به صورت تاریخ می‌پاشد. در این فضای داغ و سنگین است که محمود فرشچیان بومی را بر سه‌پایه گذاشت و قلم را در رنگ فرو برد. پیش از این که خطی بکشد، وضو گرفت و با قطره‌های اشکی که بی‌صدا بر گونه‌اش لغزیدند. گفتند: «استاد، می‌خواهی چه صحنه‌ای را نشان دهی؟ لبخند محزونی زد و گفت: من نمی‌خواهم حادثه کربلا را بکشم، می‌خواهم حس آن را بگویم. آنچه بر بوم نشست، واقعه را از محور جنگ و خون، به میدان غربت و دلشکستگی برد.

روایت تصویری «عصر عاشورا»

در مرکز بوم، اسب سفید بی‌سوار ایستاده است؛ یال‌هایش، شانه‌های پر گریه‌ای‌اند که نسیم عصر نوازش‌شان می‌کند. زین خالی، ردّ خون بر پوسته گردن، و چشمانی که از وحشت و اندوه، بی‌قرار به سوخته‌های دور نگاه می‌کنند. پشت سر اسب، چادرهای پاره و پُرباد، و پرچم‌های واژگون‌شده چون دستانی افتاده بر خاک؛ در پیش‌زمینه، زنانی سیه‌پوش که به کودکان پناه داده‌اند — اما فرش‌چیان چهره‌ها را نرنگید، چرا که حرمت اشک را بر هر تصویری مقدم می‌دانست. رنگ آسمان نه کاملاً سرخ است و نه تماماً سیاه، بلکه رنگی مبهم میان خاکسترو خون؛ رنگی که تنها روضه‌خوانان قدیمی محله‌ها معنایش را می‌دانند.

نشانه‌شناسی و مفاهیم

- اسب بی‌سوار: نشانه بازگشت بی‌قهرمان و آغاز اسارت اهل بیت
- پرچم‌های افتاده: فرو افتادن سپاه حق در ظاهر، اما باقی ماندن پرچم در تاریخ
- رنگ سپید یال‌ها: یادآور پاکی شهید و بی‌گناهی طفلانی که در این غم شریک‌اند
- خطوط منحنی رو به بالا: امید پنهان به آسمانی که شاهد این مظلومیت است

نه شمشیر کشیدم، نه میدان زدم

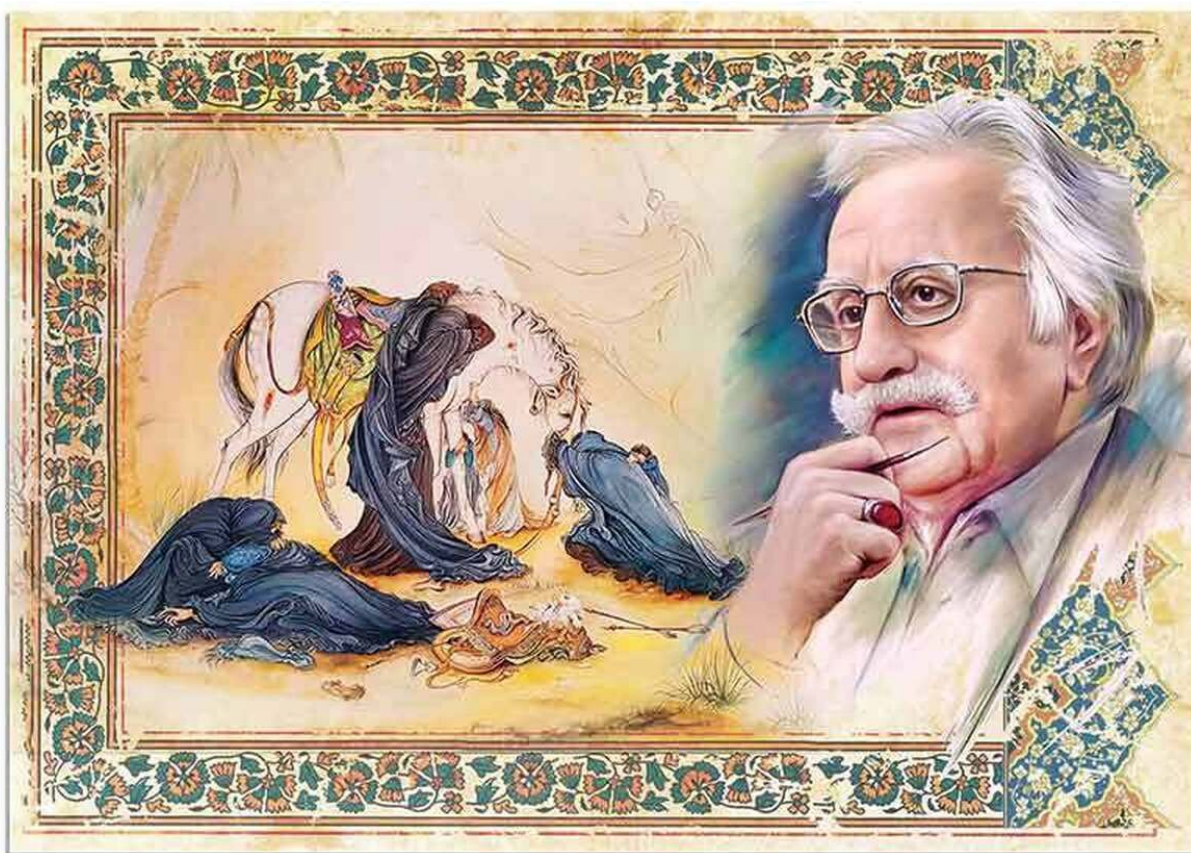
فقط غربت اسبِ تو را خواندم

که هر زانویش، محراب هزار نماست

و هر قطره اشکش، وضوی عاشق

گفتگوی اهل دل

مرحوم شادروان استاد محمود فرشچیان، در رابطه با قیام عاشورا می گفت: به زندگی و آثار و هر هنرمندی که مراجعه کنید، پیوند و ارتباطی بین میان فضای ذهنی و زندگی شخصی او پیدا می کنید که در آثارش هم تجلی پیدا می کند. به لطف خدای متعال من در خانواده ای متدین و مذهبی به دنیا آمدم که به امور دینی و شرعی پایبند بودند و عشق و ارادت خاصی نسبت به امام حسین علیه السلام در قلب والدین من بود. هرچند که کودکی من در دوران رژیم پهلوی گذشت که مراسم دینی در محدودیت و به سختی برگزار می شد، اما خانواده من به خلاف بعضی از افراد آن دوره، نه دلدادگی به غرب پیدا کرده بودند و نه مذهب خود را فراموش کرده بودند.



پدر و مادر من در دورانی که خیلی از افراد به دنبال زرق و برق دنیایی رفته بودند، بر باورها و اعتقادات دینی و فرهنگی اصیل خود مستحکم بودند و همیشه در تربیت فرزندان خود دقت داشتند که امور مذهبی و دینی را به ما آموزش بدهند. حتی والدین ما در مراسم عزا و یا میلاد اهل بیت علیهم السلام خودشان بانی مراسم دینی می شدند. تولد و رشد کردن در چنین فضای دینی و مذهبی باعث شد روحیه من هم مذهبی باشد و از همان کودکی با مضامین دینی آشنا شوم و بتوانم عمرم را در خدمت به دین خدا بگذرانم.

شور و حال زمان خلق اثر عصرعاشورا

تابلوی عصرعاشورا با همه آثاری که تا آن زمان خلق کرده بودم تفاوت داشت. نمی دانم چطور عنوان کنم، با وجود اینکه مدت ها از خلق این اثر می گذرد هر باری که با یاد لحظه های معنوی خلق این تابلو می افتم، حال و هوای خاصی به من دست می دهد. در زمان خلق این اثر هم حس معنوی نابی داشتم که گویا عنایتی از سوی امام حسین علیه السلام بود تا بتوانم چنین تابلویی را ایجاد کنم.

تداعی شدن مفاهیم معنوی در جلوه های بصری تابلو

به اعتقاد خودتان آیا تنها جلوه بصری و زیبایی آن موجب جلب توجه مخاطبان مسلمان و به خصوص غیرمسلمان ها شده و یا مفاهیم درونی و معنوی آن؟

این که گفته شود تنها جلوه نظری اثر عصرعاشورا مورد توجه غیرمسلمان ها قرار گرفته، تحلیل و ارزیابی درستی نیست، چون مردم کشورهای دیگر چندان با آثار هنری و سبک های مورد استفاده در هنر کشور ما آشنا نیستند و مفاهیم هنری را مانند هنرمندان ما درک نمی کنند، در عین حال که این اثر به هر حال مفاهیمی را مانند هر طرح دیگری بیان می کند که تا زمانی که مخاطب آن را درک نکند، نمی تواند زیبایی حقیقی تابلویی را متوجه شده و بفهمد.

به اعتقاد من آنچه موجب توجه غیرمسلمان ها به تابلوی عصرعاشورا شده، این است که آن ها هم ارتباطی غریب با قیام امام حسین علیه السلام برقرار می کنند، هرچند که حقیقت امر را ندانند و یا متوجه نباشند، چون ابهامی غریب در تمام این اثر وجود دارد که دلالت بر عمق حقانیت و مظلومیت آن حضرت دارد، به این صورت که طبق مبانی هنری، قهرمان اثر در وسط تابلو نمایش داده می شود در حالی که در این تابلو، امام حسین علیه السلام که قهرمان اصلی است، غایب است و اسب او دیده می شود.

از سوی دیگر نمایه هایی مانند اسب آغشته به خون و بی سوار میان تعدادی از زنان، پرنده هایی با بال های خونین، تیرهایی بر بدن اسب، نخل های خمیده، زین آویزان و معلق و سایر جزئیات موجود در طرح، پیامی را به بیننده می رساند. بیننده چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان، از تماشای این عناصر پیوندی روحی با اثر پیدا کرده و موجب تحول درونی او می شود. هرچند مسلمانان و سایر افراد هراندازه با قیام عاشورا آشنایی بیشتری داشته باشند، بهتر می توانند عمق اثر را درک کنند، ولی به هر حال غیرمسلمانان و افرادی که آشنایی با مبانی هنری ندارند هم می توانند تحول و نکات موجود در آن را متوجه شوند.



روزی از استاد پرسیدند: «چرا پیکر شهدا را نشان ندادی؟ با مکتی گفت: گاهی نبودن تصویر، تصویر را کامل‌تر می‌کند... ادب نگاه، بالاتر از نمایش است. و این همان پرهیز و وقاری است که باعث شده «عصر عاشورا» نه صرفاً یک نقاشی، که محرابی مصور برای گریه زائران باشد.



بازتاب «عصر عاشورا» در ایران و جهان

این تابلو از نخستین روز نمایش، موجی از اشک و تحسین را برانگیخت. زائران بارها گفته‌اند: وقتی مقابلش می‌ایستی، صدای شیهه اسب را می‌شنوی. منتقدی اروپایی نوشت: «این اثر، بدون نیاز به دانستن تاریخ کربلا، با هر انسانی سخن می‌گوید؛ چرا که غم فقدان و بی‌پناهی، زبانی جهانی دارد.»

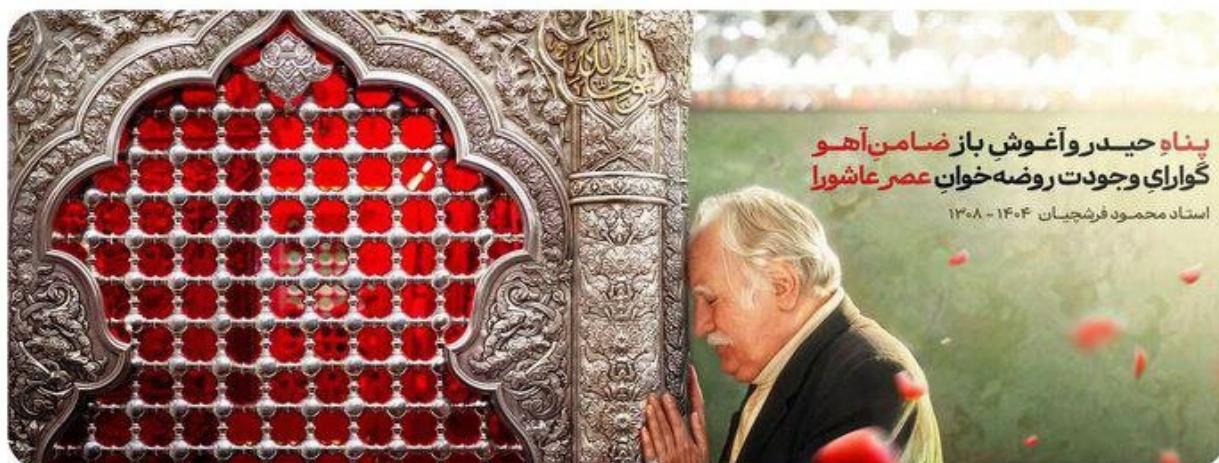
تابلوی پرچمدار حق

یکی دیگر از آثار مرحوم شادروان استاد محمود فرشچیان "پرچمدار حق" که شمایی از حضرت ابوالفضل العباس (ع) را در حالی نشان می‌دهد که روی اسب افتاده و پرچم شکسته‌ای، چهره و دست‌های مبارک حضرت را پوشانده است.



در این اثر اسب حضرت عباس (ع) در حالی تصویر شده که از زخم‌هایی که به راکبش وارد شده، غمگین است و تمام توان و قوای خود را با دست چپ بر زمین وارد کرده تا سوارش بر زمین نیفتد. در عین حال پرچمی که در تابلو دیده می‌شود، به نوعی طراحی شده که بخش زیادی از صحنه را پوشش می‌دهد. فرشچیان در خصوص این اثر آورده است: این تابلو در ابعاد 100 در 70 روی مقوا به تصویر کشیده شده و فضای حزن‌انگیز آن، به نحوی یادآور تابلوی عصر عاشورا است و صحنه بازگشت حضرت عباس (ع) را در زمانی که بدون مشک آب باز می‌گردد، روایت می‌کند. البته در این تابلو می‌خواستم دست‌های حضرت (ع) را نشان

نهم. در این اثر یک شخصیت طراحی شده که همان حضرت ابوالفضل العباس (ع) است که چهره ایشان نمایان نیست، ولی شاخ و برگ‌ها و عناصر بصری که در حاشیه این تابلو کار شده گویای غم حضرت است.



در ”پرچمدار حق” نیز غمی در رنگ‌ها، ترکیب‌بندی، طراحی نهفته است و بدون آنکه چهره حضرت ابوالفضل العباس (ع) نشان داده شود، حال و هوای تابلوی عصر عاشورا در بیننده تداعی می‌شود. مهم‌ترین عنصر این تابلو پرچم اسلام و حق است که با وجود زخمی بودن تمام بدن حضرت ابوالفضل العباس (ع) توسط ایشان پایدار نگه داشته شده است.



ان طهر عاشورا تا بیدره رضوی، ناصر کاوه

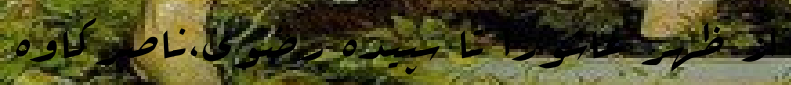
فصل چهارم

تابلو «ضامن آهو»؛ نذر هنری، کرامت ابدی



ماجرای نذر و شفا

خراسان... شهری که سپیده دمش با «السلام علیک یا علی بن موسی الرضا» آغاز می شود و غروبش، نورش را به گنبد طلا می بخشد. روزی، محمود فرشچیان با دلی گرفته پا به صحن انقلاب گذاشت؛ نه تنها برای زیارت، بلکه برای گفت و گویی صمیمی با صاحب این آستان. دست راستش — سرمایه یک عمر هنرش — بیمار و ناتوان شده بود. پزشکان امید چندانی نمی دادند. اما او با آرامشی خاص رو به ضریح ایستاد، دست بر سینه گذاشت و در دل آهسته گفت: آقا جان، اگر این دست شفا یابد، نذر می کنم بهترین اثر عمرم را برای تو بیافرینم؛ اثری که بوی پنجره فولاد بدهد. روایت ها می گویند که همان روز، دردش رو به آرامی رفت و صبح فردا، توان حرکت دوباره به انگشتانش بازگشت.



آغازی بر یک اثر نذری

با همان دست تازه سلامت یافته، بومی سفید بر سه پایه گذاشت. در ذهنش، صحنه‌ای از حکایت کهن نقش بست: آهوئی رمیده، گرفتار در دام صیاد، که خود را به امام رضا علیه السلام می‌رساند و از او پناه می‌طلبد. خطوطی منحنی چون مسیر دویدن آهو، و هاله‌ای زرین که جایگاه امام را در دل اثر روشن می‌کرد. تمام عناصر تصویر از هر گوشه به یک نقطه ختم می‌شدند: نگاه امام.

جزئیات هنری و زبان تصویر

- آهو: با چشمانی سرشار از همزمانِ ترس و آرامش، گویی یقین دارد که این پناه، امن‌ترین حریم جهان است.
- امام: در میان نوری لطیف، بدون نمایش کامل چهره، با دستانی نیمه‌باز برای پذیرش، کرامت را به تصویر می‌کشد.
- فضا سازی: استفاده از طلایی در گنبد و خطوط عمودی، حسی از اوج و اتصال به آسمان را القا می‌کند.
- حرکت رنگ‌ها: موج ملایم لاجورد و سبز، یادآور آسمان مشهد و گنبد طلای حرم. این اثر نه یک نقاشی ساده، که زیارتنامه‌ای مصور بود؛ نوشته شده با رنگ به جای کلمات.

بازتاب و ماندگاری

“تابلوی ضامن آهو” در کمتر زمانی پس از خلق، به نماد تصویری امام رضا در هنر معاصر ایران بدل شد. زائران، چاپ کوچک شده اثر را در خانه ها و محل کار نصب کردند؛ و نسخه اصل، به آستان قدس رضوی وقف شد. سال ها بعد، وقتی جهان او را به عنوان بزرگترین نگارگر زنده شناخت، او افتخاری بالاتر در سینه داشت!؟ لباس سبز خادمی حرم. گاهی که مردم نمی شناختندش، در صف کفشداری آرام می ایستاد، یا با همان دستی که روزی بیمارش بود، کفش زائری را جفت می کرد و چه استعاره ای زیباتر از این که این بار، خود هنرمند، آهوی تابلو باشد و امام، باز هم ضامنش گردد؛ همان طور که روزی در قاب رنگ شد، اکنون نیز در قاب ابدیت می خواهد جاودان بماند.



دست شکسته ام که شفا یافت، به عهدی بدل شد،

که بوی گنبد گرفت...

و آهوی دل، از آن پس هر کجا دوید، در سایه کرم سلطان می دوید...



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

فصل پنجم

طراحی ضریح‌ها و آثار مذهبی ماندگار

هنرمندی که فلز را هم ذاکر کرد؟! فرشچیان، ضریح‌ها را هم نگارگری کرد!؟

استاد در طراحی ضریح‌های امام حسین (ع)، حضرت عباس (ع) و امام رضا (ع) نیز دست داشت. هر گره و نقش، دعایی بود که در فلز جاری می‌شد. فرشچیان فقط نقاش نبود؛ او طراح ضریح هم شد، جایی که فلز، همچون بوم، مأمور انتقال ذکر و عشق گردید. برای او، هر گره اسلیمی، مصرعی از یک قصیده‌ی عاشقانه بود و هر خمش و بست، راهی برای گذشتن نگاه زائر به سوی صاحب حرم.

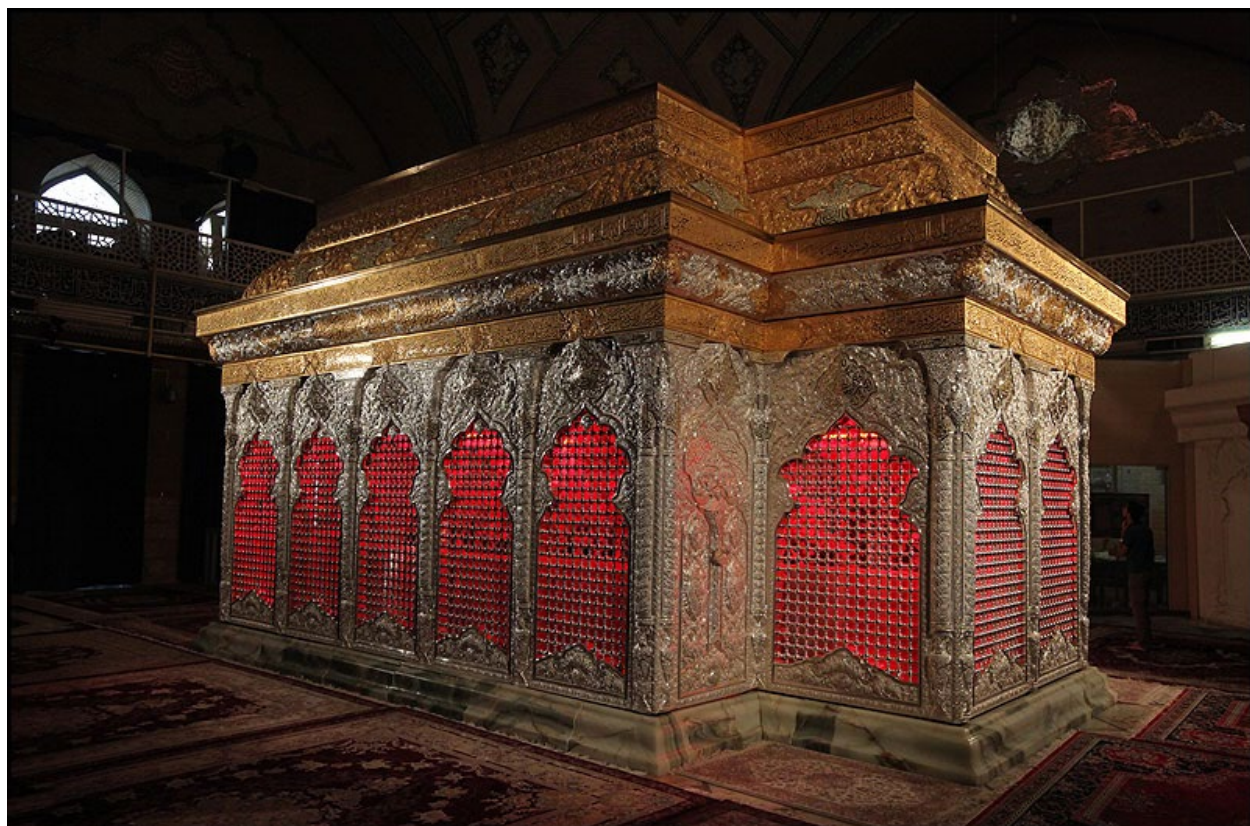
گره‌ای بسته‌ام از عشق و نگاه

تا که بوی حرم آید به راه



ضریح امام حسین(ع) نقوش خرما، گره اسلیمی، درس ایثار.

برای استاد، ضریح فقط یک سازه فلزی نبود. آن را دری می‌دانست میان دنیای خاکی و آستان قدسی؛ دری که باید آداب عبور را در نقش خود داشته باشد. هر گره، ذکر؛ هر برگ، دعایی؛ هر قوس، رکوعی. طرح‌هایش نه تنها در اماکن مقدس ماندگار شدند، که به بخشی از حافظه‌ی بصری زائران بدل گشتند. زائری که روزی از میان شبکه‌های ضریح به امام سلام داده، سال‌ها بعد با دیدن همان نقش در تصویر، بوی صحن را به یاد می‌آورد.



گره‌ای که بر طلای ضریح بستم،
چنان گرهی دل به عشق بود،
که هر زائر با انگشت گشود،
صدای سلامش تا عرش رفت.

مدیر اجرایی پروژه ساخت ضریح امام حسین (ع) درباره طرح و هنر استاد فرشچیان گفتند: مهم‌تر و بالاتر از هنر استاد فرشچیان، خلیات استثنایی‌شان است که من را مجذوب این شخصیت برجسته تاریخ معاصر هنر کشورمان کرده است.



در طول تاریخ، اشخاص و حاکمان مختلفی برای عرض ارادت به امام حسین (ع) در ساخت و ساز و تزیین حرم مطهر امام حسین (ع) همت گماشته‌اند از اولین ضریحی که توسط عضدالدوله دیلمی از جنس چوب ساخته شد تا ضریح ساخته شده از جنس نقره در زمان شاهان قاجار و ضریحی که طاهر سیف‌الدین داعی از نقره خالص ساخت.

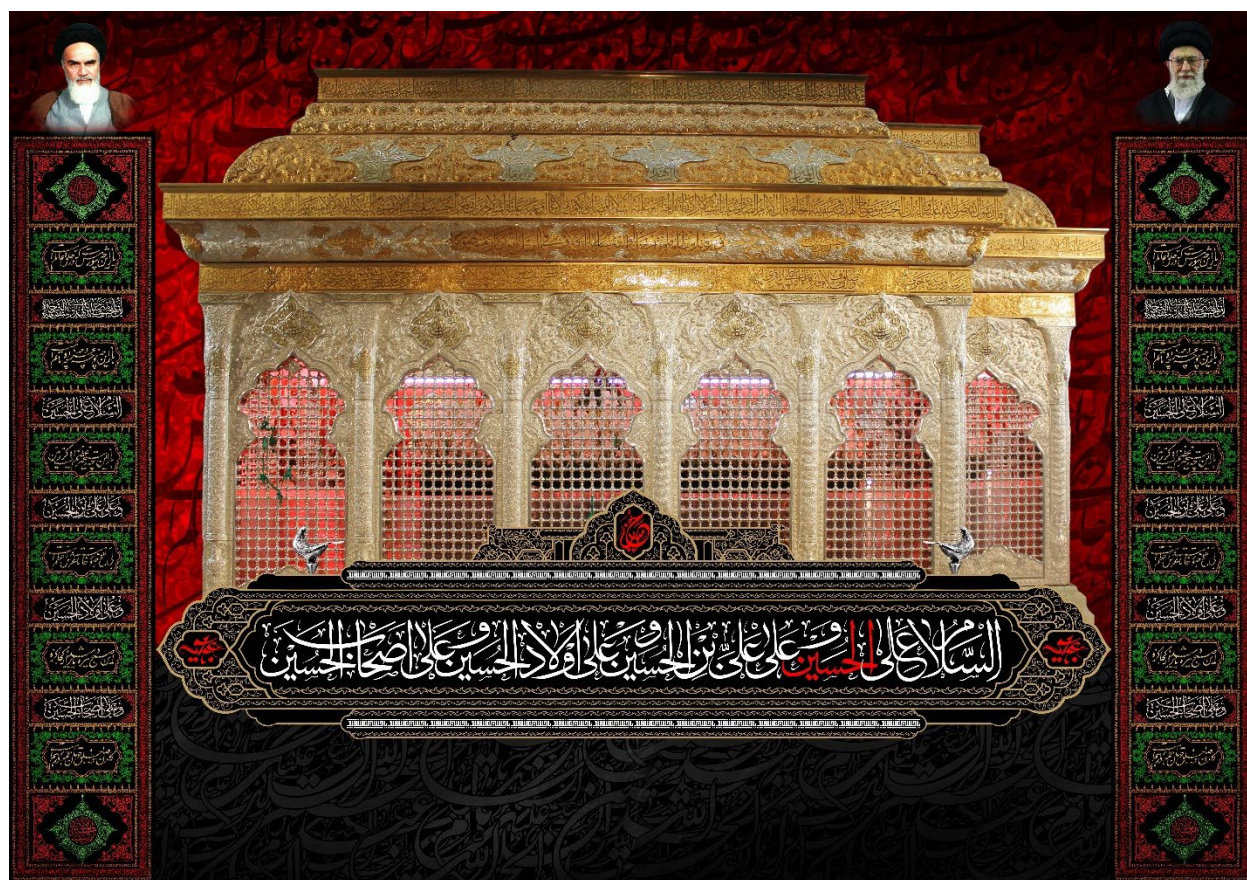
اما برای مردم قم ضریح کنونی حال و هوای دیگری دارد پروژه ساخت این ضریح از سال ۸۷ توسط تعدادی از ارادتمندان ابا عبدالله الحسین (ع) در مدرسه معصومیه قم کلید خورد و استادان به نام چیره دست در هر رشته‌ای دور هم جمع شدند تا هنر خود را با جواهره عشق و ارادت به امام حسین (ع) گره زنند.

برای طراحی این ضریح طرح‌های مختلفی مطرح شد اما در نهایت طرح استاد محمود فرشچیان، نگارگر نام آشنا، با اشاره رهبر معظم انقلاب برگزیده و تصویب شد که به اقرار کارشناسان فن یکی از آثار کم نظیر هنری محسوب می‌شود.



آشنایی بنده با استاد فرشچیان مثل بسیاری از نوجوانان ایرانی از کتاب هنر کلاس اول راهنمایی آغاز شد. همان نقاشی که در آن یک پیر جهان دیده‌ای که در حال مطالعه کتاب آن چنان در آن غرق شده بود که چهره‌اش از آن سوی کتاب پیدا بود؛ آن نقاشی را خیلی دوست داشتم. آنجا بود که با اسم زیبای استاد فرشچیان آشنا شدم و به دلیل علاقه زیادی که به نقاشی داشتم یکی از رؤیاهایم دیدار با ایشان بود.

از شهریور ۱۳۸۷ وارد پروژه ساخت ضریح امام حسین (ع) شدم البته کار ساخت ضریح از سه ماه پیش از آن آغاز شده بود. استاد فرشچیان در ماه‌های آخر همان سال با درایت و سفارشی که از سوی رهبر معظم انقلاب به مدیران ساخت ضریح کرده بودند وارد پروژه شدند؛ البته استاد اولین گزینه برای این اتفاق بودند ولی به دلیل اتفاقاتی که رخ داده بود، برای حضور ایشان وقفه‌ای ایجاد شد ولی در نهایت ایشان وارد کار شدند. وقتی استاد این کار را پذیرفتند ابتدا در کارگاه قم حضور یافتند و با مهندسین سازه از جمله اساتید مهندس خوش نژاد، مهندس توکلی بینا، مهدی دیدار و اکبر رحیم و سایر اساتید جلساتی داشتند تا طرحی که مد نظرشان بود را روی بدنه چوبی پیاده کنند. طرح اولیه استاد فرشچیان با بدنه چوبی ساخته شده متفاوت بود و ایشان تا جایی که امکان داشت طرح اولیه را بر مبنای بدنه چوبی تغییر دادند و سپس از اساتید نجار خواستند که تغییراتی جزئی را در پیکره ایجاد کنند تا همپوشانی طرح و سازه واقع شود.



دلدادگی بی‌آلایش استاد به نگین آفرینش

اولین دیدار بنده با ایشان در همان ماه‌های آخر سال ۱۳۸۷ بود ولی نکته جالب در همان اولین دیدار، مشاهده اوج دلدادگی ایشان به ساحت قدسی اباعبدالله الحسین (ع) بود؛ رفتار ایشان بسیار بی‌آلایش و صمیمی و دوست داشتنی بود.

ایشان به حدی محو شخصیت امام حسین (ع) بود و آن‌قدر برای طراحی و ایجاد تناسب بین طرح و سازه چوبی درگیری ذهنی داشت که به جرئت می‌توانم بگویم در آن جلسه به جز یکی دو نفر، کسی دیگری را ندید و از جلسات بعد بود که با خادمان کارگاه آشنا شدند و با همه پدرا نه رفتار می‌کردند.

استاد فرشچیان، مجذوب اهل بیت به طور کلی و به خصوص امام رضا (ع) و امام حسین (ع) هستند. در همان روزهای اول ورودشان به پروژه به شکل بسیار بی‌آلایش بیان کردند که شش ماه هر روز به امام حسین (ع) متوسل می‌شدم که من وارد این کار شوم.

وقتی که سفارش‌های اولیه طرح انجام شد، توسط مهندس خوش نژاد نقشه‌های خام بدنه چوبی در اختیار ایشان قرار گرفت و ایشان نیز با یکی از شاگردانشان که از اساتید هنر دانشگاه تهران بودند در قم مستقر شدند و روزی دوازده ساعت کار مداوم داشتند و از هشت صبح تا ده شب به شکل جدی کار می‌کردند که اگر بگوییم زمان ایشان اصلاً پرتی نداشت حرف گزافه‌ای نیست؛ اگر برای دقایقی مداد را به زمین می‌گذاشتند قطعاً برای صحبت در خصوص کار بود.

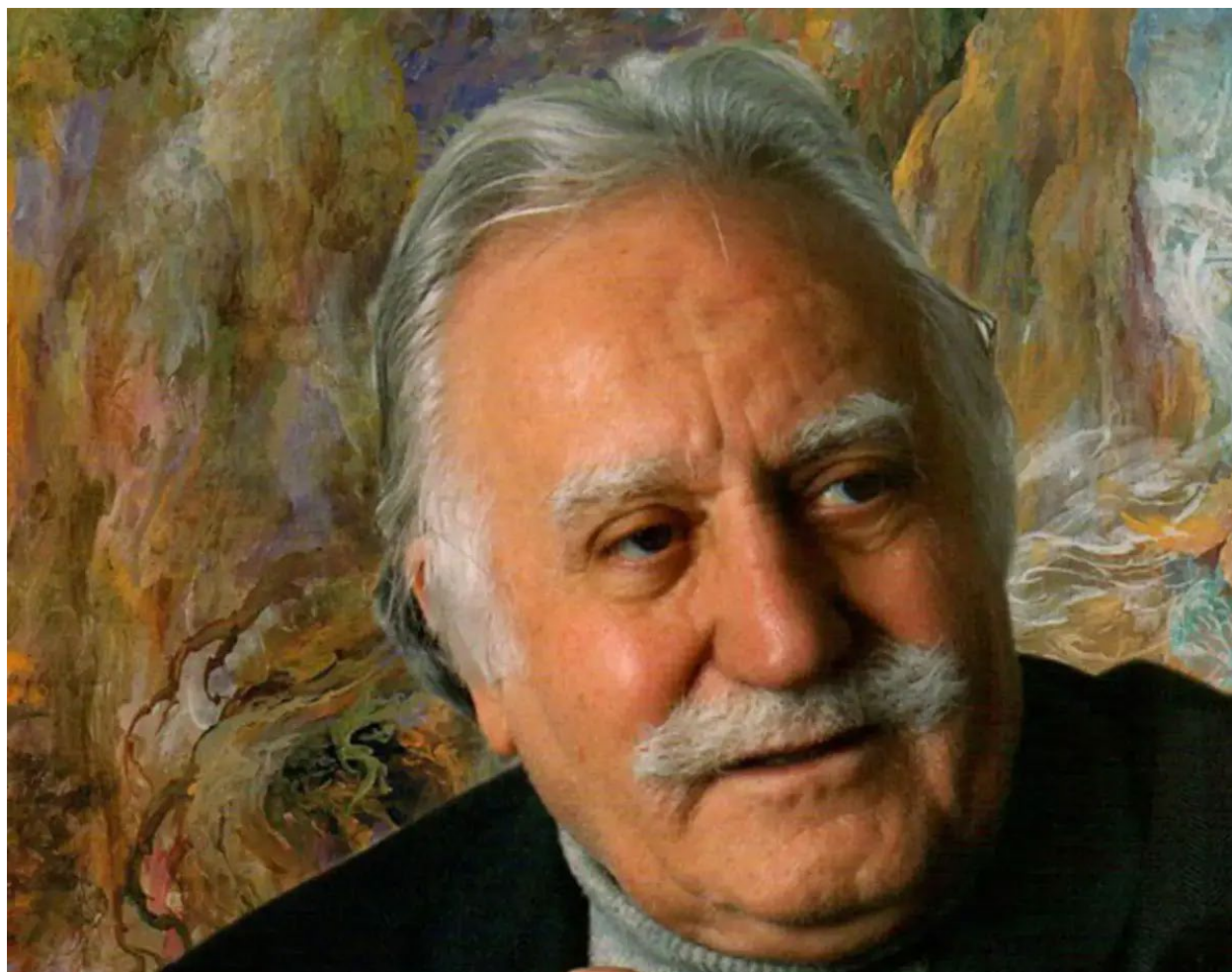
حکم دو منظوره برای ساخت ضریح

وقتی رهبر معظم انقلاب فرمود که استاد فرشچیان این کار را انجام دهند، حجت الاسلام مصلحی رئیس وقت سازمان اوقاف و امور خیریه بر اساس این تأکید، طی حکمی ایشان را به عنوان طراح ناظر عالی پروژه منصوب کرد. ایشان نیز تا رونمایی از ضریح به شکل مداوم بر روی فعالیت‌های هنری نظارت داشتند.



ظاهراً در ایام عادی ایشان سالی یکبار به ایران آمده و مدتی در ایران حضور داشتند و به امور شخصی می‌پرداختند ولی به خاطر ضریح امام حسین (ع) سالی سه یا چهار مرتبه از آمریکا به ایران می‌آمدند و کارهای ضریح را پیگیری می‌کردند. زمان‌هایی هم که در ایران نبودند از راه دور به واسطه عکس و تصاویر و صحبت با مشاوران و سازندگان بر روی ساخت ضریح نظارت کامل داشتند.

ماجرای چک یک میلیاردی حق الزحمه و ناراحتی استاد از این شایعه



ایشان وقتی وارد کار ساخت ضریح شد به حدی با روحیه بازی وارد شد که اصلاً اجازه صحبت‌های مالی را ندادند و با گفتار و رفتارشان نشان دادند که دنبال مسائل مالی نیستند. **ایشان در اولین باری که قرار بود به قم بیایند و حدود پانزده روز بمانند درخواست برخی لوازم شخصی از جمله حوله و... کردند که در آن زمان پول آن‌ها حدود هفت هزار تومان شد. پس از تهیه لوازم سریعاً پول آن را به ما پرداخت کردند و ایضاً مبلغی نیز در صندوق تبرعات مرتبط به ساخت ضریح انداختند تا با این کار نشان دهند که کوچک‌ترین انگیزه مادی نسبت به ساخت ضریح ندارند.**

در فضای مجازی در اواخر دهه هشتاد مطلبی منتشر شده بود که **استاد فرشچیان برای دریافت مبلغ کار ساخت ضریح مبلغ زیادی درخواست کرده بود** که با مخالفت متصدیان ضریح هم مواجه شده بود و بعداً که با درخواست ایشان موافقت شده، وی چک صادره را گرفته و داخل ضریح انداختند. با توجه به اینکه از نزدیک به عنوان یکی از مسئولان اجرایی کار در این ماجرا حضور داشتم **با قاطعیت بیان می‌کنم که این مطلب کذب محض و دروغی بیش نیست. ایشان وقتی این حرف را شنیدند به من تلفن زدند و گریه کردند که چرا عده‌ای به این راحتی به خود اجازه می‌دهند که دروغ بگویند!**

آقای پارچه‌باف، مدیر محترم پروژه ضریح مطهر، در آن زمان مصاحبه‌های متعددی برای تکذیب این مسئله با رسانه‌های مختلف انجام دادند، همچنین هیئت امناء تکذیبیه‌ای بر این شایعه صادر کردند ولی متأسفانه برخی افراد بعضاً مسلمان هم در فضای مجازی و حقیقی به این شایعه دامن می‌زدند.

ایشان هیچ‌گاه بابت کارشان پولی دریافت نکردند حتی وقتی چند روز به قم تشریف آوردند با صاحب هتل محل اقامت شان هماهنگ می‌کردیم که از ایشان مبلغی دریافت نکنند، ولی استاد با اصرار پول هتل را حساب می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که پولی از طرف هیئت امناء بابت ایشان هزینه شود. یک‌بار یکی از دوستان من به دلیل علاقه شخصی به ایشان، داوطلب شد تا استاد را به تهران ببرد. او این کار را به دلیل علاقه شخصی انجام داد ولی استاد چند برابر کرایه خودرو را روی داشبورد ماشین گذاشته و پیاده شده بود. دوست ما گفته بود مسافرکش نیست و این کار را برای علاقه شخصی انجام داده است فرموده بودند این هم هدیه‌ای باشد از من به شما.

مهم‌ترین خصوصیات شخصی استاد فرشچیان

اخلاق و مردم‌داری را از مهم‌ترین خصوصیات استاد فرشچیان دانست و گفت: استاد، انسانی متواضع،

بااخلاق، مؤدب و مردم‌داری است و اصلاً خود‌گیری افراد خاص و معروف را ندارد.

که ایشان به حرم می‌رفتند به حدی مردم به ایشان محبت می‌کردند و دورشان را می‌گرفتند که گاهی به زیارت نمی‌رسید ولی اصلاً برخورد بدی با مردم نداشتند و پذیرای مردم بودند. به حدی این مسئله رخ می‌داد که گفتند زمانی به حرم برویم که بتوانیم از خلوتی استفاده کنیم و زیارت راحت‌تری داشته باشیم. گاهی به استاد می‌گفتم که شما هم مثل بسیاری از سلبریتی‌ها و یا انسان‌های معروف با عینک آفتابی و شال گردن و ... تردد کنید که دیگران شما را نشناسند ولی ایشان ناراحت شد و گفت که مردم من را به اینجا رسانده‌اند و من متعلق به این مردم و مدیون مردم هستم و خودم را از مردم پنهان نمی‌کنم.



نماز اول وقت، تقید خاص استاد

وی تقیید به مسائل مذهبی و اهل بیت (ع) را از دیگر ویژگی‌های استاد فرشیچیان برشمرد و گفت: در زمانی که با ایشان بودیم به یاد دارم تقیید خاصی به نماز اول وقت داشت و همیشه نمازشان را اول وقت و به جماعت ادا می‌کرد و گاهی دست از کار می‌کشید و دو رکعت نماز شکر می‌خواند.

از نکات جالب اینکه برخی از ادعیه بلند مفاتیح و سوره‌های بلند قرآن را از جمله دعای کمیل، سمات، یا سوره‌های یاسین و... را حفظ هستند و کسی این مسائل را نمی‌داند.

ایشان نوحه معروف باسم کربلایی به زبان عربی که در آن می‌خواند چرا عمویم عباس دیرکرد را بسیار دوست داشتند و از من می‌خواستند که فایل صوتی این نوحه را در حین کار پخش کنم.

مهم‌تر و بالاتر از هنر استاد، خلیات استثنایی‌شان است که من را مجذوب این شخصیت برجسته تاریخ معاصر هنر کشورمان کرده است.

روایتی از مدیر اجرایی پروژه ساخت ضریح امام حسین (ع) اظهار کرد:

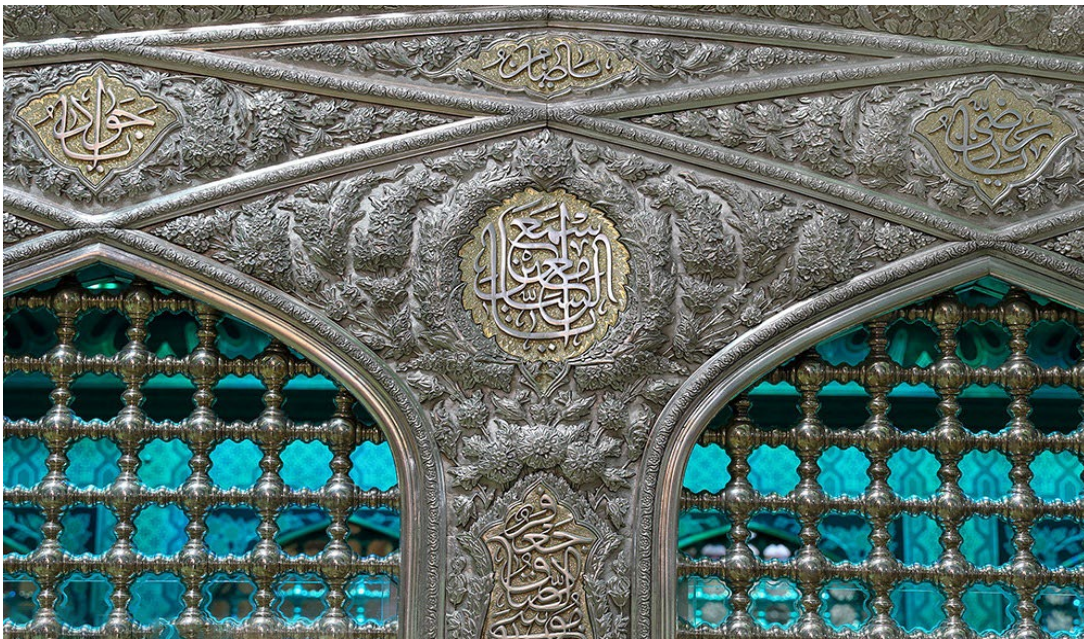
حمید آزادگان، مدیر اجرایی پروژه ساخت ضریح امام حسین (ع)، در گفت‌وگو با ایسنا



از ظهر عاشورا تا پیغمبر رضوی، ناصر کاوه

ضریح امام رضا(ع)

فرشچیان این پروژه را به نام کسی طراحی می‌کرد که سال‌ها در حرمش خادمی کرده بود. نقوس، برگرفته از طاق‌نماهای معماری ایران و گل‌های شاه‌عباسی، اما همه در خدمت اتصال دل زائر به ضریح می‌گفت: هر که دستش به شبکه‌های این ضریح برسد، باید بوی صحن و سرای آقا را تا مدت‌ها با خود ببرد. خطوط برگ و گل، طوری درهم تنیده که چشم، بی‌اختیار از فلز می‌گذرد و به عمق نور درون ضریح می‌رسد.

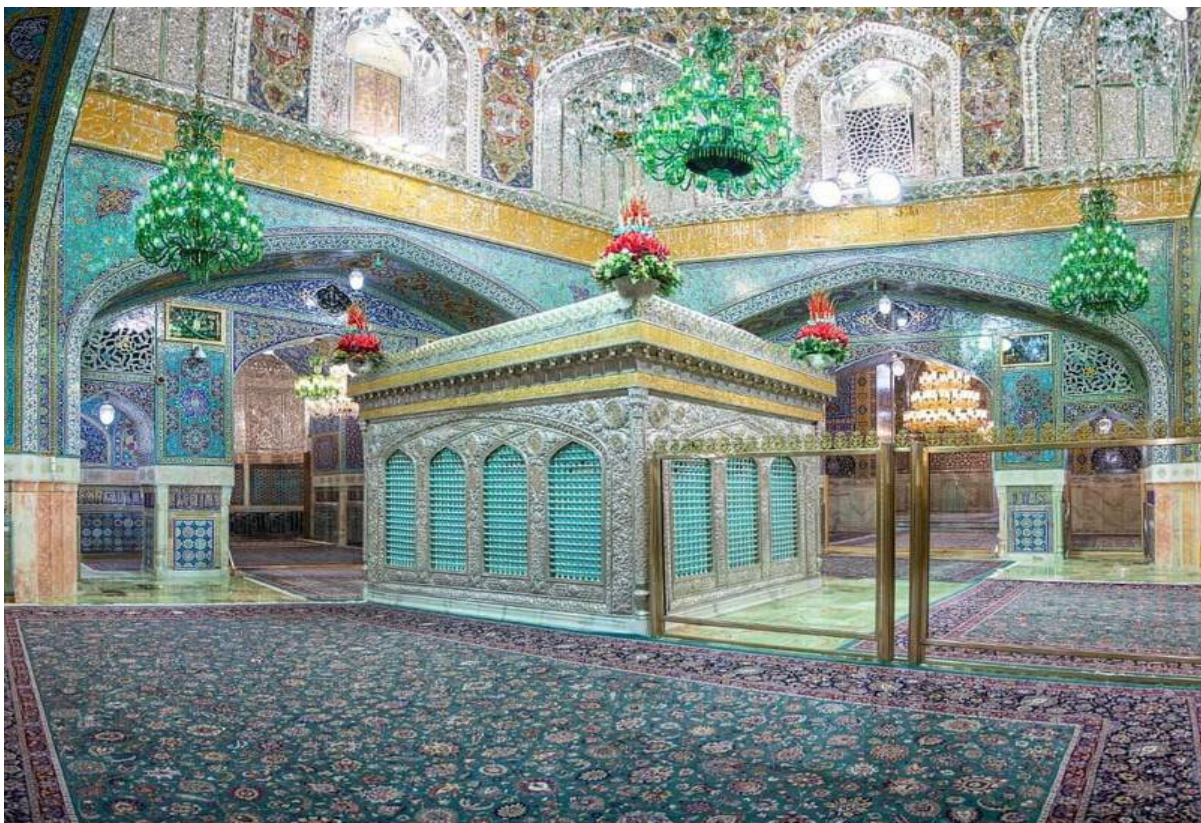


چیستی و جایگاه

ضریح امام رضا(ع) سازه مُشَبَّک از چوب یا فلز یا ترکیبی از هر دو دانسته شده که بر روی قبر امام رضا(ع) قرار گرفته است و زائران تلاش می‌کنند دست خود را به آن برسانند. گفته شده که در عقاید عامیانه، زائری که دستش به ضریح امام رضا(ع) نرسیده احساس شرمندگی می‌کند؛ گویی که زیارتش پذیرفته نشده است. در منابع مربوط به آداب زیارت امام رضا(ع)، برخی آداب مربوط به ضریح آن حضرت نقل شده است؛ از جمله: ایستادن در برابر ضریح (به طوری که زائر به ضریح بچسبد)، بوسیدن آن، مالیدن گونه‌ها به آن، خواندن دعا، زیارت‌نامه و قرآن در کنار آن وارد شده است.

"ضریح سیمین و زرین پنجمین ضریح حرم امام رضا(ع) نصب شده در سال ۱۳۷۹ش"

ضریح امام رضا(ع) سازه‌ای مُشَبَّک که بر قبر امام رضا(ع) قرار گرفته است که زائران برای تبرک جستن خود را به آن می‌رسانند. سابقه نصب ضریح در حرم امام رضا(ع) به طور دقیق مشخص نیست، اما از دوره صفویه تاکنون (۱۴۰۴ش) پنج ضریح بر مرقد امام رضا نصب شده است. برخی پژوهشگران معتقدند پیش از دوره صفوی نیز صندوقی بر قبر امام رضا(ع) قرار داشته است.



ضریح شاه طهماسبی به عنوان قدیمی‌ترین ضریح شناخته شده، مربوط به عصر صفوی بود و تا سال ۱۳۱۱ش باقی ماند. پس از آن، ضریح فولادی شاه عباسی معروف به فتحعلی‌شاهی جایگزین گردید و تا سال ۱۳۳۸ش مورد استفاده قرار گرفت. در ادامه، ضریح مرصع نادری (نگین‌نشان) که نادرشاه افشار ابتدا برای خود ساخته بود، به حرم رضوی وقف شد و تا سال ۱۳۷۹ش در حرم قرار داشت و پس از آن در سرداب بقعه نگهداری می‌شود.

"ضریح امام رضا(ع) خطوط به دل امام، دری میان زائر و معشوق"

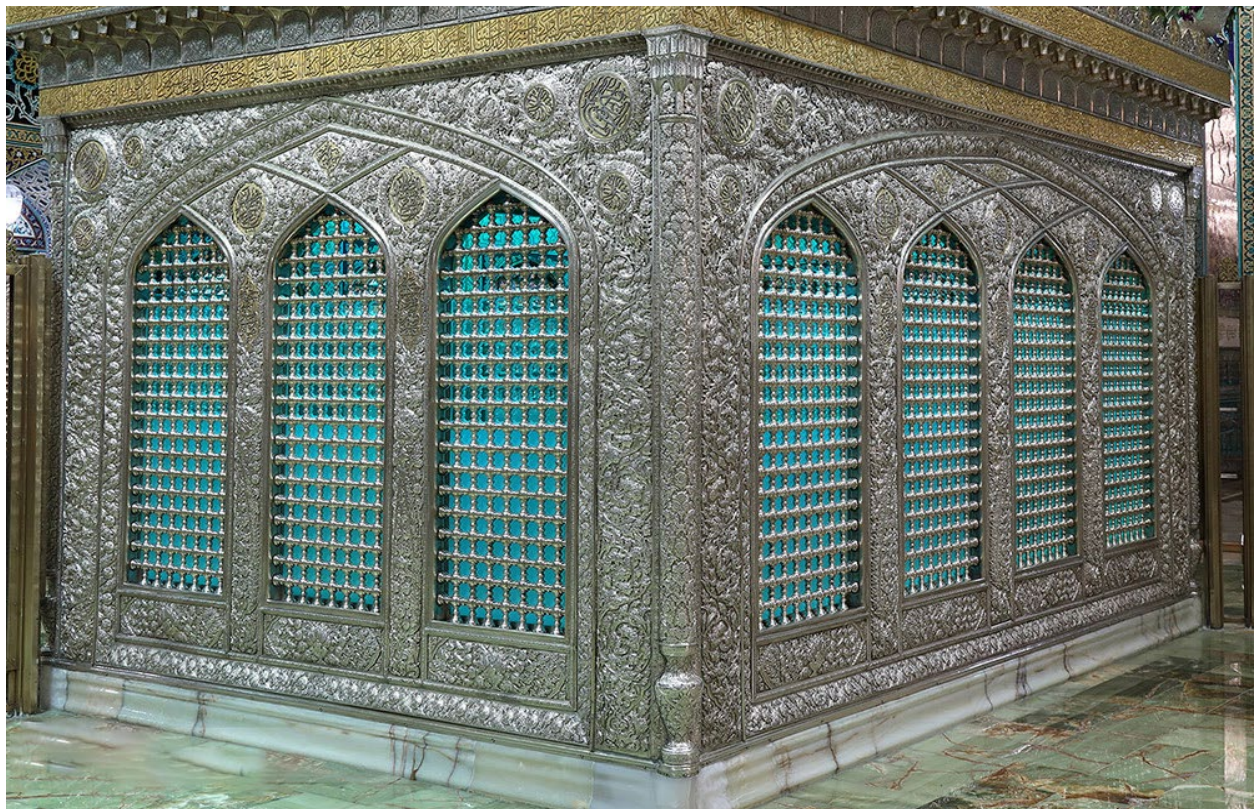
ضریح شیر و شکر به عنوان چهارمین ضریح، ترکیبی از طلا و نقره بود که از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۷۹ ش بر مرقد قرار داشت و سپس به موزه آستان قدس رضوی انتقال یافت. ضریح سیمین و زرین که از اسفند ۱۳۷۹ ش بر مرقد امام رضا(ع) قرار دارد، با طراحی محمود فرشچیان ساخته شده است. این ضریح با ۱۴ پنجره مشبک به تعداد چهارده معصوم و کتیبه‌های قرآنی تزیین شده و ویژگی‌هایی مانند نقوش هشت‌پر (نماد هشتمین امام) و پنج‌پر (نماد پنج‌تن)، و خاتم‌کاری ظریف دارد.

دست رمیده، به ضریح پناه برد،

شفا آمد، نذر رنگین زاد.

آهو زانو زد، امنیت در پناه،

کرامت ابدی، در بوم جاودان.



فصل ششم

«شمس و مولانا» و دیگر آثار عرفانی

برخورد خورشیدها

در زندگی هر هنرمند، لحظه‌ای هست که دو خورشید به هم می‌رسند. برای محمود فرشچیان، نخستین خورشید در کربلا طلوع کرد؛ همان‌جا که «عصر عاشورا» متولد شد. دومین خورشیدش در مشهد بود، کنار گنبد طلای امام رضا (ع). او می‌گفت: همان‌طور که شمس مولانا را از عالم علم به عالم عشق کشاند، امام حسین (ع) و امام رضا (ع) مرا از نقاش به ذکرگوی رنگ‌ها تبدیل کردند.

روایت خلق «شمس و مولانا»

این تابلو در دو ماه، آن‌هم در غربت آمریکا، آفریده شد. مولوی که در میانه سماع است، شمس در برابرش چون خورشید افق را روشن کرده. حرکت خطوط و لباس‌ها چنان است که گویی باد عشق را میانشان می‌چرخاند. رنگ‌ها، ترکیبی از فیروزه‌ای آرامش‌بخش و طلایی آتشین‌اند؛ استعاره‌ای از آب و آتش در هم. بزرگ‌ترین بحث منتقدان در این اثر، پیوند عمیق نگاه فرشچیان با حقیقت ایرانی مولانا بود؛ همانی که او در محافل بین‌المللی بارها فریاد زد: مولانا فرزند ایران بود و عشقش، عشق جهانی. در آثار عرفانی فرشچیان، آبشار موهای درویش، انحنای پرچم، یا موج رقص صوفیان، هیچ‌کدام تزئین صرف نیستند؛ هر خط، ذکر است؛ هر حرکت، رکوعی است طولانی. مخاطب بی‌آنکه متن بخواند، «ذکر یا هو» را در گردش خطوط حس می‌کند.



از ظهور عاشورا تا پییده رضوی، ناصر کاوه

میراث ماندگار عرفانی

یکی دیگر از معروف‌ترین کارهای محمود فرشچیان تابلوی «شمس و مولانا» است. این تابلو در تابستان سال ۱۳۸۶ رونمایی شد. فرشچیان درباره این تابلو گفته است که «در خلق این تابلو از شعر «از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» الهام گرفتم و سعی کردم در آن رنگ‌هایی را به کار ببرم که حالت روحانی و جذبه و کشش مولوی نسبت به شمس را به خوبی نشان بدهد.

در این تابلو سر شمس در میان نقوش منحنی مختلفی به تصویر کشیده شده که هم خورشید را تداعی می‌کند و هم نشان دهنده این است که سر شمس در بر گرفته همه جهان است. مولانا نیز روی کره زمین نقش شده که شمس آن را نگه داشته، به گونه‌ای که تمام دنیا زیر پای افکار مولوی است.

فرشچیان در مراسم رونمایی از تابلو «شمس و مولانا» گفته بود که «در برخی از کتاب‌ها مولانا را با کلاه درویشان ترکیه نقاشی می‌کنند، در حالی که مولانا، شاعری ایرانی است و من برای مقابله با این تحریف، تابلوی «شمس و مولانا» را کشیده‌ام.»

فرشچیان با این‌گونه تابلوها نشان داد که هنر ایرانی نه فقط روایت‌گر تراژدی و سوگ، بلکه ناقل شادی روحانی و شور سماع است. همان‌طور که «عصر عاشورا» مردم را به اشک می‌کشاند، «شمس و مولانا» دل را به پرواز می‌برد. شهرت تابلوی شمس و مولانا به خاطر الهام از شعر انسانم آرزوست، است.

این اثر که در سال ۱۳۸۶ رونمایی شد، کشش عرفانی مولانا به شمس را به تصویر می کشد. فرشچیان با خلق این تابلو، به تلاش برخی کشورها برای مصادره ی مفاخر ایرانی، پاسخ داده است. خطوط مدور در این آثار، استمرار سماع را القا می کنند؛ رنگ طلایی، نور خورشید حقیقت، و فیروزه ای، آسمان آرام دل عارف است. ترکیب این دو رنگ، همان پیوند آتش شمس و آب مولاناست (وحدت ضدها در عرفان).



گه از کربلا شعله ای برگرفتم،

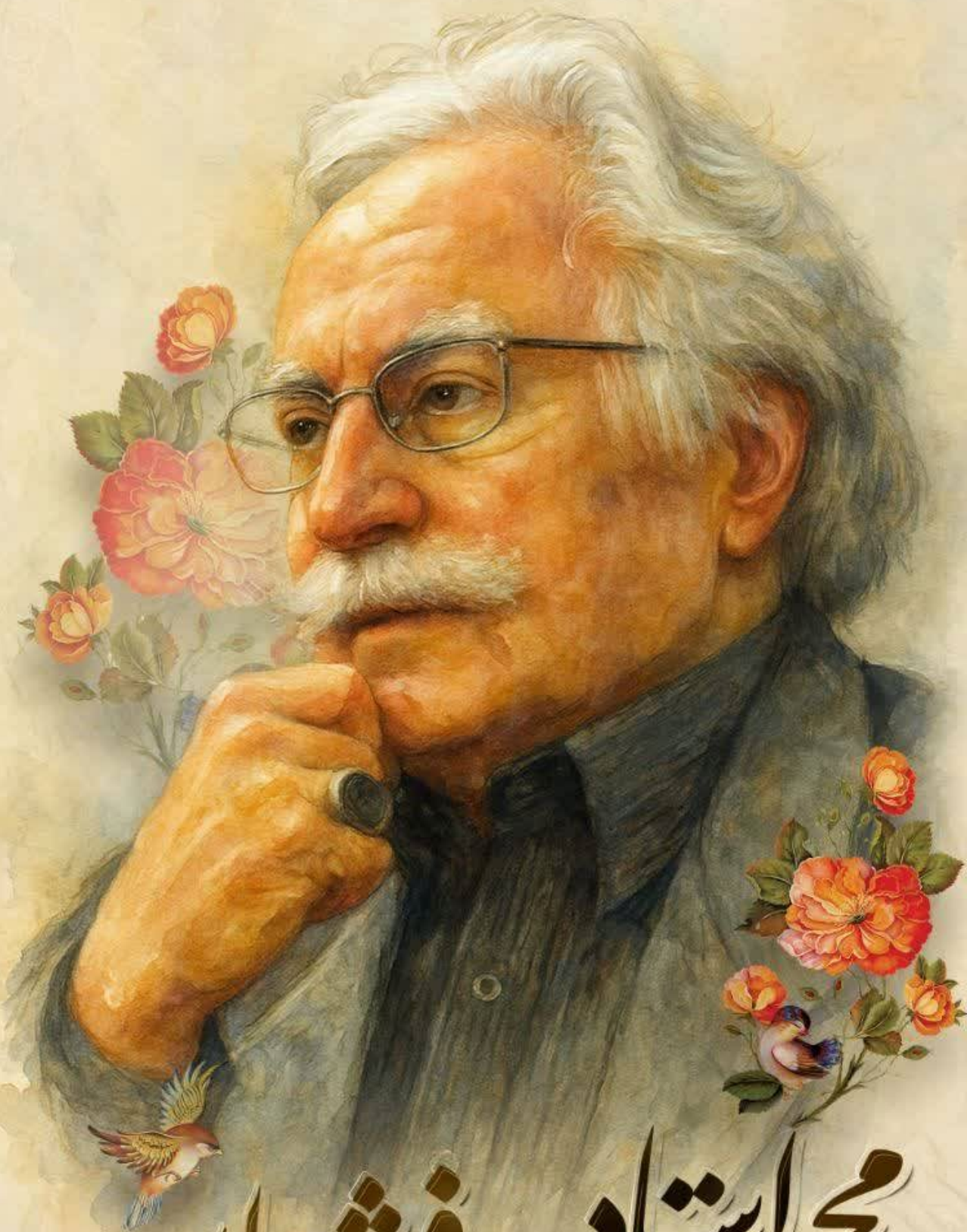
گه از صحن رضوی عطا نوشیدم،

و میان این آتش و آب،

به سماع ایستادم

تا خورشید و ماه هر دو

در یک بوم طلوع کنند.



محاسن استاد فریدون فرخجیان

بهمن ۱۳۰۸ - مرداد ۱۴۰۴

از ظہر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

فصل هفتم

خاطرات و گفت‌وگوها با استاد

فروتنی در اوج شهرت

فرشچیان هرچقدر در جهان هنر بلندآوازه بود، در زندگی شخصی، ساده و بی‌ادعا می‌زیست. بارها زائران در صحن حرم امام رضا(ع) او را دیده‌اند که در لباس سبز خادمی، بی‌آنکه خود را معرفی کند، کفش جفت می‌کند یا مسیر حرم را به تازه‌واردی نشان می‌دهد. یکی از شاهدان می‌گوید:

«فقط وقتی نامش را شنیدم، فهمیدم همین مرد آرام، همان نقاش عصر عاشورا است. گریه‌ام گرفت و گفتم: پس خودتان هم ضامن آهویید!»

شوخی‌های به یادماندنی

استاد، سنگین و متین بود اما گاهی با شوخی‌های ظریف، سنگینی فضا را می‌شکست. یک شاگرد می‌گفت: روزی که چند قلم را بی‌نظم روی میز گذاشتم، استاد با لبخند گفت: قلم‌ها را با اسم صدا بزن، آنها هم احساس دارند! در جمع دوستان گاهی می‌گفت:

اگر رنگ‌ها امروز خوب ننشستند روی بوم، لابد شب قبل دعا نخوانده‌اند!

معلمی که چشم دل را تربیت می‌کرد

جوانی پرشور برای شاگردی نزد او آمد. استاد نه با قلم، که با یک استکان چای و گفت‌وگویی طولانی، او را آزمود.

استاد فرشچیان گفت: نقاشی را چشم می بیند، ولی دل می فهمد. بیا اول دل را یاد بگیر.

همان جوان بعدها گفت: فهمیدم استاد بیش از اینکه به ما کشیدن یاد بدهد، دیدن یاد می دهد.

بوی حرم در کارگاه

کارگاهش، حریم مقدسی بین رنگ و ذکر بود.

گاهی صبح ها قبل از شروع کار، لحظه ای سکوت می کرد، انگار به آستانه ی ضریح گوش می دهد.

شاگردان می گفتند: آن چند لحظه، همه چیز آرام می شد، حتی رنگ ها.

طنزی که سختی ها را سبک می کرد

وقتی نقشی سنگین یا پیچیده به طول می انجامید، با لبخند می گفت:

نگران نباشید، این پرده هم بالاخره مثل فرات به مقصد می رسد!

نگاه وقف و خدمت

فرشچیان معتقد بود اثر هنری مذهبی باید وقف مردم باشد.

بارها تأکید کرده بود که تابلوها و طرح هایش برای اماکن مذهبی باید در معرض دید عموم

بمانند؛ نه پشت درهای بسته ی موزه های خصوصی.

آخرین آرزو

در گوشه ای از وصیت نامه اش نوشته بود:

دوست دارم در کنار آقا دفن شوم، همانجا که سال ها شمس و مولانا یم طلوع و غروب ندارد.



در میان رنگ‌ها، خندیدی،

در میان حرم، گریستی،

و ما آموختیم

که می‌توان

با همان دستی که قلم می‌گیرد،

دستِ زائر را هم گرفت.

استادی که برای شاگردانش شغل پیدا می‌کرد

شاگرد استاد فرشچیان گفت: استاد فردی بسیار مهربان و دلسوز بود. او همیشه به بچه‌هایی که از شرایط سختی رنج می‌بردند، کمک می‌کرد.

از سال ۱۳۴۸ به عنوان شاگرد استاد فرشچیان در هنرستان پسران مشغول به تحصیل بودم. وی افزود: عشق و علاقه‌ام به استاد فرشچیان باعث شد تا با اشتیاق فراوان در کلاس‌های او شرکت کنم. استاد فرشچیان نه تنها یک معلم، بلکه یک دوست و راهنما برای ما بود.

مجرد تاکستانی ادامه داد: استاد فردی بسیار مهربان و دلسوز بود. او همیشه به بچه‌هایی که از شرایط سختی رنج می‌بردند، کمک می‌کرد. به عنوان مثال، برای شاگردانی که از شهرستان‌ها به تهران آمده بودند، شغل پیدا می‌کرد و از آن‌ها حمایت مالی و معنوی می‌کرد.

شاگرد استاد فرشچیان خاطرنشان کرد: یکی از ویژگی‌های بارز استاد فرشچیان، تواضع او بود. او همیشه بامحبت و احترام با شاگردانش رفتار می‌کرد و هیچ‌گاه نه نمی‌گفت.

وی گفت: یکبار که استاد روی تابلو بزرگی کار می‌کرد به ما گفت بیایید شما هم قلم بکشید ما گفتیم استاد تابلو کار و هنر شماست، خراب می‌شود، گفت: من درستش می‌کنم، نگران نباشید یعنی تا این حد متواضع بود.

مجرد تاکستانی افزود: استاد با مطالعه آثار قدیمی و تکنیک‌های مختلف، خلاقیت خود را پرورش داد و به ما هم یاد داد که باید به دنبال سبک خود باشیم.

شاگرد استاد فرشچیان تصریح کرد: روش تدریس استاد باعث می‌شد تا ما به سمت خلاقیت برویم. او هرگز نمی‌خواست که شاگردانش مانند او کار کنند بلکه می‌خواست که هر کس به توانایی‌های خود پی ببرد.

وی بیان کرد: یاد و خاطره استاد فرشچیان در دل ما باقی خواهد ماند. او نه تنها یک هنرمند بزرگ، بلکه یک انسان نیکوکار بود که زندگی بسیاری از ما را تحت تأثیر قرار داد. روایتی از اردشیر مجرد تاکستانی، از شاگردان استاد فرشچیان در مراسم یادبود این استاد بزرگ در گفت‌وگو با خبرنگار فارس در اصفهان اظهار داشتند.

گفتگو با استاد محمود فرشچیان

درست است که لازم به ذکر نیست اما ما می‌گوییم! که مکتب محمود فرشچیان تلفیق نگارگری سنتی برگرفته از مکتب صفویه و برخی آموزه‌ها و شیوه‌های هنری اروپایی است. نکته چشمگیر قضیه این است که او با بهره‌گیری از مفاهیم ذهنی و مضامین ادبی اما مستقل از ادبیات و شعر، از نوآوری و پیمودن راههای قبلا تجربه نشده در کار خود همواره غافل نبوده است.

محمود فرشچیان: تصاویر خلق شده‌اش، هم موزون است، هم مخیل و چه قدر خوب که ارسطو قبلا گفته بود شعر همانا کلام مخیل موزون است و کار ما را بدین وسیله راحت کرد، پس این از این. دیگر این که چه دوست داشته باشیم، چه نع، قدرت قلم او انکار ناشدنی است. چه بخواهیم، چه نخواهیم، چرخش‌های نرم قلم او طراحی مدوری را بنا نهاده است که دایما در پیچ و تاب بین مرز اسطوره و روایست. چه اعتراف کنیم، چه نع، اعجاز قلم او آنجاست که قلم‌گیریه‌های قرص و قایمش گاه از هرچه قلمگیری در طول تاریخ است فراتر می‌رود، طولیتر میشود و بدون سر سوزن لرزشی رخ می‌نمایند. مضامین آثارش در باغ‌های ایرانی-انتزاعی به طور همیشه بهار و پر نقش و نگاری غوطه می‌خورد و اینهمه بدون هیچ طرح قبلی و کاملا بداهه نگارانه پی ریزی شده است... بدین وسیله پای صحبت‌های او نشستیم و استاد از رنجی که از جفایی که بر نقاشی امروز ایران می‌رود می‌برد گفت [!جای دکتر میرجلال الدین کزازی سبز]! دنبال مان کنید:



از ظہر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

از چند سالگی شروع کردید؟

از پنج – شش سالگی شروع به کار کردم.

طرح‌های کودکی‌تان را دارید؟

بله، طرح‌های کودکی‌ام را دارم. در اصفهان یک نصف اتاق کوچک که اتاق کار من بود بیشتر از نصف آن پراز طراحی بود. بدون آنکه بخواهم از آنها خوب نگهداری کنم، مقداری از آنها در بنایی از بین رفت، مقداری هم در انباری هست که باید در بیاورم.

اینها را از روی کاشی‌کاری‌های اصفهان مشق کرده‌اید؟

بله، هم از کاشی‌کاری‌های اصفهان، هم از معلمان و استادهايم سرمشق گرفته‌ام. اما روی هم رفته زیاد از استاد تعلیم نگرفتم. شخصا جست‌وجو کردم و خودم خلق و طراحی کردم. بعد به استادم نشان می‌دادم و استاد من در کار دست نمی‌برد. می‌گفت این خوب نیست و اگر می‌پرسیدم چرا، می‌گفت کاشیکاری را باید بروی با اصلش مقایسه کنی.

اشکال کارت‌ان را نمی‌گفتند؟

چرا، اشکال را می‌گفتند و بعد می‌گفتند با اصلش مقایسه کن. می‌رفتم مسجد شیخ لطف‌الله... صبح تا عصر طراحی می‌کردم. مداد می‌زدم، زغال می‌زدم یا در عالی‌قاو و مسجد امام کار می‌کردم. عصر که می‌بردم استاد ببیند، یکی یکی قلم دست نمی‌گرفت بگوید اینجا درست است. همیشه می‌گفت این خوب نیست، این بد است. فقط هم یک بار می‌گفت.

تصحیح نمی‌کردند برایتان؟

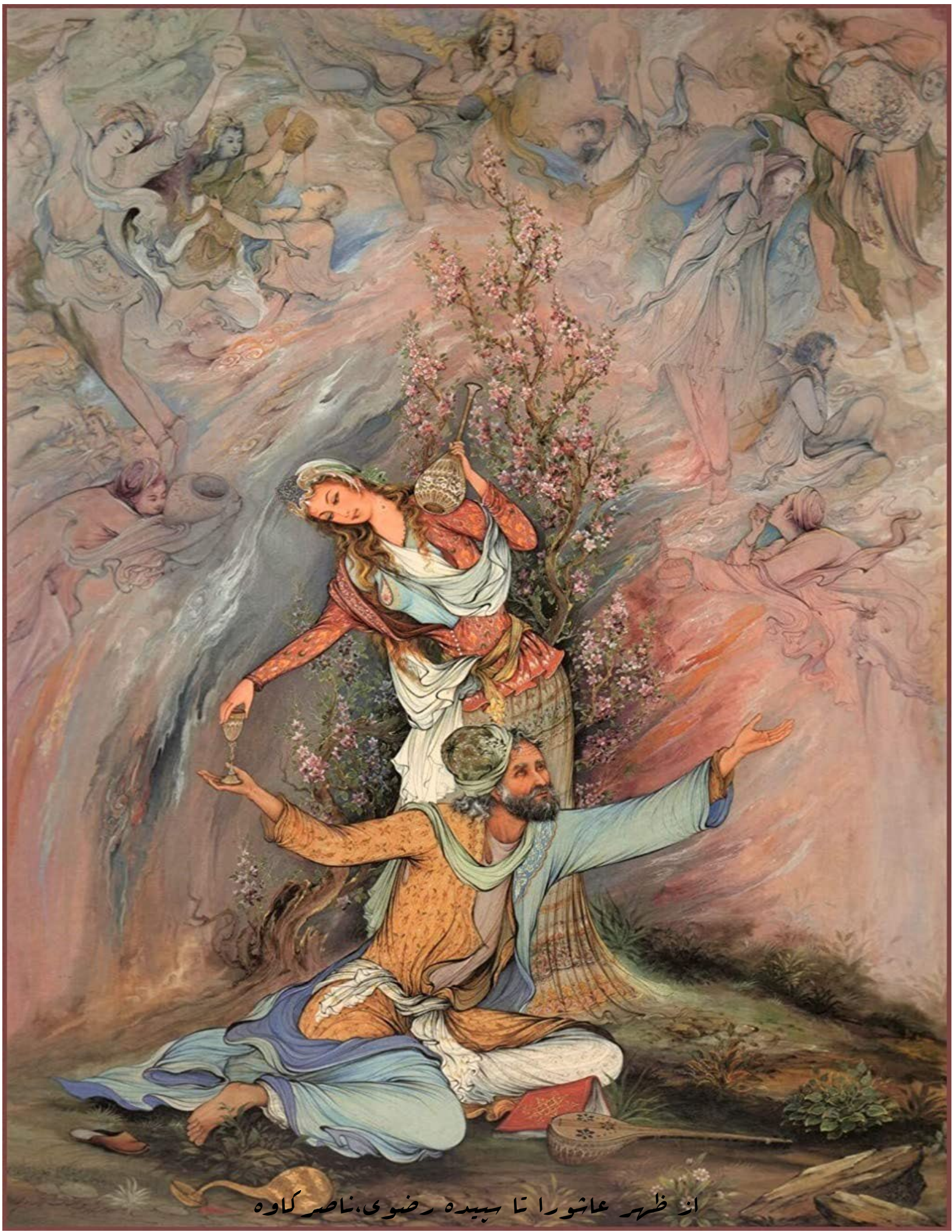
نه. این شیوه خیلی خوب بود و به مراتب بهتر از این بود که استاد بخواهد برایم تصحیح کند. آموزش من وقتی تکمیل شد که خودم رفتم و درباره حرف‌های استادم کنکاش و تحقیق کردم. استادم آقای بهادری

استاد بزرگی در تاریخ هنر ایران بود و ما مثل ایشان اصلا نداشتیم. اگر حرفی می‌زد کلام صحیحی بود و وقتی می‌رفتم کار می‌کردم می‌دیدم که واقعا چرا درست نیست. دائما می‌آموختم و یاد می‌گرفتم. وقتی می‌آموختم در ذهنم ثبت می‌شد. به مراتب بهتر از این بود که استاد روی آن برایم قلم بگیرد.

ولی الان قلم می‌گیرند! و استادها فوت آخر را یاد نمی‌دهند و شیوه آموزش وخیم است!

بله، برای این است که به نظر من الان هنرجویان باید تحقیق کنند و قانع نباشند. من زمانی که در اصفهان بودم منابع زیادی در اختیارم نبود. فقط همین مساجد و ابنیه بود. بعد رفتم اروپا در اتریش و هفت سال در وین درس خواندم. من از بزرگ‌ترین استاد این فن، آن را یاد گرفتم و او به من آموخت باید چه کار کنم. اتفاقا من بعدها آن زمانی که فرصت و مجالی بود که البته الان مجال کم شده، به برخی از دوستان خودم که تذهیب کار می‌کردند می‌گفتم یواشکی و بدون آنکه کسی بفهمد بیاوید، کارهایتان را به من نشان دهید تا بگویم اشکال کارتان کجاست. گاهی می‌بینم کتاب‌هایی چاپ شده در مورد طراحی قالی یا گل و بته که سراسر ایراد و اشکال است و وقتی نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که واقعا طرح‌های بی‌عیب در آن نیست. این به نظر من بدآموزی است و صحیح نیست هنرجوها از روی آن کار کنند. ظلم بزرگ‌تری هم که زمانی به هنرهای اصیل ایرانی کردند این بود که آن را زیر سلطه صنایع دستی بردند. آخر نقاشی ایرانی خودش یک هویت و شناسنامه فرهنگ ایرانی است. چطور به خود جرات دادند و آن را زیر سیطره صنایع دستی بردند؟ اعتراضی نکردید؟

من پنج تا نامه نوشتم. کتابشان را برایشان پس فرستادم و گفتم حاضر نیستم اسم من در این کتاب باشد چون کار من زیر عنوان صنایع دستی نیست و هنری مستقل است که در تمام دنیا هویت دارد. صنایع دستی در جای خودش بسیار ارزشمند و خوب است و ما با آن مشکلی نداریم. هر کار خوبی در نوع خودش خوب است، اما شما چطور به خود جرات می‌دهید که این هنر ایرانی را بیاورید در سیطره صنایع دستی؟



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

اینها مسائلی است که من به آنها گوشزد کردم و بارها گفتم اما متأسفانه مدیران صنایع دستی (حالا من جاهای دیگر را نمی‌خواهم عنوان کنم) نمی‌مانند. یک مدیر دو- سه سال هست و به این مسائل آشنایی پیدا می‌کند، بعد بلافاصله او را عوض می‌کنند و مدیر دیگری می‌آید و دوباره روز از نو، روزی از نو. من برای وزیرآموزش عالی (وزیر قبلی و وزیر بعدی) نامه نوشتم و گفتم سزاوار نیست شما با هنر مملکت ما اینطور رفتار می‌کنید. این نقاشی هویت مملکت ماست. ما ده هزار سال سابقه هنر نقاشی داریم. شوخی نیست. بیاوید و یک دانشکده هنر برای این نقاشی تاسیس کنید.

چرا تاسیس نکردند؟

خب باید از ایشان بپرسید. کسانی هستند که متأسفانه تحت تأثیر فرهنگ هنری مخرب غرب هنرهای اصیل ایرانی را با چشم غریبه نگاه می‌کنند در صورتی که اصل این است. ما اگر بتوانیم هنرهای اصیل ایرانی را در جایگاه شایسته خودش ارائه دهیم دنیا متحیر می‌شود. در مکتب هرات و حتی در زمان صفویه همین طور بود چون در گذشته به آن توجه می‌کردند. حالا من به هر وزیری بگویم متوجه نیست. درست است در کارهایشان انسان‌های خوب و مومنی هستند ولی توجهی نمی‌کنند.

من با نقاش مدرنیستی صحبت می‌کردم. ایشان هم گلگی می‌کردند که در ایران به نقاشی مدرن بها داده نمی‌شود و فقط به هنرهای سنتی اهمیت می‌دهند. چرا همچنین است پس؟

آخر خود هنرمندهای سنتی که دارند کلنجر می‌روند و تلاش می‌کنند تثبیت شوند. بحث سر این است که چه چیز را باید بها بدهند. چیزی که پنجاه سال قبل در اروپا و آمریکا منسوخ شده است؟ هنر نو به انتها رسیده است. وقتی شما مطالعه بفرمایید می‌بینید مکاتبی مثل هنر مفهومی و غیره راه‌هایی است که تمام شده است. مثل این است که داخل کوچه‌ای بیچید که ته آن به بن بست می‌رسد.

با ایشان هم صحبت بر سر حرکت‌هایی مثل کانسپچوال و ویدیوآرت و اینها از نوع اینجایی اش! بود که بدجوری شده است.

دنیا در هنر نقاشی نو به بن بست رسیده است. هنر مفهومی این است که چهار تا چاقو بگذارند و بگویند هنر است؟ یا هنر کار آن استادی است که مساجد اصفهان را ساخته با قبای بلندی که پوشیده و عرق چینی که به سر کرده... روزی داشتم به مدرسه عالی قاپو می‌رفتم که با آقای بهادری کار کنم و طراحی یاد بگیرم. 13-14 ساله بودم. من و یکی دو تا از بچه‌های دیگر بودیم که آنها هم نقاشی کار می‌کردند. چند روزی که می‌رفتم آنجا می‌دیدم کسی یک صندلی راحتی گذاشته و یک میز کوچک طراحی جلویش و به پیشخوان مدرسه امام در میدان نقش جهان نگاه می‌کند. فکر کردم نقاش است و دارد نقاشی می‌کند. گفتم بروم از او چیزی یاد بگیرم، از کوچکی تشنه آموختن بودم. رفتم بالای سرش ایستادم. نگاهی به من کرد که چرا اینجا ایستادی؟ دست و پا شکسته به انگلیسی گفتم من از این بچه‌هایی که دارند اینجا بازی می‌کنند نیستم. دانشجوی هنر هستم. این هم کتابچه‌ها و طراحی‌های من است. دیدم چند روزی هست که اینجا کار می‌کنید، علاقه مند شدم ببینم چه می‌کنید. کارهایم را نگاهی کرد ببیند قابلیت آن را دارم که با من حرف بزند. گفت من از آکادمی لندن هستم. آمده‌ام اینجا دو - سه روزی اصفهان را تماشا کنم و بروم. اما بعد که در پیشخوان این مسجد نشستم دیدم که چقدر عظمت دارد.

می‌خواهم ببینم استاد و معماری که نشسته و این مسجد را ساخته در مغزش چه می‌گذشته چون من هر قدر حساب می‌کنم که اگر فقط کمی جمع‌تر یا بازتر باشد چقدر به پوزیشن و کمپوزیسیون آنجا لطمه می‌خورد. دیدم عینا همه چیز را سر جای خودش گذاشته و این چند روز است مرا اینجا نگه داشته است. خلاصه علم و دانش و هنر آن روزها این بوده است ولی حالا این روزها اینگونه شده است. شکر خدا تا این حد دانشکده هنری است، اینقدر زیاد. همه‌شان هم در زمینه نقاشی‌های نو کار می‌کنند. آنقدر خدا را شکر

عشق از فرشتگان



محمد فریدون
نستعلیق

فرزند اسفهان

فخر ایران و جهان

۱۳۰۴ - ۱۳۰۸

از طبع عاشقانه سیده رضوی، ناص کاوه

از اینجا فارغ التحصیل بیرون می‌آید که تورم ایجاد شده است. یکی از این دانشکده‌های هنری که نمی‌خواهم اسمش را بیاورم من را دعوت کردند. رفتم که البته آقای رئیس نبودند اما معاونان و همه اساتید حضور داشتند. نشستیم و خیلی هم محبت کردند و لطف کردند. استاد نقاشی‌شان گفت ما هزار و پانصد تا فارغ‌التحصیل هنر نقاشی داریم.

گفتم از این هزار و پانصد تا، دو – سه تا یل و قدر باید بیرون آمده باشد. کجا هستند؟ دانشجویی آمد پیش من و طفلک گریه کرد گفت در یزد 70 هزار تومان از من در دانشکده‌ای شهریه ترم را می‌خواهند و من ندارم بدهم. پدرم قول داده با فروش بخشی از لوازم زندگی این پول را برایم فراهم کند ولی چیزی که مرا به گریه واداشته معلم ماست که می‌گوید برو اصفهان و کاشی‌های قدیمی را بخر، ریزریز کن و کولاژ درست کن. گفتم دست معلمت بشکند که دست تو را نمی‌گیرد ببرد داخل مدارس اصفهان و شیخ لطف‌ا... تا تلفیق و ترکیب رنگ یادت بدهد. یعنی چی برو کاشی را بشکن؟ یکپولی بدهی و کاشی را هم بشکنی که چه کار کنی؟! چرا از ایران رفتید؟

من همیشه روح و ذهن و جسمم در ایران است. شاید فیزیکی آنجا باشم اما روح من اینجا است. به نظرم سرنوشت آدمی دست خودش نیست. ما اسیر فرمان الهی و سرنوشت و تقدیر خودمان هستیم. من هم به حقیقت آنجا که هستم بیشتر می‌توانم به مملکت و هنرمان خدمت کنم تا اگر در اینجا باشم. در اینجا کسی گوش به حرف آدم نمی‌دهد. پس آدم باید بگوید خدا حافظ شما و سرش را بیندازد و برود. باور کنید اگر نامه‌هایی که برای وزیر آموزش عالی نوشتم را بدهم بخوانید گریه‌تان می‌گیرد. دلتان برای من می‌سوزد که آخر به من چه مربوط است. اولیای اموری که در این کارها هستند توجه نکردند. به اعتراض اینجا را ترک کردید؟

نه، به قربان صدقه! مگر می‌شود اعتراض کنم؟ خیلی با احترام و استدلال، دلیل و منطق برایشان آوردم و گفتم واقعا راه و رسمش این نیست. چهار – پنج تا آدم فهیم بیایند تحقیق کنند ببینند آیا من راست می‌گویم یا این وضعی که دارد پیش می‌رود درست است. نکته دیگری هم هست. این را به شما می‌گویم و تا حالا برای کسی نگفته‌ام. در آمریکا نمایشگاهی بود. دو – سه روز بعد از آن بنا بود به ایران بیایم. به طرف غرفه‌ای می‌رفتم که دیدم یکی از پشت سر من را گرفت و با احترام خیلی زیادی روبوسی کرد و گفت من در آسمان دنبالتان می‌گشتم و روی زمین پیدایتان کردم، با ایران تماس گرفتم و نتوانستم پیدایتان کنم و این حرف‌ها. گفت چند وقت است اینجا هستید؟ گفتم ده – بیست روزی هست که آمدم پسر من را ببینم و بعد به ایران برگردم. گفت نه شما را به خدا این کار را نکنید. گفت من در یک شرکت طراحی ساختمان مشغول به کار هستم و فلان سمت را دارم.

برای طاق و دیوار دو ساختمان بزرگ در منهتن نیویورک می‌خواهند نقاشی درست کنند. به چند نقاش آمریکایی و ژاپنی نمونه و سفارش دادند اما هیچکدام نتوانستند این کار را انجام دهند، مطمئن هستم شما می‌توانید. با هر شرایطی که بخواهید اگر می‌شود این را برای آنها تهیه کنید. ناچار شدم و گفتم باشد. بلیتم را عقب انداختم و چند طرح برایشان تهیه کردم و اتفاقا قبول شد. چند کار نقاشی برای دیوار و طاق آنجا انجام دادم که الان هست و همه می‌روند می‌بینند. این است که دست خودم نیست و همان بود که من را نگه داشت و وقتی برگشتم، دیدم که آدم دلش می‌خواهد اینجا کاری انجام دهد، دانشکده‌های هنری اصیل ایرانی و اسلامی برقرار شود، اما اصلا کسی گوش نمی‌دهد. نه اینکه نخواهند، آن قدر مشغله کاری دارند و مجال فکر کردن و اندیشیدن برایشان فوق‌العاده کم است که نمی‌شود. به هر حال دلشان نمی‌خواهد بکنند یا نشده است. این است که به شما اطمینان خاطر می‌دهم که من برای خودم نمی‌خواهم کاری انجام دهم ولی برای هنر مملکت می‌خواهم کاری بکنم. به شما صراحتا عرض می‌کنم که

اگر اوضاع به این منوال پیش برود هنر ایران در آینده چنان به ابتذال کشیده خواهد شد که حدی نخواهد داشت. حالا دیگر خودشان می‌دانند هر کاری می‌خواهند بکنند.

آدم فکر می‌کند شما برای خلق آثارتان از قلم‌موهای خاصی استفاده کرده‌اید و ابزار کارت‌ان جادویی است. نه قلم‌موهای معمولی است.

همان‌هایی که همه با آنها کار می‌کنند؟

بله همان‌ها است!

قلم‌گیری‌ها تان هم با آن قلم‌موهای کمیاب گربه است؟ از این دست سازهای اصفهانی؟

بله، با قلم‌موی گربه است. قلم‌موهایی هم در بازار آمده که خیلی روانند و اینجا هم فراوان است. قلم‌مو، رنگ و این چیزها اصلاً مساله نیست. در واقع همان آب کم جو تشنگی‌آور به دست تا بجوشد آب از بالا و پست، است. کسی که می‌خواهد کار کند باید آنقدر آگاهی، دانش و در دستش توانایی داشته باشد که با هر چیزی بتواند به راحتی کار کند.

به نظرم یکی از شیرینی‌ها و چیزهای کیف‌آور در نقاشی ایرانی، کار با همین قلم‌موی گربه کدایی و این بازی با نازکی و ضخامت خطوط است که محک خوبی هم برای شناسایی سره از ناسره در این عالم است! لرزش دست آدم ناشی لو می‌رود.

بله، موسیقی رنگ و رقص خطوط می‌توانند تا بی‌نهایت تغییر شکل یافته و جنب و جوش خود را با توجه به تاثیرات نور و آفتاب مشرق‌زمین و با ظرافت خطوط و سایه روشن نمایان کنند. آنجا که انحنای اشیا است و سایه‌روشن حرکت بیشتری دارد نقاش از خطوط ضخیم‌تر یاری می‌گیرد و آنجا که بازتاب نور در سطح مستقیم است خطوطی نازک‌تر به کار می‌آید و نیازمند قلم‌گیری محکم و بی‌لرزش است.

رسیدن به این قلم‌گیری پرصلابت چقدر سخت بود؟



انظر عاتورا تا هبیده رضوی، ناصر کاوه

شروع‌اش مسلماً خیلی سخت بود. همان‌طور که گفتم خیلی کار کردم. باید تمرین کرد. هنر حاصل مطالعه، تمرین، ممارست و نوعی ریاضت شیرین عاشقانه است که باید آن را تحمل کرد. راضی نبودن مهم است. من پانزده سال پیش تابلو فروخته‌ام، مثلاً در سوئیس بوده یا در یک کلکسیون انگلیسی بوده است. باور کنید به هزینه خودم تابلو برایم برمی‌گردد و من عیبش را رفع می‌کنم. کار هنری متعلق به زمان حال نیست. 300 سال و شاید تا بی‌نهایت و مدت‌های زیادی بماند، پس باید بی‌عیب باشد. این دقایقی که من صرف می‌کنم برای ترمیم و یا تصحیح کارم، زودگذر است اما آن چیزی که می‌ماند اثری است که در کارهایم به وجود می‌آید.

نقطه‌پردازدن هم خیلی کیف دارد!

این ظرافت و ریزه‌کاری این سبک نقاشی است و البته نقطه‌پردازی که برای زیبا ساختن اثر به کار می‌رود در مکاتب مختلف نقاشی مشرق‌زمین و ایران سابقه طولانی دارد.

نقاشی ایرانی به طبیعت ربط دارد یا بی‌ربط است؟

نقاش ایرانی بیش از آنکه به طبیعت وابسته باشد دلبسته گسترش اندیشه است که بی‌نهایت خیال را به حالتی دلپذیر شکل می‌دهد.

حیف‌ترین اثر هنری ایران که به یغما رفته کدام است؟

کار خیلی خوبی اینجا انجام شد که فوق‌العاده عالی بود و من آن را تحسین می‌کنم. کاری که آقایان مهندس حجت و دکتر حبیبی اقدام کردند، برگرداندن شاهنامه شاه طهماسبی که به هیچ زبانی نمی‌شود سپاسگزاری کرد. خیلی خیلی کار بزرگ و شایسته‌ای کردند.

قدیمی‌ترین نقاشی ایرانی که خودتان در موزه‌های دنیا دیدید کدام بود؟

در موزه‌هایی که دیده ام از قدیمی‌ترین نقاش‌ها و حتی از مانی کار هست. بعد از مانی هم هست و همین‌طور به تدریج جلو آمده است. ما دهه‌زار سال سابقه هنری داریم. نقاشی ایرانی هنری نیست که از جایی به ایران صادر شده باشد. در خود ایران غارهای توابع لرستان غربی، نقاشی دیواره‌هایش دهه‌زار سال قدمت دارد. در موزه لوور آثاری از پنجه‌زار سال پیش نقاشی ایران موجود است.

چه نقاش‌هایی در دنیا از نقاشی ایرانی یاد گرفته‌اند؟! و چرا خودمان یاد نگیریم؟

سزان، ماتیس و خیلی‌های دیگر. نقاشی ایرانی مثل سعدی و حافظ است که هنوز دنیا آن را نشناخته است. مولوی که به فارسی شعر گفته را می‌خواهند به خودشان نسبت بدهند. صدام ملعون کتابی چاپ کرده بود به نام عروبه العلماء العجم. در این کتاب تمام بزرگان ادب ایرانی، سعدی، حافظ، مولوی، خوارزمی، ابوعلی سینا و همه را گفته بود عرب هستند! اخیراً کتابی چاپ شده بود در لبنان که یک عربی آن را نوشته بود به نام نقوش هندسیه العربیه که کتاب قطوریست و متأسفانه به زبان‌های مختلف دنیا چاپ شده است و تمام نقوش کاشیکاری اصیل ایرانی را نوشته نقوش عربی. این کتاب را خریدم آوردم و به موزه آستان قدس رضوی بردم و به آقای مهندس عزیزیان که بسیار مرد علاقه‌مندی به هنر ایرانی هستند، گفتم جوابیه‌ای برای این کتاب بنویسید.

نقوشی که از 700 سال پیش متعلق به ایران بوده و در کتاب‌های دنیا ثبت شده، اینها به خودشان منسوب می‌کنند. انواع و اقسام حيله‌ها و غارت‌های فرهنگی را می‌کنند تا ما را از آنچه داریم تهی کنند. متأسفانه خودمان هم کمک می‌کنیم فرهنگ هنری‌مان به این مصیبت دچار شود. من برای کتاب اخیرم که در ایتالیا چاپ شد چهارماه در فلورانس مطالعه می‌کردم. آنجا زندگی کردم. گذارم به موزه‌ای جغرافیایی به نام ویچیو افتاد که در سال 1547 یا 1543 میلادی ساخته شده است یعنی حدود چهارصد و سی – چهل سال

پیش. رزومه اش را که می‌خواندم دیدم نوشته شده سازنده این بنا شاهزاده‌ای بوده که به مسائل جغرافیایی علاقه‌مند بوده است. چند سالن بزرگ بود که تمام دور تا دور و اطراف آن را در آن زمان نقشه جغرافیایی کشیده بودند. چون عاشق ایران هستم طبیعتاً به قسمتی رفتم که مربوط به ایران بود دیدم خلیج فارس را نقاشی کرده و نوشته است پرشین‌گلف.

بعد رفتم و نقشه کلی جغرافیایی را دیدم و دیدم که آنجا هم نوشته خلیج فارس. آمدم به آقای دکتر قاسمی که سفیرکبیر و اتفاقاً مردی شریف و ایران دوست است گفتم تو را به خدا هرچه زودتر تعدادی خبرنگار و روزنامه‌نگار بیاورید تا از این نقشه‌ها عکس و فیلم تهیه کنند و این سندیت تاریخی را ثبت کنند. ایشان هم فرستادند و اتفاقاً در یک سالنامه‌ای هم چاپ کردند و بعد هم در اسناد وزارت خارجه آمد. این قدمت ایران است. آنهایی که نسبت به هنر ایرانی بی‌نظر هستند این توجه را به هنر ایران دارند. حالا آیا هموطنان ما یا آنهایی که در راس کار هستند واقعا این کار را می‌کنند؟ هنرمندانی هستند که نقاشی ایرانی کار می‌کنند یا نقش قالی خوب کار می‌کنند و اغلب خیلی سفارش دارند و مجال اینکه به این مقولات توجه کنند برایشان نیست. حالا آن دوست عزیز که گفتند به نقاشی نو توجه نمی‌شود، باید خیلی در این مورد تامل کرد.

شاید یکی از علت‌های آن مقوله‌ای که گفتید این باشد که بیشترین تحقیق را روی آثار نقاشی‌های ایرانی، غربی‌ها انجام داده‌اند و ما رفرنس ایرانی کمتر داریم و در واقع کاری نکرده‌ایم؛ بله، غربی‌ها تحقیق کرده‌اند و ما رفرنس کمتری داریم و جای تاسف است. ولی ایران خودش منبع است. همین مساجدی که هستند، کاشیکاری‌ها و همین نقوش بهترین و ارزشمندترین جایی است که می‌شود تحقیق کرد.

منبع: روزنامه اعتماد ملی



محمد قزوینی

فخر ایران و جهان

فرزند آصفهان

۱۳۰۸ - ۱۳۰۹

از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

زمان طراحی ضریح امام رضا(ع) درد دست راستم به طور کلی از بین رفت

برای من معجزه بود. به عنایت خداوند در حال حاضر دست راستم از جوانی ام بسیار قوی تر و بدون لرزش است! داستان از این قرار بود که بنده می خواستم کتاب سومم را چاپ کنم، ناچار بودم فرم های کتاب را با خودم به آلمان ببرم اگر احیاناً چند صفحه ای گم می شد همه کار من عقب می افتاد، یادم هست که ناچار بودم با دست خودم این صفحات را حمل کنم، قطار راه آهن آلمان که می خواست تغییر جهت دهد، دست من لای در قطار رفت و تمام عضلات دستم پاره شد، آنقدر درد شدید بود که بی تاب شدم، مقداری آلمان مداوا کردم، اما افاقه نمی کرد.

به آمریکا آمدم و دو تا از دکتری بزرگ آلمان که ورزشکاران را عمل می کردند گفتند اگر دستت را عمل نکنی، عضلات دستت ضعیف تر می شود و از کار می افتد و اگر هم بخواهی عمل کنی باید ۶ ماه در گچ بماند. من خیلی ناراحت شدم. خیلی مردد بودم. دو روز بعد طول نکشید که به من تلفن کردند و طرح ضریح حضرت علی ابن موسی الرضا نصیب من شد، ابعاد را فرستادند و گفتند که حتما این طرح را تو باید انجام دهی.

از دفتر تولیت آستان قدس رضوی مرحوم آقای طبسی تماس گرفتند و به من گفتند که ضریحی برای حضرت علی ابن موسی الرضا طراحی کنم و بسازم، من خیلی خوشحال شدم و در دلم یک نوری یا یک لطفی ساری و جاری شد، آن زمان درد دستم بسیار دردناک و مشقت آور بود البته ناگفته نماند که چند جلسه ای هم فیزیوتراپی رفتم که اگر می رفتم یا نمی رفتم تفاوتی نمی کرد چون درد دستم همچنان ادامه داشت؛ وقتی این طرح و کاغذهای بزرگ و پهنآوری که طرح ضریح روی آن هست را روی میز کارم پهن کردم، خدا

گواه است که وقتی قلم را به دست گرفتم، کوچک ترین دردی احساس نکردم، طرح های ضریح را انجام دادم و دست راستم شفا پیدا کرد.

بدون هیچ معالجه و جراحی و دارویی آن ضعف عضلات و دردی که در دستتان بود خوب شد و ابداً هیچ درمانی نکردم. در حال حاضر هم دست راستم از جوانی قوی تر است و اصلاً آن درد دیگر برنگشته است. این اتفاق برای سالها قبل است.

شما در ۶۸ سالگی چنین ماجرای پیدا می کنید و طراحی ضریح را شروع می کنید؟

بله! من خادم حضرت رضا(ع) نیز هستم و همین الان هم جعبه بزرگی در منزل ماست که در آن جعبه آخرین تابلویی که ساختم به نام «عرش بر زمین» که گودال قتلگاه امام حسین(ع) است، وجود دارد و آن را وقف حرم حضرت رضا(ع) کردم، قرار است از آستان قدس رضوی به منزل ما بیایند و این جعبه را ببرند. این هجدهمین تابلوی من است که به آستان مقدس علی ابن موسی الرضا وقف شده و از این بابت بسیار خوشحال هستم.

خادم بودندتان به این معناست که هر ماه یک بار مشرف می شوید؟

دلم می خواهد هر ۲۴ ساعت به حرم امام رضا(ع) بروم.

ماجرای طراحی ضریح چقدر طول کشید؟ من به تناوب کار می کردم.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

یعنی از ابتدا طراحی همه اجزای را انجام ندادید؟

طراحی کلی را تحویل دادم و ابعاد را محاسبه کردم و جزئیات که بایستی را اندازه گیری کردم البته ناگفته نماند که ابعاد ضریح جدید امام رضا(ع) مطابق ابعاد ضریح قبلی است که در زمان شاه اسماعیل صفوی نصب شد، این ضریح فولادی و جواهر نشان است.

جواهر، نشانه علاقه و اردات است؟

همین طور است. ضریح قبلی حضرت جواهر نشان و فولاد بود، وقتی می خواستند درهای ضریح را باز و غبار روبی کنند یا هدایایی که تقدیم کرده بودند بردارند این در به هم گیر می کرد، به ناچار آقای طبسی موافقت کردند که کف حرم مطهر حضرت علی ابن موسی الرضا شکافته شود و ضریح شاه اسماعیل را روی قبر اصلی حضرت رضا گذاشتند. وقتی به مشهد مشرف شوید ملاحظه می کنید که حرم دو طبقه است یکی زیر است که قبر اصلی امام رضا آنجاست.

چند متر پایین تر است؟

۲ متر و ۷۰ سانتی متر، البته خودشان در سرداب هستند و قبر اصلی حضرت آنجاست. یک نکته ای را می خواهم بگویم و آن اینکه ضریح، گل و بوته ها، نقره و طلا یا کاشی کاری، همه وسیله است که ما بدین وسیله به درگاه الهی تقرب پیدا کنیم، وقتی زائر در مقابل ضریح قرار می گیرد اسما الله را می بیند، در دلش با خدای خود راز و نیاز می کند. در اروپا هم بزرگان مسیحی و مسلمانان به واسطه ائمه اطهار و بزرگان دین به درگاه الهی تقرب پیدا می کنند.

باز تأکید می‌کنم نقوشی که می‌بینید وسیله‌ای است برای هدایت و ارتقای انسان. این اتفاق برای من هم افتاده، مخصوصاً در مورد ضریح حضرت علی ابن موسی الرضا، حضرت امام حسین و شاه عبدالعظیم حسنی که بنده افتخار طراحی آن را داشتم، در حقیقت به من کمترین و ناچیزترین منت گذاشتن و اهمیت دادند و ساخت این ضریح‌ها نصیب من شد و موجب گردید هدایت و ارتقا معنوی پیدا کنم.

شما قبل از اینکه ضریح امام را بسازید، سابقه طراحی هیچ ضریحی را نداشتید؟
خیر! سابقه طراحی ضریحی را نداشتیم.

ما شما را به عنوان نگارگر می‌شناسیم، تا قبل از طراحی ضریح، طرحی شبیه به طراحی ضریح انجام ندادید؟ نگارگری و مینیاتوری کارهای کوچکی است. نقاشی که واقعاً می‌خواهد صاحب ادعا باشد (که من مدعی نیستم و کاملاً متواضع هستم) باید همه کاری کند و در طراحی قوی باشد، استادان من بزرگترین طراحان هنری بودند و من در خدمت ایشان شاگردی می‌کردم.

هر نقاشی می‌تواند ضریح طراحی کند؟ بله! اگر خدا بخواهد می‌تواند.

هیچ وقت از آنها نپرسیدید که چرا شما را انتخاب کردند؟
من نالایق بی‌سواد... دور از جان... استاد ما مثلاً وقتی می‌خواهیم دکوری طراحی کنیم از کسانی دعوت به همکاری می‌کنیم که تجربه ساخت دکور داشته باشند، شما سابقه طراحی ضریح نداشتید، اما از شما خواسته شد که طراحی کنید. من در کارهای این چنینی بسیار کار کردم.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

چه کار کردید؟

فرش های بسیاری از جمله فرش «یا ثارالله» و «هفت شهر عشق» را طرح کردم و همه این طراحی ها برای قبل از ساخت ضریح هست. یک بار که به زیارت امام رضا(ع) رفته بودم، از من خواستند به دلایلی به گنجینه موزه حضرت رضا بروم و از آن بازدید داشته باشم، دیدم طراحی که من در ۱۶ سالگی دور تا دور شعرهای بسیار زیبای یک آقای مهابی انجام داده بودم، در گنجینه بود و بسیار هم خوب کار کرده بودم.

وقتی به شما پیشنهاد کردند که ضریح را طراحی کنید، دچار ترس شدید؟

خیر! من صد در صد مطمئن بودم و الان هم مطمئنم، نیرو را خداوند به ما می دهد، باید به خدا اتکا کرد. من احوال درونم را می گویم اگر انسان به خداوند در هر مرحله ای اتکا داشته باشد، از چه و چه کسی ترس داشته باشد؟! لذا قرص و محکم این طراحی را انجام دادم. ضریح امام رضا و امام حسین مشابه هیچ کدام یک از ضریح هایی که طراحی شده، نیست و همگی از نیرو بخشیدن و الطاف خداوند است، باز هم اگر طراحی ضریحی نصیبم شود، می پذیرم و انجام می دهم.

برای طراحی ضریح امام رضا(ع) اتودهای مختلف زدید؟

اصلاً هیچ نیاز به اتودهای مختلف نبود، من در این سن و سال احتیاجی ندارم که اتود بزنم، وقتی حس به درون انسان القا می شود، اگر آن حس را پیاده کند چه در تابلوی نقاشی باشد و چه در طراحی این چینی باشد، آن حس قشنگ است و خودش را نشان می دهد البته بعدش هم یک ساخت و سازهایی دارد که باید آن را انجام داد.

پس اینطور نبود که چند سالی طرح های مختلف زده باشید و مثلاً هیچ کدام به دل شما نشسته باشد؟
خیر. همین الان هم اگر طرحی بخواهید، چشم بسته طراحی می کنم. شما چشم من را ببندید و دیوار
بزرگی جلوی من بگذارید من برای شما طرحی می کشم که نقصی در آن طرح نیست. مادر من زن بسیار
معتقدی بود و من خیلی ایشان را دوست می داشتم و او هم من را بسیار دوست می داشت. زیاد سواد
نداشت، ولی قرآن را بدون غلط می خواند. مادرم گفت روز عاشورا است، تو چقدر کار می کنی!

آن زمان اصفهان بودید؟ بله اصفهان زندگی می کردم. مادرم گفت که روز عاشورا است کار نکن و بیا به
روضه امام حسین (ع) برویم تا حرف حسابی به گوشت برسد، به مادرم گفتم من نمی آیم با همسر من به
روضه برو، بعد از اینکه مادرم و همسر رفتند، وضو گرفتم و به حضرت توسل پیدا کردم و نشستم تابلوی
عصر عاشورا را طراحی کردم.

**من از تظاهر بدم می آید، وقتی انسان حقیقتی که در وجودش هست را بیان می کند، گرایی
لازم را دارد و مشخص است که تظاهر نیست.**

قبلاً به طراحی عصر عاشورا فکر نکرده بودید؟
اصلاً به آن فکر نمی کردم. خودش آمد و وقتی نزدیک های غروب بود و مادر و همسر من به منزل بازگشتند
تقریباً طرح تابلو تمام شده بود البته روزهای بعد هم روی تابلو کار کردم، ولی **"طرح کلی عصر عاشورا" در
"عصر عاشورا" تمام شد.** من گالری داشتم و عده ای مسیحی برای دیدن گالری آمده بودند، خانومی
ایستاده بود و تکان نمی خورد؟! اشک از چشمانش آمد و گفت این تابلو روی من اثر می گذارد، آن چیست!؟

یکی از بزرگترین منتقدین هنری در دنیا که ۴ سال پیش به رحمت الهی رفت، ۱۲ جلد کتاب راجع به هنر اسلامی نوشته است، در وصف هیچ کسی هم نمی نویسد ولی در مورد تابلو عصر عاشورا نوشته این تابلو بیشتر از آن چیز که نمایان هست حرفی برای گفتن دارد. در این تابلو یک چشم هست که چشم اسب است و گریه می کند چرا که آن فاجعه را به چشم خودش دیده است.

چه چیزی در این طرح هست که این چنین گیرا و تأثیرگذار است؟ اصلاً نمی دانم. شما شعر حافظ، سعدی و مولانا را که می خوانید، حس و حالی در آن هست و باید جستجو کرد که وقتی شاعر این شعر را می گفته چه اتفاقی افتاده است.

تابلوی عصر عاشورا در چند سالگی شما کشید شد؟ تقریباً در ۴۴ سالگی.

چرا از قصه عاشورا این صحنه را انتخاب کردید؟

تابلوهای دیگر هم ساختم، ولی آن روز این صحنه به دلم افتاد.

چرا مثلاً قتلگاه امام حسین (ع) را نکشیدید؟

آن زمان این صحنه به ذهنم آمد. بعضی چیزهاست که نمی توانیم بگوییم چرا... دست ما نیست

خودتان هم از خودتان نمی پرسید؟

خیر! من نه به اختیار خود میروم از برای او گیسوی همچو عنبرش، می کشدم دوان دوان.



از ظفر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

به هر حال یک جایی شما دست تان را به دست شان دادید که اکنون شما را می برند؟
دستم آنقدر ناقابل است...

شما قبل از تابلوی عصر عاشورا به کربلا مشرف شده بودید؟
بله، مادر من ما را همیشه تابستان به کربلا می بُرد.

هر سال؟ هر سال یا هر دو سال یکبار به کربلا می رفتیم.

یعنی قبل از عصر عاشور حدود ۲۰ بار مشرف شده بودید؟

بله. مادر من بسیار مقید بود، من یادم هست که مادرم هر وقت اسم امام حسین می شنید
گریه می کرد و حال دیگری داشت، یک روزی در منزل ما به مناسبت سوم شعبان میلاد امام
حسین(ع) مراسم مولودی برپا بود، مداح به مادرم گفت چرا گریه می کنید من دارم مولودی
می خوانم، مادرم گفت: تو نمی دانی که در دلم چه می گذرد، من خودم هم بسیار ارادت به
اهل بیت(ع) دارم، ۴ سالم بود که دنبال کسی که در روضه ها چای می داد، قندان دستم می
گرفتم و قند می دادم. خلاصه که این حس ها دست خود آدم نیست.

مقتل زیاد می خواندید؟

کمتر می خواندم، نمی توانم زیاد بخوانم.

چرا نمی توانید مقتل بخوانید؟

من ذهن خودم را می برم جایی که مقتل گفته به همین خاطر گاهی می خوانم.

کدامیک از رویدادها و افراد روز عاشورا بیشتر توجه شما را جلب می کند و دل شما را می کشد؟
من تابلویی ساختم که آن هم وقف موزه امام رضا(ع) کردم. این را هم بگویم که در مشهد کنار گنجینه قرآن
تالاری به نام من (تالار فرشچیان) تأسیس کردند و هدایای مقام معظم رهبری هم در این تالار وجود دارد.
یکی از تابلوهای من در این تالار، لحظه ای است که امام حسین(ع)، حضرت علی اصغر را به دست شان
گرفتند، نام این تابلو "**هدیه دوست هست**"; این تابلو زیاد رنگ و جلا ندارد و خیلی ساده است حتی یال
اسب و حضرت امام حسین خیلی ساده کشیده شده، ولی گیرایی لازم را دارد.

تنهایی، غربت و اسارت اسب در گرمای جنگ و تشنگی بچه ۶ ماهه وقایعی است که در ماجرای کربلا بیشتر
توجه شما را جلب می کند؟

بله. این حال و هوا را هم کار کردم و بسیار ساده هست.

عقب تر از این تابلو برویم، این طراحی و نقش از کجا آمد؟

پدرم من انسان ثروتمندی بود، خانه ما پر از فرش های نفیس بود.

ایشان(پدرتان) تاجر فرش بودند؟

بله. نماینده شرکت فرش بودند.



محمد فرشته علی استاد و چیدان

فخر ایران و جهان

فرزند اصفهان

۱۳۰۸ - ۱۴۰۴

از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

پس طبیعتاً در خانه شما فرش های درجه یک دستباف وجود داشت؟

بله. به لطف خداوند هر بچه ایرانی پس از تولد که چشم باز می کند، به خاطر فرش ها و کاشی کاری هایی که وجود دارد نقش و نگارهای زیبایی می بیند، از آن زمان در ذهن من این مساله رسوخ و رشد و نمو پیدا کرد. بعد هم به اروپا رفتم و ۷ سال دروین درس خواندم و شاگردی کردم.

فقط نقاشی خواندید؟

بله. استاد من حاج میرزا آقای امامی یک مرد در کسوت روحانیت بود ولی نقاش برجسته اصفهان بود. ایشان بسیار برجسته بود به طوری که ولیعهد ژاپن وقتی به اصفهان آمد، گفت که من می خواهم حاج میرزا آقای امامی را ببینم و از اول قیصریه اصفهان به احترام حاج میرزا آقای امامی کلاهش را برداشت و به دیدن او رفت.

این احترام به دلیل توانایشان در نقاشی بود؟

بله. حاج میرزا آقای امامی ۲۵ کار داشت و معمم بود.

امام جماعت بودند؟ خیر! امام جماعت نبود.

ایشان فقط به شما نقاشی یاد می دادند؟

بله. حاج میرزا آقای امامی با پدرم بسیار دوست بود، به من گفت اگر تو می خواهی نقاشی کنی کار خیلی سختی است، جا نرنی، گفتم: شما فکر نکنید که دوست پدر من هستی، من می خواهم شاگردی کنم. و

واقعاً هم خدمت ایشان شاگردی کردم، ۲۵ نقاش آنجا کار می کردند و من آنجا شاگردی و پادویی کردم تا فهمید که من عاشق هستم و به من یاد داد. اولین طرحی که به من داد، یک آهو بود و گفت که از این آهو نقاشی کن، من تا صبح خوابم نبرد و تا صبح ۲۰۰ تا آهو نقاشی کردم، وقتی بُردم نگاه کرد، تعجب کرد و گفت که اینها را زیرنویسی کردی محمود...

زیرنویسی یعنی چی استاد؟

یعنی کپی کردی. گفتم: خیر استاد. چشمم را بستم و آهو را برایش طرح کردم، تمام که شد پیشانی من را بوسید. استادم حاج میرزا آقا امامی گفت: باید ۴ سال مداد بزنی یعنی طراحی کنی، نگفتم چرا ۳ سال یا ۵ سال، تنها خدمت استاد کردم و به جوانان عزیز می گویم که کار کنید؛ هیچ وقت دغدغه پول نداشته باشید بلکه عشق به کار داشته باشید، پول هم نصیبتان می شود. سپس به من گفت که وضو بگیر و بیا، وضو گرفتم و گفت که نماز ظهر و عصر را بخوان، نمازم را خواندم و کنار من نشست و قلمو را که دست من داد، گفت بسم الله الرحمن و طراحی را به من یاد داد.

این چند سالگی شماست؟

۱۴ یا ۱۵ سالگی

پدر و مادرتان منعی نداشتند؟

من پسر تاجر مشهور فرش بودم، اما به حاج میرزا آقای امامی گفتم که می خواهم پادویی کنم و یاد بگیرم. در نقاشخانه ۲۵ نقاش بودند و به من دستور می دادند که برایشان بریان و کباب بگیرم، حاج میرزا آقای

امامی عادت داشت که صبح زود بیاید، من هم پشت در آتلیه او می ایستادم، برایش جارو می کردم، رنگ برایش می سابیدم، من انقدر با دست هایم رنگ سابیدم که تمام کف دستم پینه زد. خلاصه روزی یکی از واسطه های فرش من را دید و به پدرم گفته بود که حاج غلامرضا دیدم که پسرت دارد پادویی می کند، پدرم گفته بود، خودش بهتر از من و تو می داند که چه کار می کند؛ شما ببینید که پدر من در آن سن و زمان چقدر فهمیده بود و یک کلمه هم به من نگفت که چه کار می کنی.

چرا فکر می کردید که باید آنقدر کار کنید؟

چون دوست داشتم و می دانستم که در این کاریک حقیقتی هست. پس از حاج میرزا آقای امامی خدمت استاد دیگری به نام آقای بهادری در هنرستان اصفهان رفتم که هنرستان اصفهان واقعاً عظیم است و این بار که رفتم دیدم که باید توجه بیشتری به آن می شد. از دو اتاق استاد بهادری جایی ساخت که انقدر عظیم بود که هر زمان ملکه انگلستان و ولیعهد ژاپن می خواست به اصفهان بیایند، بازدید از این هنرستان جزو یکی از برنامه های لاکچری و اعتبار آنها بود. در طول تاریخ در طراحی فرش و نقوش قالی به حقیقت هیچ کسی مثل آقای بهادری نیامد که اینطور قدرتمند، قوی و متنوع کار کند.

خیلی طراحی فرش کردید؟ بله بسیار کار کردم.

چه طور شد که سر از آمریکا در آوردید؟

دست من و شما نیست، ما اراده مان در مقابل معیشت الهی هیچ است، وقتی خداوند اراده کند و قسمت انسان باشد، اتفاق می افتد.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

من یادم هست که بعد از انقلاب من را دعوت کردند و به وزارت ارشاد رفتم و مدیر کل آنجا شدم. گفتم نه حقوق، نه اضافه کاری و نه مدرک می خواهم، من دو سال و نیم در اداره کل وزارت ارشاد کار کردم، ولی در نهایت به دلایلی به آمریکا رفتم. وقتی من به آمریکا رفتم یک میز کار خریدم ۵۳ دلار.

چند سال پیش؟ ۳۰ سال پیش، یک میز کار کوچک که بتوانم روی آن نقاشی کنم و یک چراغ کار خریدم ۳۸ دلار. با همین میز کوچک و چراغ، میلیون ها دلار در آمریکا کار کردم. میلیون ها دلار از تابلوهایی که کشیدید و فروخته شد؟ بله.

این تابلوها غیر از تابلوهایی است که ما می شناسیم و در موزه هست؟

بله. **من تابلوهای مذهبی خودم را اصلاً نمی فروشم و همه را وقف می کنم، بابت کارهایی که برای مذهبم انجام دادم اصلاً پول نمی گیرم.**

چرا؟! پرداخت حق الزحمه رسم درستی است؟! **وقتی ضریح امام رضا(ع) تمام شد آقای طبسی مهمانی برگزار کردند و مداحان و خدام همه در این مهمانی بودند، دیدم که یک سینه بسیار زیبایی را جلوی من آوردند و گفتند به خاطر اینکه هیچ پولی نگرفتی، این هدیه برای توست، در جعبه را که باز کردند باور کنید چشم روزگار خیره می شد یک تسبیح صد دانه یا قوت احمر بود، من آن را بوسیدم و در آن را بستم و گفتم که من از امام رضا(ع) پول نمی گیرم، این تسبیح ارزشمند را بوسیدم و به ضریح حضرت انداختم. من بابت ۱۸ تابلو که به آستان قدس رضوی وقف کردم هیچ پولی نگرفتم.**

بابت طراحی ضریح امام رضا(ع) هیچ پولی نگرفتید!؟

ابدا... چرا پول بگیرم!

شما زحمت کشیدید!

من باید به امام رضا(ع) پول بدهم که این منت را بر من گذاشته است. یک خاطره برای شما تعریف کنم، ما یک مرکزی داریم که طبقه بالای آن سالن سخنرانی است و طبقه پایین هم مسجد است، من از اعضای هیأت امنای آنجا هستم. یک بار آقایی را دعوت کردیم که برنامه اجرا کند، گفت که هزینه هواپیمای من آنقدر می شود، گفتم آقا یک پولی هم باید بدهی که بیایی در مورد امام حسین(ع) صحبت کنی، آنها به سر ما منت می گذارند.

زمانی هم که ضریح امام حسین(ع) ساخته شد، یک فرش بزرگی آوردند و گفتند چون تو پول نگرفتی هدیه بگیر، گفتم مگر از امام حسین(ع) می شود پول گرفت باید انسان در مقابل امام حسین جانفش را بدهد.

یک وقتی ضریح حضرت امام حسین ساخته می شد حتی من کرایه ماشین و هواپیما هم نمی گرفتم و حتی ظهري که به ناچار ناهار خوردم، (زشت است بگویم خدایا من را تنبیه نکن) چندین برابر مبلغ غذا را در صندوق آنجا می ریختم. بابت انجام این کارها نیازی نیست پولی بگیریم خودشان(اهل بیت) هوای ما را دارند.

"حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست"



ایچو آنتا نی توت
صدیادشہ زدرکہ تو معتبر شہزادہ

از ظہر عاشورا تا سپیدہ رضوی، ناصر کاوہ

داشتید می گفتید که چرا مقیم آمریکا هستید؟

من دو سال و نیم در اداره کل ارشاد کار می کردم، مهندس بازرگان گفت که به وزارت ارشاد بیایم.

با مهندس بازرگان آشنا بودید؟

ایشان من را می شناختند، به من گفتند که وزیر ارشاد شوم، گفتم من آدم لاغر وزیر شوم! خلاصه قبول نکردم. پس از آن به من مسئول اداره هنرهای ملی که ۱۱ شعبه داشت را پیشنهاد دادند، در این اداره خاتم سازی، طلاکاری و زرگری و ساز سازی و نقاشی و ضریح بافی و کاشی کاری بود. استادان به در منزل ما آمدند و گفتند که اگر مدیریت اینجا را قبول نکنی به انحطاط گرایش پیدا می کنی، گفتم من یک کار می کنم، صبح به آنجا می آیم هم طراحی می کنم و هم رسیدگی به کارها می کنم، صبح ساعت ۷ صبح سر کار می رفتم، باور کنید تمام استاد کارهای آنجا زانو به زانوی من می نشستند و کارهایشان را انجام می دادند از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ۱۱ شب طراحی برای کارگاه ها طرح می دادم. همین جا از تحمل همسرم بسیار تشکر می کنم و به همه افرادی که متأهل هستند از همسرانشان خواهش می کنم که به همسرشان کمک و تحمل کنند.

این بیشترین زمانی بوده که از همسرتان دور بودید؟

خیر! من بسیار دور بودم. ۵ سال به همسرم گفتم که با من هیچ کاری نداشته باشد و او هم تحمل کرد. گفتم می خواهم نمایشگاه نقاشی بزنم، شب و روز می خواهم کار کنم همسرم هم به من همه جور سرویس می داد.

در زمان انقلاب جوایز ملی و بین المللی داشتید؟

در اصفهان خواستند به من درجه دکتری بدهند، گفتم من شایسته نیستم که دکتری بگیرم، اگر بخواهید محبتی کنید، کوچک ترین خدمتکار آنجا به من یک لوح بدهد. یک روز گفتند که ما شنیدیم شما در اینجا ضریح بافی دارید، نقره کاری می کنید ساز سازی دارید، گفتم همه اینها که شنیدید درست است، گفتند، اینها همه مظاهر طاغوت است. به آنها گفتم، سازهای آهنگ ای امام ای امام را اینجا ساختند، صندوق ضریح مطهر حضرت رقیه را اینجا درست کردند، روکش ضریح حضرت امام رضا را اینجا درست کردند و همه اینها هنر است، گفتند پس می شود ما موسسه شما را ببینیم، به آقای فخری گفتم آنها را راهنمایی کند تا بازدید کنند، وقتی برگشتند، گفتند که به شما تبریک می گوئیم.

بچه های من آمریکا هستند و پیش آنها رفتم، یک روز داشتم تنها در خیابان های آمریکا می گشتم، یکی از شاگردانم را دیدم و گفتم که اینجا ساختمان بزرگی است، داخل این ساختمان را چندین بار از هنرمندان دنیا ایتالیا و ژاپن طراحی کردند ولی مورد پسند واقع نشده، تو بیا یک طرحی بده و کاری کن. ۳ طبقه بود پهنای بسیاری داشت و من طرحی برای دیوار و طاق دادم و آنجا ماندگار شدیم و بیشتر که آنجا ماندم در حقیقت برای اینکه بتوانم مطالعه کنم و به راحتی موزه ها را بروم و یاد بگیرم و هنوز هم که در این سن هستم دارم یاد می گیرم.

فرزندان کنار شما هستند؟

دو تا از فرزندانم کنار من هستند و سایرین نیستند.



کم به ایران می آیدید؟ هر سالی که بتوانم می آیم.

تابلو ضامن آهو برای چه سالی است؟

من دو تا تابلو ضامن آهو ساختم. اگر در تمام طول مظاهر مختلف دنیا مطالعه کنید، هیچ

کدام داستانی به زیبایی که مربوط به امام رضاست وجود ندارد. حضرت امام رضا می خواستند

به مرو بروند، یک شکارچی به دنبال آهوئی بوده، آهو به دامن حضرت رضا پناه می آورد، حضرت می گوید

به این آهو چه کار داری، می خواهد بچه شیر دهد، شکارچی می گوید: من از صبح دنبال آهو می گردم و

می خواهم این آهو رزق زن و بچه من باشد به ناچار من این را باید ببرم و ذبح کنم، حضرت می فرماید: این

درست نیست، بگذارید بچه هایش را شیر دهد و برمی گردد. شکارچی می گوید اگر برنگشت چه؟ حضرت

می گوید: اگر برنگشت، شتر من برای تو. شکارچی می بیند که آهو و بچه ها دارند می آیند و گرگی هم به

دنبال آنها هستند، و این گرگ و آهو خدمت امام رضا می رسند و حضرت می فرماید: این هم آهوئی که می

خواستی و شکارچی پشیمان می شود. من این تابلو را ساختم. تابلو دوم هم برای زمانی است که شکارچی

برگشته و کمانش را می شکند و زیر پا می گذارد.

شما خیلی پولدار هستید و همیشه پولدار بودید؟ من بسیار قناعت دارم. عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ.

پول خوشبختی نمی آورد. در خدمت نظام وظیفه در دانشگاه افسری بودم، تمام دوره

خدمت نظام آموزشی را نقاشی کردم، یک افسر با ذوقی بود گفت: بشین نقاشی کن و نمی

خواهد بروی صف بایستی...

چقدر این مسایل در زندگی انسان موثر است؟

بله بسیار. رفتم نقاشی کردم، به من گفت: کجا می خواهی بروی، گفتم من درس نظام نخواندم، گفتم می خواهم بروم اصفهان، یک روز دیدم که تیمساری به محل سربازی ما آمد، همه آماده باش بودیم، من تمام صف را به هم ریختم چون بلد نبودم، افسر بزرگ به من گفت که ستوان بیا، من رفتم و گفتند چه کار می کنی، تیمسار من را که نگاه کرد گفت فرشچیان تو هستی، گفت: کجا هستی تو به درد این کار نمی خوری. برو باشگاه افسران و تابلو بساز، آنجا رفتم و تمام دوره کارم را تابلو ساختم.

در باشگاه افسران به من گفتند که تو معاون اداره تشریفاتی شو، یک شبی عروسی فرزند رئیس شرکت نفت اصفهان بود، خدا می داند که چه پولی خرج کردند، آن روز یک فردی یک چک ۱۰۰ هزار تومانی روی میز گذاشت و چه غذاهایی سفارش دادند و چه گل آرایی کردند، تابستان بود، غروب مهمانان آمدند و جواهر بسیار داشتند، وقتی مدتی گذشت دیدم که ابری سیاه روی آسمان آمد، باران شدیدی آمد و روی غذاها را گرفت. ولی ما وقتی بچه بودیم، همسایگی ما آدم های فقیری بودند، آنها یک عروسی که داشتند ۱۰ شبانه روز شادی می کردند. **پس پول خوشبختی و شادی نمی آورد.**

شما گفتید که میزی گرفتید و میلیون ها دلار درآمد کسب کردید.

بله، همه را هم خرج کردم

خرجتان بالاست؟

عیال باری است

این چند سال از نظر مالی تامین بودید.

مستمند نبودم و هر وقت احساس مستندی کردم خودش رسید

یعنی وقت هایی سخت هم گذشته است؟

بله! من آلمان بودم پول داشتم ولی یادم رفت با خودم ببرم. آن زمان پیاده از موزه که خیلی راه بود تا محل سکونت آمدم که تمام پا و دستم درد گرفته بود.

این مسایل بوده ولی خیلی فشار مالی به شما وارد نشده؟ بله خیلی زیاد نبود.

خیلی به مشهد می روید؟ هر زمان وقت داشته باشم به زیارت می روم.

در این ضریح نقطه ای که بسیار دوست دارید و جلوه و حال خوبی دارد

تمام قسمت ها را دوست دارم. به شدت هم مقیدم که به گل و بوته زیاد نپردازیم مگر اینکه قسمت های پایین که در دسترس باشد قسمت های بالا اسماء الحسنی است.

خودتان با کدام ضریح مانوس تر هستید؟

با هر دو ضریح. برای ضریح حضرت عبدالعظیم هم دارم بسیار خوب کار می کنم و انشاءالله دو سال دیگر تمام می شود. توضیح: این گفت وگو در برنامه هزارستان صورت گرفته که شفقنا آن را بازنویسی و در اختیار مخاطبان قرار داد..



آتش عشق

فرزند اصفهان
فخر ایران و جهان

از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

چند خاطره از ساخت ضریح امام حسین(ع)!

ضریح جدید حرم مطهر امام حسین(ع) به کربلا رسیده و قرار است جایگزین ضریح قبلی شود. ضریحی که مثل همه ضریح های قبلی این حرم مطهر، شش گوشه دارد. با رسیدن ضریح جدید حرم مطهر امام حسین(ع) به کربلا، شمارش معکوس برای نصب آن آغاز شده است. ضریحی که در طول 6 سال با طراحی استاد محمود فرشچیان و با دستان هنرمندان ایرانی ساخته شده است. این ضریح قرار است جایگزین ضریح فعلی حرم امام حسین(ع) شود.

در ساخت ضریح جدید که مساحت پلان آن ۲۲/۸۶ متر مربع است، حدود 4.5 تن نقره خالص، حدود 120 کیلوگرم طلای خالص، 600 کیلوگرم مس و حدود 400 کیلوگرم استیل و مقداری فلزات دیگر برای اتصالات ضریح به کار رفته است. وزن چوب های به کار رفته در ضریح مظهر حدود 5.5 تن است. این چوبها طبق شناسنامه روی آنها در سال 2003 از درخت ساج و جنگلهای کشور میانمار در جنوب آسیا تامین شده است. چوبی که بالاترین طول عمر و مقاومت را داراست. ضریح جدید در ابعاد ۵/۰۴ در ۷/۳۴ و با ارتفاع: ۴/۴۹ متر ساخته شده و 20 پنجره هم دارد. غیر از استاد محمود فرشچیان که طراحی ضریح به عهده اش بوده، افراد بسیاری نیز در کارگاه ساخت این ضریح مقدس فعالیت کرده اند. خطاطی مفاهیم ضریح شامل سوره کریمه قرآن، احادیث حول محور سیدالشهدا(ع)، اشعار، اسماء جلاله و نام های مبارک معصومین (ع) و ... بر عهده استاد سید محمد حسینی موحد، از خطاطان بنام جهان اسلام بوده. کسی که تقریباً در تمام حرم های مطهر از جمله حرم مطهر امام رضا(ع) در مشهد و بارگاه امیرالمومنین(ع) در نجف، یادگاری از خط زیبایش را به جا گذاشته است. مهندسی ضریح نیز بر عهده متخصصان عمران و معماری از جمله مهندس عبدالحمید توکلی بینا و مهندس مهدی خوش نژاد بوده است.

"محمود پارچه باف" رئیس سابق ستاد عتبات عالیات و مدیر وقت پروژه ساخت ضریح امام حسین (ع) درباره ایده اولیه ساخت ضریح جدید می گوید: شخصی به اسم حاج محمد دانش اولین بار این فکر به ذهنش رسوخ کرد تا ضریح امام حسین (ع) را بازسازی کنیم و ایشان ما را دور خود جمع و برانجام این کار اصرار داشت. در اولین دیداری که برای آغاز کار با مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی داشتیم ایشان وقتی از موضوع با خبر شدند اشک ریختند و تاکید کردند ما شیعیان باید این کار را انجام دهیم.

مدیر پروژه ساخت ضریح امام حسین (ع) با بیان اینکه اگر حمایت های آیت الله سیستانی و هماهنگی های ایشان با عتبه حسینی نبود این کار به سرانجام نمی رسید .

گروهی که برای خرید چوب ضریح، راهی بندر عباس شدند چوب را که متعلق به جنگل های برمه و صاحب آن یک تاجر سنی بود خریداری کردند که وقتی این فرد سنی مطلع شد که این چوب برای چه کاری قرار است مورد استفاده قرار گیرد استقبال کرد.

آن طور که پارچه باف می گوید: وقتی برای خرید نقره به خزانه بانک مرکزی رفتیم نقره های فراوانی در آنجا وجود داشت که کارکنان آنها تا وقتی فهمیدند این نقره برای چه کاری قرار است استفاده شود با چشمانی پر اشک خود را به نقره ها تبرک می کردند.

پارچه باف عنوان کرد: افراد زیادی بودند که می خواستند هزینه های ضریح را تقبل کنند اما در راستای تاکید مراجع تقلید که فرمودند بگذارید همه مردم در ساخت ضریح مشارکت داشته باشند.

خاطراتی از اردشیر مجرد تاکستانی

نکته جالب این بود که استاد برای این کارها هیچ پولی دریافت نمی‌کردند، اما به کسانی که با ایشان کار می‌کردند، از جیب خودشان حقوق می‌دادند. تمام کارهای امام رضا، قم و شاه‌عبدالعظیم رایگان بود و در عین حال، استاد به بچه‌ها دستمزد می‌دادند. ایشان از خانواده‌ای متمول و تاجر فرش بودند و نیازی به این پول‌ها نداشتند. حتی یادم هست زمانی که در هنرستان دختران تدریس می‌کردم، نزدیک شش ماه حقوق نگرفته بودم؛ یک روز در دفتر به استاد گفتم: «شش ماه است حقوق نگرفته‌ام». ناراحت شدند و گفتند: «چرا زودتر نگفتی؟». گفتم: «خجالت کشیدم». همان‌جا دست کردند در جیب شان، یک دسته پول بیرون آوردند و در جیبم گذاشتند. هرچه خواستم پس بدهم، گفتند: دست زن، ناراحت می‌شوم...

آن زمان تازه ازدواج کرده بودم. به خانه که آمدم، به همسرم گفتم: «استاد به من پول داده، ببین چقدر است». شمردیم، شش هزار تومان بود؛ وقتی حقوق ماهانه من فقط دوهزارو دویست تومان بود. این پول را تا سال‌ها از من پس نگرفتند. بعدها که به آمریکا رفتند، چند کار از من خواستند تا به استادان پسرشان هدیه دهند. وقتی کارها را تحویل دادم، طوری حساب کردند که همان مبلغ شش هزار تومان باشد، ولی در عمل همیشه بیشتر از حق‌الزحمه پرداخت کردند.

یک بار استاد چند مقوای عالی با ابعاد ۴۰×۴۰ از مغازه‌ای پیدا کرده بودند و به ما گفتند: «اگر می‌خواهید، با هم تقسیم کنیم». ما قبول نکردیم و به آن آدرسی که استاد داده بودند رفتیم و همه را خریدیم. هفته بعد استاد پرسیدند: «مقواها تمام شده، چه کسی خرید؟»

گفتم: «ما». خندیدند و گفتند: «لااقل دو تا برای من می‌گذاشتید». فردایش مقداری از مقواها را با یک جعبه شیرینی برای شان بردیم و عذرخواهی کردیم.

یک بار هم استاد از من پرسیدند: «تاکستانی، چه کار بدی از من دیده‌ای؟».

گفتم: «استاد، تنها اشکال شما این بود که هر وقت به خانه‌تان می‌آمدیم، یک گز از کمد درمی‌آوردید، تعارف می‌کردید و بعد دوباره در کمد می‌گذاشتید!»

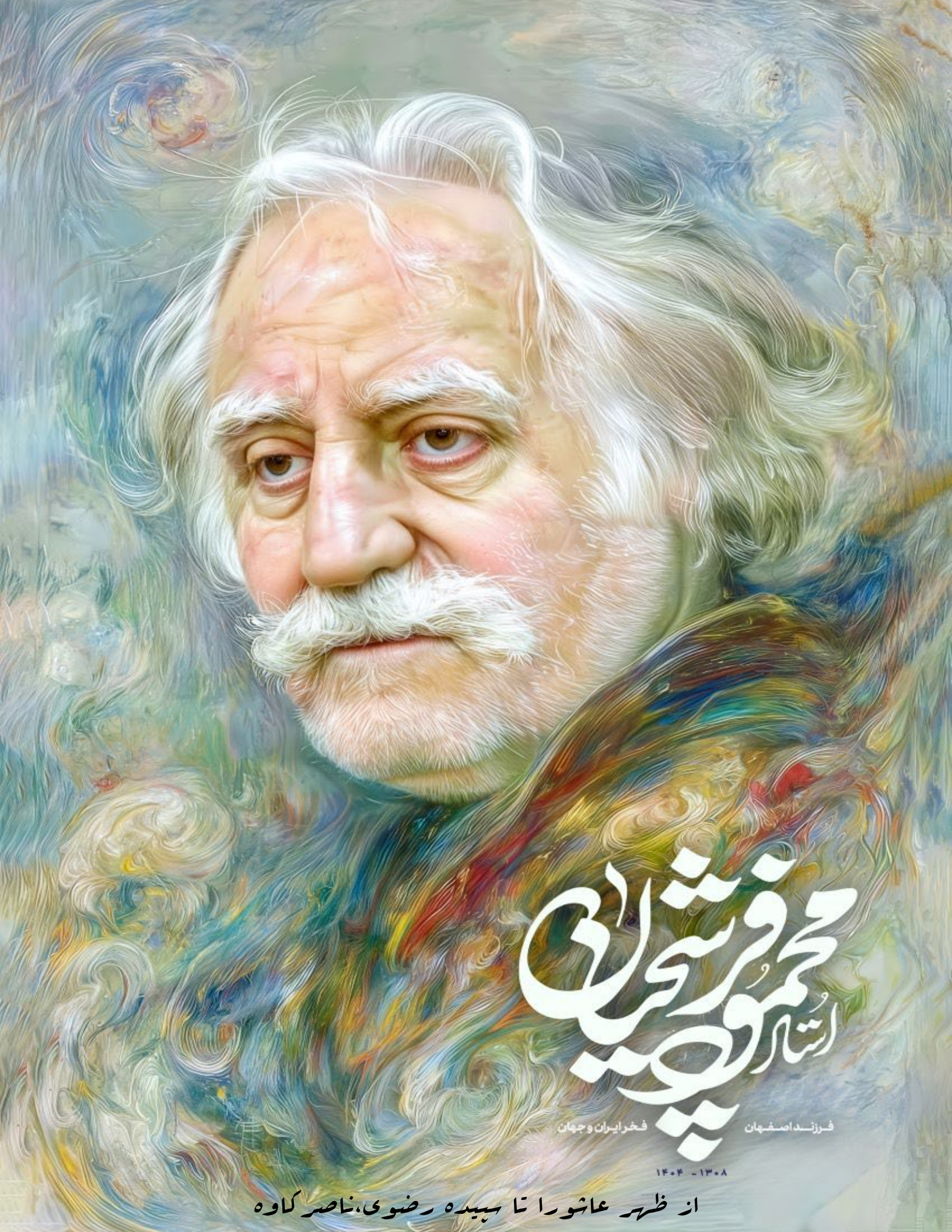
با خنده گفتند: اگر این کار را نمی‌کردم که شما همه را می‌خوردید و برای بقیه میهمان‌ها چیزی نمی‌ماند.

کمتر کسی به اندازه استاد فرشچیان متواضع بود. یک روز دیدم با عجله به سمت تالار رودکی می‌دوند. پرسیدم: «چرا عجله دارید؟» گفتند: «کار آقای فلانی را باید انجام بدهم که بازنشستگی‌اش عقب نیفتد». استاد همیشه برای همه کار می‌کردند و به همه کمک می‌کردند؛ پدری مهربان و برادری دلسوز برای همه.

روزی در دفتر یکی از دوستان، میهمان بودیم؛ همراه با آقایان اکبری، جواری، مستر آلن (از مهندسان هندی) و آقای سلطانی، شاعر کرمانشاهی. آقای اکبری که از خوشنویسان موفق کشور هستند، گفتند: «آیا امکان دیدار با استاد فرشچیان هست؟»، پاسخ دادم: «بله، ایشان همیشه در خانه‌شان به روی همه باز است». با استاد هماهنگ کردیم و قرار شد به دیدارشان برویم. پیش از رفتن، آقای سلطانی گفتند: «به من کمی زمان بدهید تا هدیه‌ای برای استاد آماده کنم». آن هدیه، قصیده‌ای غرا و زیبا در ستایش استاد بود:

از آسمان هنرها ستاره می‌بارد

به جسم سرد خدایان نوید می‌آرد



محمد فرید علی استاد پیر

فخرایران و جهان

فرزند اصفهان

۱۳۰۸ - ۱۴۰۴

از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

استاد محمود فرشچیان ۱۸ مرداد در ۹۵ سالگی به علت ابتلا به ذات‌الریه در کشور آمریکا درگذشت. پیکر نگارگر فقید کشورمان در کنار آرامگاه صائب تبریزی در اصفهان به خاک سپرده شد.

رقص مواج‌گونه قلم روی کاغذ با طنین رنگ‌رنگش را چه کسی جز استاد محمود فرشچیان می‌تواند به این زیبایی رقم بزند؟ چه کسی جز این نقاش چیره‌دست می‌تواند با حفظ سنت‌های نقاشی ایرانی، سبکی نو در این هنر دراندازد و بنیانگذار مکتبی نوین در عرصه مینیاتور ایران باشد؟ کدام دستی جز دستان فرشچیان می‌تواند چنین «عصر عاشورا» را با این عظمت برایمان تداعی کند؟ کدام صاحب هنر است که ضامن شدن امام رضا (ع) برای آهو را چنین زیبا به تصویر کشیده و تجسم یتیم‌نوازی مولاعلی (ع) را ترسیم کند؟ برای توصیف گوشه‌ای از هنرهای او کافی است که به جلوه‌هایی از عرض ارادت او به ائمه اطهار (ع) نگاهی کنیم؛ جایی که نگارگری‌اش بر ضریح پاک‌ترین و معصوم‌ترین‌های جهان نقش بسته است.

از «ابراهیم در گلستان» اش بگوئیم یا از «پنجمین روز آفرینش» یا «حضرت یونس در دهان ماهی» ... هرچی بگوئیم کم گفته‌ایم. کسی که برای خلق آثارش از ادبیات عرفانی و باورهای مذهبی الهام می‌گیرد و ماحصل تبحر او در طراحی، شناخت و به‌کارگیری رنگ‌ها، تابلوهای نفیسی می‌شود که جهان را شیفته خود کرده است. کلمات هم قاصرند از توصیف چنین نگارگر پرافتخار و چه توفیقی است برای ما که لحظاتی هم‌کلام این هنرمند معاصر ایران‌زمین باشیم.

گرچه او چندسالی است در نیوجرسی آمریکا ساکن شده، اما سفر به ایران جزو برنامه‌های فصلی اوست. به بهانه تاسیس «دانشگاه هنرهای اسلامی و ایرانی فرشچیان» در تهران و ثبت ملی نام وی در یونسکو، گفت‌وگویی با این هنرمند انجام دادیم که در ادامه می‌خوانید.

بازخوانی آخرین مصاحبه استاد محمود فرشچیان

دست‌های استاد فرشچیان در ۹۰ سالگی لرزش نداشت

استاد اگر اجازه می‌دهید سؤال اول این گفتگو را با خبرهایی از یونسکو آغاز کنیم. ثبت ملی «استاد محمود فرشچیان» در یونسکو به‌عنوان نخستین گنجینه زنده مینیاتور، اتفاق مبارک و توفیق بزرگی است که نصیب ایران و ایرانیان خواهد شد. این ثبت در چه مرحله‌ای قرار دارد؟ گویا ۳ کشور آمادگی برای ثبت جهانی مینیاتور را دارند؟

هنر اصیل نقاشی ایرانی که آن را اصطلاحاً مینیاتور می‌گفتند هنری است که اختصاص به کشور عزیزمان ایران دارد. (ناگفته نماند که اصطلاح مینیاتور واژه‌ای خارجی است که به آثار کوچک و ریز اطلاق می‌شود. وگرنه آثاری که در عالی‌قاپو یا چهل‌ستون اصفهان به دیوارها منقوش است کارهایی درشت و چشمگیر است.) این هنر همراه تاریخ در بستر عظیم فرهنگی ایران در سالیان دور، رشد و گسترش یافته است، اما متأسفانه همانند دیگر مظاهر افتخارآفرین فرهنگی ایران، کشورهای همجوار به‌خاطر فرهنگسازی می‌خواهند این هنر را به‌خود اختصاص دهند.

خوشبختانه با هوشیاری و درایت مسئولان محترم یونسکو و مصلحت‌اندیشی شورای عالی انقلاب فرهنگی و اقدامات مؤثر دانشگاه آزاد اسلامی و پیگیری‌های مستمر دکتر بهمن نامور مطلق، رئیس دانشگاه هنرهای سنتی ایرانی-اسلامی، در شرف ثبت جهانی است. این هنر در زمان تهاجم فرهنگی بیگانگان، دستخوش هجمه فرهنگی شده است و امیدوارم مجدداً این هنر اصیل ایرانی به مقام و مرتبه والای خود برسد. بر همین اساس، دانشگاه فرشچیان شروع به کار خواهد کرد تا ان‌شاءالله بتوانیم هنرهای اصیل ایرانی را بیش از پیش گسترش دهیم.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

افتخاراتی بی‌بدیل، چون طراحی‌های ضریح مطهر و منور حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و ثامن‌الائمه حضرت رضا (ع) به قلم ماندگار شما نمونه‌ای از عرض ارادتان به ائمه اطهار است. به‌ویژه وقتی خبردار شدیم که شما به‌صورت افتخاری و داوطلبانه سال‌ها وقت و هنرتان را وقف این کار کرده‌اید. چه شد که این افتخار نصیب شما شد؟

"هذا من فضل ربی"؛ برای طراحی ضریح‌های مطهر، شورای عالی انقلاب فرهنگی و ستاد بازسازی اماکن متبرکه فراخوانی به طراحان و دست‌اندرکاران این قبیل برنامه‌ها دادند. اینجانب نیز یک طرح متفاوت هماهنگ با ابعاد و اندازه موردنظر ارائه دادم که خوشبختانه این طرح پذیرفته و طراحی و نظارت بر اجرای ساخت نصیب اینجانب شد که بسیار از الطاف بی‌حد و بیکران الهی سپاسگزارم.

به حمدالله این دو ضریح پس از سال‌ها ممارست مستمر آماده و در مکان‌های مقدس خود نصب شد. اینک ضریح مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) نیز در شرف ساخت است. نهایت مباهات است که در راه دین و اعتقادات مذهبی خود، هر کاری را افتخاری انجام دهم. همچنین افتخار دارم ۱۸ اثر مذهبی خود را به آستان مقدس حضرت رضا (ع) اهدا کرده‌ام که در موزه‌ای در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفته است. همچنین موزه‌ای در مجموعه فرهنگی و هنری سعدآباد تاسیس شده که بیش از ۷۰ اثر از آثار بنده در این موزه برای عموم به نمایش گذاشته شده است.

از جدیدترین آثارتان برایمان بگویید و آیا مشغول خلق اثری جدید هستید یا بعد از سال‌ها تلاش در خلق آثار هنری بی‌بدیل، کمی استراحت به‌خودتان داده‌اید؟

بحمدالله در این سن و سال و در آستانه ۹۰ سالگی مشتاقانه همانند سنین ۵۰ یا ۶۰ سالگی با روحی مشتاق و دست‌هایی محکم و بی‌لرزش هر چه در توان داشته باشم کار می‌کنم. کارکردن جوهره وجود انسان است و مایه امید به زندگی.

شما در حیطه نقاشی ایرانی به وجود آورنده سبک و مکتب خاصی هستید که در عین توجه به اصالت مبانی سنتی این هنر، با ابداع شیوه‌های نو، قابلیت و کارایی نقاشی ایرانی را افزایش داده‌اید. از سبک جدیدی که مبدع آن هستید بگویید؟

قبل از هر جوابی باید عرض کنم همانطوری که همگان می‌دانند من شخص متواضعی هستم و دوست ندارم در مورد خود یا هنرم چیزی بنویسم، ولی منتقدان سرشناس و روسای موزه‌ها در مورد کار من بسیار نوشته‌اند. همچنین کتاب‌های هنری زیادی به فراوانی در خصوص سبک و هنر من با شرح و بسط بسیار به چاپ رسیده و در دسترس علاقه‌مندان است. البته پژوهشگران و منتقدان هنری قضاوت خواهند کرد.

آثار شما در بیش از صد نمایشگاه فردی و جمعی در ایران و سایر کشورها ارائه شده است. شما با زبان هنر، فرهنگ اصیل ایرانی را در تمام اقصی نقاط جهان معرفی کرده‌اید. به نظر شما هنر تا چه اندازه می‌تواند نگاه جهان را به تمدن ایران کهن و فرهنگ اسلامی تغییر دهد؟

همانطور که عرض شد در دیدگاه هنرشناسان، منتقدان و پژوهشگران که با نظر جست‌وجوگر و مطالعه همه‌جانبه هنرهای همه جهان را موشکافانه تجزیه و تحلیل می‌کنند و می‌نویسند آثار من در شناساندن بیشتر فرهنگ عظیم و غنی کشور عزیزمان مؤثر بوده است.

بیش از ۹۰ سال عمر پرافتخاری را سپری کرده‌اید. از استاد فرشچیان‌ی که هستید راضی هستید یا دوست داشتید مسیر دیگری در گذشته پیش می‌گرفتید؟ من به درگاه با عظمت و سخاوتمند الهی شاکر و سپاسگزارم که توفیق پیدا کردم در این راه گام بردارم. (چه کنم کار دگر یاد نداد استادم)

بدون اغراق می‌گوییم که نگرستن به شاهکارهای شما، آرامش عجیبی در بیننده ایجاد می‌کند. موضوعی که حتی هنرشناسان غربی همچون پروفیسور «فرانسیس ریشار»، سرپرست بخش هنرهای اسلامی موزه لُور هم به آن تأکید کردند. راز ماندگاری و دلنشینی آثارتان چیست؟ عوامل بسیاری در کار من مؤثر بودند. بندگی الهی، امید، مطالعه همه‌جانبه در همه هنرهای تصویری جهان، بازدید از موزه‌های مهم دنیا، کار و کار و کار شبانه‌روزی بدون خستگی و تحقیق همه‌جانبه و امید بسیار به موفقیت، عدم غرور و قانع نبودن به آنچه انجام داده‌ام.

وقتی از عصر عاشورا و واقعه کربلا سخنی به میان می‌آید، تصویری از تابلوی «عصر عاشورا» ی شما در ذهن تداعی می‌شود. این اثر، کنار واقعه عاشورا در تاریخ ابدی خواهد ماند. چطور خلق این اثر به ذهنتان خطور کرد؟

بارها گفته‌ام؛ به‌خاطر دارم حدود ۴۳ سال پیش، روز عاشورا بود که مرحوم مادرم گفت: چقدر کار می‌کنی امروز روز عاشورا است. بیا در مجلس حضرت امام حسین (ع) شرکت کن. گفتم این کار را خواهم کرد. سپس وضو گرفتم پس از خواندن زیارت عاشورا در خلوت اتاق کارم این تابلو را شروع کردم. نقاشی آن روز تابلویی شد که الان هست بدون هیچ تغییری...



ظہر عاشورا تا سپیدہ رضوی، ناصر کاویہ

بسیار شنیده‌ایم که شما هنگام خلق آثارتان به موسیقی گوش می‌دهید. چه سبک موسیقی را دوست دارید و خواننده مورد علاقه‌تان کیست؟

من اغلب در مواقع کاری به موسیقی خیلی ملایم گوش می‌کنم و نوارهای متعددی از هنرمندان عالی‌مقام و بالامرتبه موسیقی ایرانی دارم و همه برای من عزیزند و هر گلی رنگ و بوی مطبوع خودش را دارد.

شما دانش‌آموخته اروپا هستید، اما وفاداری‌تان به وطن را ثابت کرده‌اید و هنر بی‌بدیل‌تان را در ایران به نمایش گذاشته و شاگردانی هم تربیت کرده‌اید. ایران را برای بسط و گسترش هنر و به‌ویژه هنر مینیاتور چگونه می‌بینید؟ آیا محدودیت یا موانعی پیش روی این کار هست؟

متأسفانه هجوم بی‌وقفه و بی‌امان هنر غرب، دامنگیر هنرهای تصویری ایران عزیز شده که چرایی آن مستلزم صرف وقت بسیاری است. ولی به نمونه‌ای اشاره می‌کنم؛ در آموزش هنر ایرانی در هنرستان‌ها ساعت آموزش هنرهای اصیل ایرانی متأسفانه بسیار تقلیل داده شده است. البته ممالک دیگری مانند چین و ژاپن با حفظ و نگهداری هنرهای تجسمی خود، نوآوری را در هنر پذیرا شده‌اند؛ به‌طوری که وقتی آثار نو از چین یا ژاپن را می‌بینید متوجه می‌شوید این کارهای اصیل از آن کشور است، اما پیشرفته و نو است.

اهل سفر هستید؟ کدام شهر ایران را برای سفر بیش از شهرهای دیگر انتخاب می‌کنید؟
اگر سعادت یار باشد سفر به مشهد مقدس و اصفهان را می‌پسندم. البته خیلی دوست دارم سفری هم به شیراز داشته باشم و با حافظ و سعدی دل و جان را صفا بدهم.

منبع : روزنامه همشهری ۱۳۹۸ به بهانه تاسیس «دانشگاه هنرهای اسلامی و ایرانی فرشچیان» در تهران و ثبت ملی نام او در یونسکو، گفت‌وگویی با ایشان انجام دادند.

او اهل بین و بیا بود

نه بیا و بین

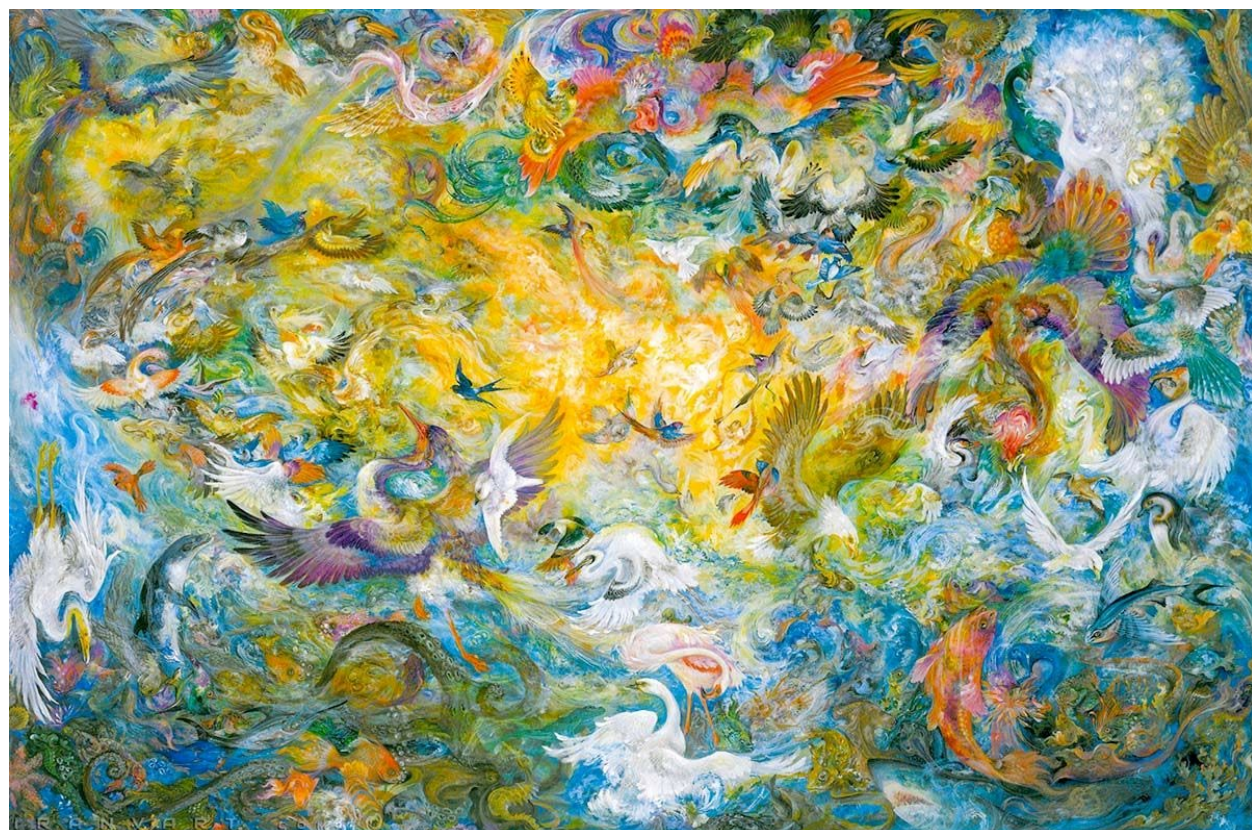
سخن گفتن درباره استاد فرشچیان برای من مثل آب دادن به سایه درختهاست، بویژه که هنرمندان اغلب شبیه آثارشان هستند؛ آقای استاد فرشچیان هم عین آثارشان بودند. استاد فرشچیان شباهت غافلگیرکننده‌ای با آثار خود داشتند و پاک و زلال بودند. سکوت و نگاه ایشان آموختنی بود و مرا آموزگاری می‌کرد. من نقاشان و قلم‌گیران دوره صفوی را ندیده‌ام و نمی‌دانم استاد رضا عباسی یا استاد کمال الدین بهزاد چگونه مردمانی بودند اما هنگامی که با استاد فرشچیان آشنا شدم، به دلیل شباهت، با آنها آشنا شدم که هر اثری وسیله بروز و ظهور خالق اثر است.



آقای حسین خسروجردی هنرمند که شاگرد استاد فرشچیان بوده است، نقل می‌کرد که یک روز آقای محمود ایمانی تابلوی یک درشستی را که خودش کار کرده بودند، به کلاس آوردند.

یکی از هنرجویان با لیوان آبی که در دست داشت، دفعه‌تاً آن را روی تابلو ریخت و کار به کلی از دست رفت. بعدتر که استاد فرشچیان آمدند، گفتند که عیبی ندارد. ایشان با یک قلم‌موی بزرگ، لیوان آبی و جعبه رنگی، در یک چشم برهم زدن موضوع تابلو را تبدیل به موضوع دیگری کردند.

ایشان با همان رنگ‌ها و قلم‌مو، پیچیدن اژدها به دور درخت و ضربه‌ای را که رستم به اژدها می‌زند، کشیدند و بعد هم به محمود ایمانی گفتند بقیه را خودت کار کن. عجیب‌تر اینکه استاد فرشچیان خودش زیر تابلو را هم امضا کردند. خیلی خوب است که رفتار و آثار هنرمند بسیار شبیه خودش باشد.



من در زمان شاه عباس صفوی نزیستم، استادان رضا عباسی و کمال الدین بهزاد را ندیدم، اما اطمینان دارم آنها هم شبیه استاد فرشچیان بودند، چون انسان‌های کم‌نظیر شبیه هم هستند. استاد نازنین ما، استاد فرشچیان اهل بیا و ببین نبودند، بلکه اهل ببین و بیا و گرامی بودند.

توفیق این را داشتم که دو بار با مرحوم استاد فرشچیان ملاقات و جلسه داشته باشم. سال 1372 اولین ملاقات ما با ایشان در شهر نیوجرسی آمریکا بود که به منزل استاد رفتیم و من برای اولین بار بود که ایشان را از نزدیک ملاقات می‌کردم. اگرچه پیش از آن با آثار و کارهای نگارگری استاد آشنایی داشتم و آنها را دیده بودم که قطعاً از منظر زیبایی‌شناسی و کاری که در حوزه مینیاتور انجام شده بود، فوق‌العاده بود.



جلسه حدود سه ساعت طول کشید و خاطره‌ای که برایم از آن جلسه باقی مانده این است که با انسانی بسیار فروتن، متواضع و به مفهوم واقعی کلمه خاکی و تا حدودی هم خجالتی آشنا شدم. تا از ایشان سؤال نمی‌پرسیدیم، حرفی نمی‌زد و آرامش ذاتی داشت که قطعاً همان آرامش باعث شده است ایشان بتواند چنین آثار ماندگاری را خلق کند و کارهای بزرگی را به ارمغان آورد.

استاد فرشچیان در آن جلسه خاطره‌ای تعریف کرد و گفت زمانی که به آمریکا آمده است، شهردار نیویورک از او وقت می‌گیرد و به ملاقاتش می‌آید و با تعریف و تمجید از کارهای ایشان، سفارش سه تابلوی بدون موضوع به استاد می‌دهد تا با سلیقه و ذوق خودش، خلق کند و ایشان نیز می‌پذیرد.

بعد از اتمام کار نیز بابت هر تابلو یک میلیون دلار به استاد پرداخت کردند و اگر ذهن من درست یاری کند، تابلوها باید در موزه مترو پولیتن نیویورک باشد.



دومین ملاقاتم با استاد فرشچیان در منزل ایشان در تجریش رقم خورد. آن زمان ما با احمد مسجدجامعی که فکر می‌کنم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود و دوستان دیگر به دیدن ایشان رفتیم. خاطره دیگری از ایشان شنیده بودم درباره اینکه در دوران جوانی دچار بیماری می‌شوند، دست راست ایشان مشکل جدی پیدا می‌کند و اطبا از درمان وی قطع امید می‌کنند و حالا اتفاقاتی می‌افتد که نیت می‌کند اگر این مشکل برطرف شود، برای اهل بیت (ع) کارهایی انجام دهد. تابلوی عصر عاشورا ظاهراً مربوط به همین داستان است.

در این ایام هم من صحبت‌ها و گفت‌وگوهای دیگری از ایشان شنیدم و نکته‌ای که برایم آموزنده و عبرت‌انگیز بود و امیدوارم همکاران هنرمند من هم بدان توجه کنند، این است که ایشان بابت هرکاری که برای ائمه و بزرگان دین انجام داده‌اند، هیچ وجهی دریافت نکرده‌اند.





چند روز پیش در رسانه ملی خاطره‌ای از ایشان شنیدم که می‌گفت بعد از اینکه ضریح امام رضا (ع) را ساخته است هر چه دوستان اصرار می‌کنند، ایشان دستمزد نمی‌گیرد و حتی نایب التولیه وقت آستان قدس رضوی به استاد تسبیح سراسر یاقوت هدیه می‌دهد که قبول نمی‌کند. همه این موارد نشانگر انسانی فهیم، فکور، معتقد و باورمند است.

زحماتی که ایشان برای خلق تابلوهای درخشان خود کشیده و این میزان صبر و حوصله‌ای که به خرج داده، واقعاً حیرت‌انگیز است. ایشان با قلم‌مویی که از یک موی اسب تشکیل شده، خطوطی کشیده که بسیار ماندگار، زیبا و جاودانه است. جای ایشان بسیار خالی است و امیدوارم در نسل جوان نگارگری، کسانی پیدا شوند که بتوانند مسیر ایشان را ادامه دهند.

برای ایران قلم می‌زد

من حدود ۴۰ سال پیش با استاد آشنا شدم. آن زمان ایشان بیشتر خارج از کشور بودند و امکانات ارتباطی هم مثل امروز نبود. گاهی زمانی که به ایران می‌آمدند، در جلساتی حضور می‌یافتند، اما من بیشتر روی آثارشان کار و تمرین می‌کردم.

تا حدود هفت سال پیش که رفت و آمدشان به ایران بیشتر شد، فرصت همکاری و دیدار فراهم شد. حتی افتخار این را داشتم که درجه یک هنری را با تأیید شخص ایشان از شورای ارزشیابی هنرمندان دریافت کنم. استاد فرشچیان در شهر اصفهان و در خانواده‌ای فرهنگی و هنری به دنیا آمدند. پدرشان از بزرگان اصفهان بود و ارتباط نزدیکی با هنرمندان حوزه هنرهای سنتی داشت.



ایشان در هنرستان نزد استاد عیسی باقری تحصیل کردند، اما بخش بزرگی از پیشرفت‌شان حاصل نبوغ و تلاش شخصی بود. حدود ۲۷ سالگی تقریباً بیشتر موزه‌های معتبر دنیا را با دقت و مطالعه دیده بودند. حدود هفت سال در اتریش ساکن و با دانشگاه‌ها و مراکز هنری بسیاری در ارتباط بودند. جمله‌ای از خودشان در خاطرم مانده است که می‌گفتند: «من هم زمانی مینیاتوریست بودم.» به این معنا که از نگاه خودشان، کلمه «مینیاتور» در ایران توسط فرانسوی‌ها به شکلی نادرست رایج شده بود.



از نوآوری‌های مهم ایشان، استفاده از رنگ اکریلیک در نگارگری معاصر از دهه ۵۰ بود. این رنگ امکانات و ابعادی ایجاد کرد که با رنگ‌های سنتی مثل گواش به راحتی قابل دستیابی نبود. نوآوری‌های ایشان، هم در تکنیک بود و هم در موضوع. در موضوعاتی که پیش‌تر هم کار شده بود، نگرش تازه‌ای ارائه دادند و مضامین جدیدی مطرح کردند؛ نمونه‌اش اثر «پیام برای زمینیان» که در تاریخ نگارگری پیشینه‌ای ندارد.

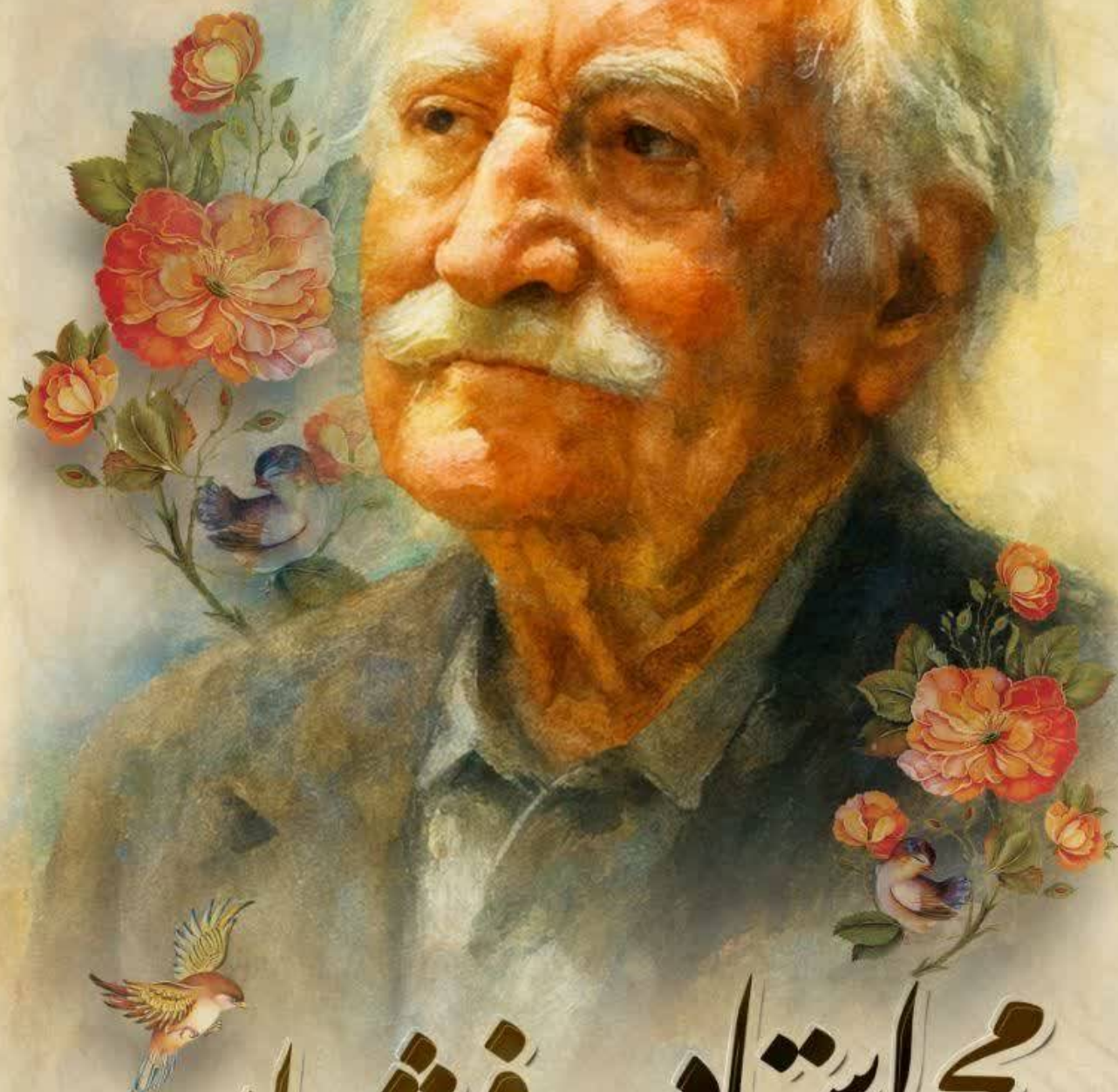
ترکیب‌بندی آثارشان ریشه در سنت داشت اما بسیار متحول و چشم‌نواز بود، با فضاهای خاص و چرخش‌های بصری بی‌سابقه. علاوه بر این، کمتر نگارگری به اندازه ایشان با حوزه انتشارات و چاپ ارتباط داشت.

یونسکو آثارشان را به عنوان میراث بشری منتشر کرد و در چاپ و ارائه آثارشان وسواس و دقت زیادی داشتند. نگاه استاد به هنر، جهانی بود؛ نگارگری را هنر محلی نمی‌دانستند بلکه آن را زبان جهانی بیان می‌دیدند. ایشان هنرمندی بسیار خلاق، باز، مهربان، با استعداد، فعال و پرکار بودند. با وجود سن بالا، همواره قلم در دست داشتند.

بیش از ۷۰۰ اثر شناخته شده و چاپ شده از ایشان وجود دارد؛ غیر از آثاری که در آرشیو شخصی‌شان بوده است. در زمینه اخلاق نیز همیشه به شاگردان شان توصیه می‌کردند برای اعتلای هنر کشور تلاش کنند.

جمله‌ای که سال‌هاست در گوشم مانده این است که می‌گفتند:
«خواهش می‌کنم هرکاری می‌توانید برای هنر مملکت انجام دهید. چند بار هم تأکید داشتند روی مطالعه و تمرین نقوش مدرسه چهارباغ اصفهان و دقت در تناسبات آن.»

ارتباط من با استاد از حدود ۴۰ سال پیش آغاز شد. ابتدا روی آثارشان مشق می‌کردم و حدود ۲۵ سال پیش به بعد، کارهایم را برایشان می‌فرستادم و راهنمایی می‌گرفتم، حتی از طریق ایمیل.



محاسن استاد سودرشن چیان

بهمن ۱۳۰۸ - مرداد ۱۴۰۴

از ظہر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

فصل هشتم

واپسین سال‌ها، وصیت‌نامه و وداع

سال‌های پایانی و نبرد با بیماری

محمود فرشچیان، استاد بزرگ نگارگری ایران، در واپسین سال‌های عمرش همچنان پرانرژی و غرق در خلق آثار بود. هرچند که سال‌ها بیماری و کهولت سن جسم او را آرام‌آرام فرسوده کرده بود، اما ذهن و روحش همچنان جوان و جوشان بود. او در سال‌های پایانی، بیش از هر زمان دیگر، به مضامین قدسی، عاشورایی و عرفانی رو آورد؛ گویی آگاهانه می‌دانست که زمان وصال نزدیک است.

در میان بیماری‌هایی که تحمل می‌کرد، هر بار که قلم‌مو را به دست می‌گرفت، لرزش دستش فروکش می‌کرد و نگاهش جانی تازه می‌یافت. بارها در گفت‌وگوهای خصوصی به شاگردانش گفته بود:

"بیماری برای جسم است؛ دل اگر زنده باشد، رنگ هنوز می‌رقصد."

خلوت معنوی و ارتباط با حرم رضوی

سفر به مشهد و زیارت بارگاه امام رضا(ع) در این سال‌ها برایش حال و هوایی دیگر داشت. حتی در بیمارترین روزها، اگر فرصتی می‌شد، خود را به حرم می‌رساند و ساعت‌ها در گوشه‌ای می‌نشست، بی‌آن که دیده شود، زائران را تماشا می‌کرد. می‌گفت:

"این چهره‌ها، همین نگاه‌های عاشقانه زائران، زیباترین تابلوی دنیا است."

استاد محمود فرشچیان، همچنان با افتخار «خادم افتخاری» حرم رضوی بود و آن را افتخاری بالاتر از همه جوایز هنری دنیا می‌دانست...

وصیت‌نامه و وعده واپسین

فرشچیان سال‌ها پیش وصیت‌نامه‌ای ساده اما پراز احساس نوشته بود. در آن تأکید کرده بود که پیکرش پس از مرگ به مشهد منتقل و در جوار امام رضا(ع) به خاک سپرده شود. او باور داشت که زندگی‌اش، از نخستین نگاه نقاشانه تا آخرین نقطه قلم، با عنایت امام هشتم همراه بوده و شایسته است که پایان این مسیر، در همان حوالی باشد. در بخشی از وصیت‌نامه‌اش نوشته بود: هرچه داشتم از او بود؛ بگذار غبار آخرین نقاشی‌ام هم در صحنش بماند. دوست دارم مرا در صحن یا حوالی حرم آقا دفن کنید. همانجا که شمس و مولانای من طلوع و غروب ندارد. وقتی رفت، همه ایران گریست. سجاد محمدیارزاده نماینده تام‌الاختیار محمود فرشچیان در ایران و رئیس دانشگاه استاد فرشچیان درباره مراسم تشییع پیکر این هنرمند بیان کرد: طبق آخرین وصیتی که استاد فرشچیان داشتند، قرار است که پیکر ایشان پس از تشییع از مقابل هنرستان هنرهای زیبای اصفهان که استاد فراگیری هنری‌شان را از آنجا شروع کردند، کنار مقبره صائب تبریزی در اصفهان به خاک سپرده شود. گنبد رضوی، رنگ غروب گرفت و خبر، چون اذان به هر خانه رسید. شاعران، هنرمندان، حتی کسانی که فقط یک بار تابلویش را دیده بودند، پیام تسلیت دادند.

امروز، بوم‌ها بی‌قلم ماندند و رنگ‌ها، به دیوار نگاه می‌کنند

و آهوها، به ضریح، کمی بیشتر تکیه داده‌اند.

میراثی جاودان

با رفتن او، پرونده یک زندگی فیزیکی بسته شد، اما جهان آثارش تازه‌تر و زنده‌تر شد. اکنون هزاران نسخه از کارهایش در خانه‌ها، موزه‌ها و دل‌ها جاری است؛ هر کدام روایتی رنگین از عشق، ایمان و ایران. به گفته یکی از شاگردانش: **«استاد پیش خدا رفت، اما رنگ‌هایش زنده ماندند. این رنگ‌ها حرف می‌زنند، دعا می‌کنند و برای همیشه دعا خواهند کرد.»**



گیسو محو غنیمت شدم کشتن
من نه به اختیار خودم روم از قفا او

از ظہر عاشورا تا سپیدہ رضوی، ناصر کاوه

سخن آخر

در زندگی هر هنرمند لحظه‌ای می‌رسد که از آن پس همه چیزش را به دو بخش «قبل» و «بعد» تقسیم می‌کند. برای محمود فرشچیان، این نقطه عطف نه صرفاً یک موفقیت بزرگ یا خلق شاهکار هنری، بلکه لحظه‌ای بود که نگاهش به هنر، رسالتش و حتی خودش دگرگون شد. آن روز، در خلوت کارگاهش، پس از روزها ماندن پای یک اثر نیمه‌کاره، دست از کشیدن کشید، به عقب رفت و برای چند دقیقه طولانی، فقط به خطوط و رنگ‌ها خیره ماند. می‌گفت: حس کردم خودم نیستم که می‌کشم، انگار دستی آن سوی عالم، خط را هدایت می‌کند.

فرشچیان بنیان‌گذار مکتب خود در نقاشی ایرانی بود که پایبند به شکل کلاسیک همراه با استفاده از تکنیک‌های جدید برای توسعه دامنه نقاشی ایرانی بود. او به این شکل هنر، روح جدیدی بخشید و آن را از رابطه همزیستی تاریخ با شعر و ادبیات تغذیه کرد تا استقلالی به این هنر بدهد که پیش از آن کمتر داشت. نقاشی‌های قدرتمند و نوآورانه او پویا و گسترده و پر از جنب و جوش بودند، با تلفیقی جذاب از عناصر سنتی و مدرن، که ترکیبات سبک منحصر به فرد او در نقاشی بودند. برخی از توانایی‌های او احساس فوق‌العاده خلاقیت، نقوش متحرک، خلقت فضای‌های گرد و منحنی، خطوط نرم و قدرتمند، و خلقت رنگ‌های موج بودند. آثار فرشچیان یک ترکیب دل‌انگیز از اصالت و نوآوری بود. آثار او از شعر کلاسیک، ادبیات فارسی، قرآن، کتاب‌های مقدس مسیحیان و یهودیان، و همچنین تخیل عمیق خود او تأثیر گرفته بود. فرشچیان نقش مهمی در معرفی هنر ایران به صحنه بین‌المللی هنر ایفا کرده بود. او دعوت شد تا در دانشگاه‌های متعدد و مؤسسات هنری صحبت کند. شش کتاب و مقالات متعددی در مورد آثار وی منتشر شده است.

امبرتو بالدینی، استاد تاریخ هنر و رئیس دانشگاه بین‌المللی هنر فلورانس ایتالیا معتقد بود برای دریافت باطنی یا درونی کار فرشچیان دیدی ژرف‌نگر لازم است و صبری زمان‌گیر، و فرشچیان در حوزه نقاشی ایرانی یک نقطه عطف و پدیده‌ای شگرف به‌شمار می‌آید.

گذر از مهارت به رسالت

تا پیش از آن، حتی بهترین آثارش برای خودش تمرینی از تکنیک و ذوق بودند. اما از آن روز، هنر برای او از «کار» به «پیام» بدل شد. دیگر نقاشی برایش فقط طراحی فرم‌ها یا بازی با رنگ نبود؛ بلکه زبان دعا، فریاد عدالت و زمزمه عشق شد. این تغییر نگرش را بعدها در آثاری چون «عصر عاشورا»، «ضامن آهو» و «پنجمین روز آفرینش» به وضوح می‌توان دید؛ آثاری که نه تنها از نظر فنی در اوج‌اند، بلکه روحی دارند که با مخاطب نجوا می‌کند. این نقطه عطف هم‌زمان با مقطع خاصی در زندگی شخصی‌اش رخ داد: تجربه بیماری سخت و شفای غیرمنتظره، سفری به مشهد، و نذر قلبی‌اش برای خلق یک اثر برای امام رضا(ع). از این پس، زندگی معنوی و مسیر هنری‌اش کاملاً گره خورد. او حتی در گفت‌وگوها نیز تأکید می‌کرد: نقاشی من دیگر فقط برای دیوار نیست، برای دل است. برای همه دل‌هایی که چیزی فراتر از این دنیا می‌جویند.

تأثیری که تا همیشه ماند

این تغییر نه تنها سبک و موضوع کارهایش را دگرگون کرد، بلکه روح تازه‌ای به شاگردان و پیروانش بخشید. بسیاری از نسل جوان نگارگرانی که از مکتب او برخاستند، این نگاه معنوی را به ارث بردند. به همین دلیل،

امروز می‌توان گفت که آثار فرشچیان نه فقط یک جریان هنری، بلکه یک مکتب فکری و احساسی را شکل داده‌اند. با ساده‌زیستی و شوخ‌طبعی می‌گفت:

"آن خطِ بد هم ذکر است؛ لازم نیست همه ذکرها خوش خط باشند."

وقتی از سختی کار پرسیدند، گفت: "وقتی دوستت را می‌کشی، همه چیز آسان می‌شود."

استاد در میان روایت‌ها گاه به ناگهان، مصرع شعری می‌آورد — نه برای نمایاندن فضل، بلکه برای اینکه یک نکته ظریف را مَرزپوشِ کلام کند؛ شعری که گویی از دیروزِ دلِ او درآمده بود.

هر رنگ که به جان بُرید، از دلِ تو بسته‌ست

چون هر نقشی که ما زنیم، خطِ نامِ معشوق است.

سال‌های پایانی

خلوت آتلیه، بوی رنگ و گلاب حرم. نیمه‌شب‌ها رو به تابلو، ذکر «یا رضا» و «یا حسین».

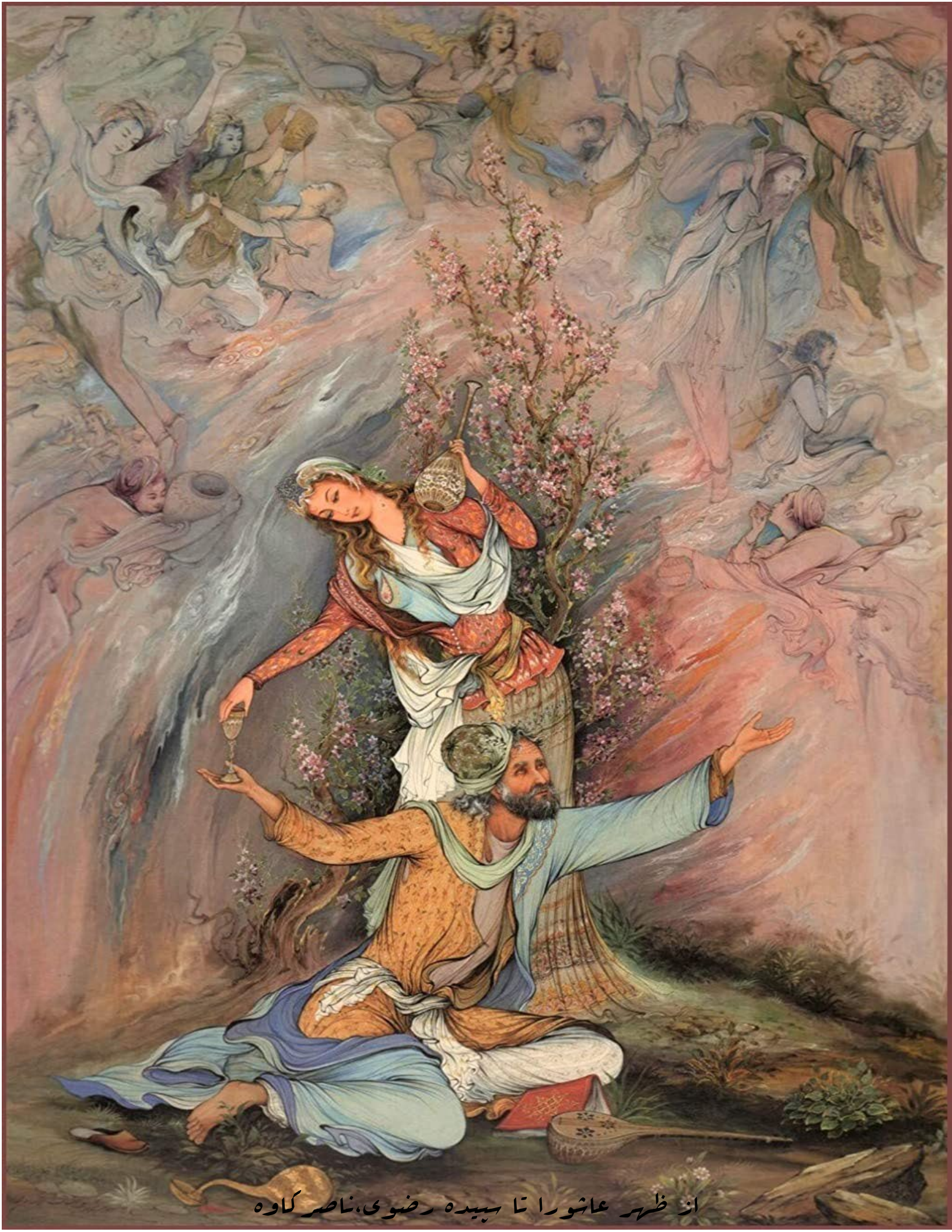
درگذشتش، پیام‌های تسلیت از پنج قاره را به دنبال داشت؛ اما بزرگ‌ترین یادبودش همان نگاه زائری است که مقابل «عصر عاشورا» یا «ضامن آهو» اشک می‌ریزد.

هر یاد که از تو به بوم آویزم، ترانه‌ست

هر نقش که بر خاک کشی، باز خاکِ توسِ خانه‌ست

تو نه تنها رنگ زدی، بل که جان سپردی

و ما هر دایم نگاه، به دایم مهر تو بسته‌ایم.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

خزانِ پنجره‌ی خشک را بهار کشید
شکوفه های ترو تازه، نونوار کشید
هزار سال عقب رفت در سکوت زمان
و روی شاخه خشکیده‌ای هزار کشید

عصای معجزه‌اش در تصویری آبی
برای تشنگی دشت، آبشار کشید
دلش به نام امامی قرار تازه گرفت
و روی دامنش آهوی بی‌قرار کشید

چقدر در پی‌ات ای شاهکارِ بی‌تکرار
غروب های غم انگیز، انتظار کشید
در آن افق، که پیاده غروب آمده بود
به تاخت، در دلِ خورشید، یک سوار کشید

به چشم های تری که به حرف آمده بود
در آن کویر عطش، سرمه‌ی غبار کشید
نگاه کرد به نقاشی اش ، دلش لرزید
و بی‌مقدمه آهی ادامه‌دار کشید...میثم داودی قم

هنر اصلی این مرد بزرگ، خلق تابلوهای زیبای مذهبی و ملی یا طراحی ضریح مطهر نبود که به تعبیر خودش، وقتی خالق من خداست، چطور خالق این آثار من هستم! هنر اصلی فرشچیان بندگی مخلصانه و ابراز محبت آگاهانه به درگاه الهی و نسبت به خاندان اهل بیت علیهم السلام بود.



روزی که چشم‌هایش بسته شد، مردم گفتند فرشچیان رفت... اما رنگ‌ها هنوز سماع می‌کنند. هر بار که اسب سفید «عصر عاشورا» شیهه می‌کشد، یا آهو بر بوم «ضامن آهو» می‌دود، صدای قلب اوست... و این داستان، نه نقطه، که یک دایره است، دایره‌ای که از ظهر عاشورا تا سپیده رضوان می‌چرخد.

مرور زندگی و آثار محمود فرشچیان، بیش از آنکه یک روایت ساده از زندگی یک هنرمند باشد، سفری در قلب و جان هنر ایران است. او نه تنها نگارگر بی‌بدیل قرن معاصر، بلکه پلی میان گذشته و حال، سنت و نوآوری، و ماده و معنا بود.

آنچه او را از بسیاری دیگر متمایز کرد، ترکیب کم‌نظیر سه عنصر بود: مهارت فنی بی‌مانند که ریشه در سال‌ها شاگردی نزد استادان بزرگ و تمرین‌های بی‌وقفه داشت. ذوق و خلاقیتی که مرزها را شکست و نقوش کهن ایرانی را با روحی تازه و جهانی عرضه کرد. نگاه معنوی و رسالتمند که هر اثر را از صرف یک تابلو، به تجربه‌ای روحانی برای مخاطب بدل ساخت.

از نخستین روزهای کودکی در اصفهان تا سال‌های استادکاری در ایران و جهان، مسیر او روایتی است از عشق به رنگ، ایمان به پیام و وفاداری به ریشه‌ها. آثار او - از «عصر عاشورا» گرفته تا «ضامن آهو» - نشان داد که هنر می‌تواند زبان مشترک ایمان و انسانیت باشد، بی‌آنکه مرز یا زبانی مانع انتقال پیامش شود.

میراث فرشچیان تنها در موزه‌ها و کتاب‌ها نیست، بلکه در دل میلیون‌ها انسانی است که با دیدن آثارش گریسته‌اند، لبخند زده‌اند یا به حالتی عارفانه فرو رفته‌اند. او ثابت کرد که هنر، اگر با عشق و باور همراه شود، می‌تواند جاودان بماند. در نهایت، آنچه از او باقی ماند، نه تنها مجموعه‌ای از شاهکارهای هنری، بلکه الگویی برای زیستن است: زندگی با عشق، کار با تعهد، و پیوند همیشگی زیبایی و حقیقت و این‌گونه، سفر محمود فرشچیان از سپیده اصفهان تا غروب رضوان پایان یافت، اما میراثش ادامه دارد. او نشان داد که هنر می‌تواند پلی از عشق و ایمان بسازد، از محفل روضه‌های محلی تا تالارهای جهانی. برای خوانندگان دنیا، این رمان دعوتی است به زیارت رنگ‌ها: هر بار که به «عصر عاشورا» نگاه کنید، اشک بریزید؛ هر بار که «ضامن آهو» را ببینید، پناه گیرید. همان‌گونه که امام رضا آهوی رمیده را ضامن شد، فرشچیان ضامن شد که ایمان را در قاب جاودانه کند. دعا می‌کنم قلم‌های ما هم نذر حقیقت شوند، و دل‌های بی‌قرار، در سایه کرم سلطان آرام گیرند.

یک نکته عجیب درباره استاد فرشچیان

"ابوذر ورداسبی" داماد استاد فرشچیان و از اعضای سازمان منافقین بود. "فاطمه فرشچیان" از یک خانواده هنرمند و مرفه بود. او دانشجوی سال‌های آخر پزشکی بود که به سازمان مجاهدین خلق پیوست و در فاز نظامی به منطقه کردستان اعزام شد. سرانجام ابوذر ورداسبی و همسرش در اوایل مردادماه ۱۳۶۷، در عملیات مرصاد در صحنه‌ی نبرد با نیروهای ایرانی کشته شدند.

👉 همه ابعاد شخصیتی و حرفه ای و دینی استاد فرشچیان به کنار اما اینکه دختر و دامادش در مرصاد کشته شدن ولی استاد نه تنها به رویش نیاورد بلکه خالصانه ایران و اسلام رو دوست داشت و رابطه اش همیشه با نظام خوب بود، یک سطح دیگه از معرفت ایشون رو نشون میده. خدایش بیامرزد...

ای که این سطور را می‌خوانی،

ممکن است در نیویورک باشی یا نجف، در توکیو یا تهران؛

اما زبان زیبایی، ایمان به معصومیت، و احترام به خون شهید، مرز نمی‌شناسد.

اگر خواستی ببینی چگونه قلم، تسبیح می‌شود،

به آثار محمود فرشچیان نگاه کن؛

در آنها خدا در رنگ جاری‌ست،

انسان به حیوان، شهید به زائر، شرق به غرب،

در یک سلام مشترک گره خورده‌اند؛

"السلام علیک یا ابا عبدالله"

"السلام علیک یا علی بن موسی الرضا"



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

لنداسکیپ عشق و رنگ

در افق نیلگون اصفهان، جایی که گنبدهای فیروزه‌ای خورشید را در آغوش می‌کشند و باد اذان را بر پل خواجه می‌رقصاند، نامی زاده شد که مرزهای زمان و مکان را درنوردید: محمود فرشچیان. او نه تنها یک نقاش بود، بلکه رودخانه‌ای جاری از رنگ و ایمان، که از کوچه‌های خاکی کودکی تا اقیانوس بی‌انتهای هنر جهانی جریان یافت. در این رمان، که بر پایه زندگی واقعی این استاد بزرگ نگارگری ایرانی بازآفرینی شده، شما را به سفری دعوت می‌کنم از “ظهر عاشورا” تا “سپیده رضوان”. سفری پر از اشک و شفا، رنگ و رکوع، جایی که هر خط قلم‌مو، ذکری است بر لب‌های آسمان. این داستان، برای خوانندگان سراسر دنیا نوشته شده – از نیویورک تا پاریس، از تهران تا توکیو – تا نشان دهد چگونه یک مرد ساده از دل ایران، هنر را به عبادت رساند و عبادت را به زبانی جهانی ترجمه کرد. آماده شوید تا با اسب بی‌سوار کربلا بتازید، با آهوی رمیده خراسان پناه گیرید، و در سکوت کارگاه او، صدای رنگ‌ها را بشنوید. این رمان، نه فقط زندگی‌نامه‌ای است، بلکه حماسه‌ای از عشق، ایمان و جاودانگی.

از سپیده اصفهان تا غروب رضوان

در سحرگاهی سرد از چهارم بهمن ۱۳۰۸، در دل اصفهان – شهری که کاشی‌هایش با خدا راز می‌گویند و قالی‌هایش داستان‌های هزارساله را می‌بافند – کودکی چشم به جهان گشود که نامش محمود بود. پدرش، مردی هنردوست و اهل فرش، زمین بازی او را با نقش‌های شاه‌عباسی و گل‌های اسلیمی پر کرده بود. محمود کوچک، ساعت‌ها روی قالی‌های پدر می‌نشست و با انگشتان کوچکش خطوط را دنبال می‌کرد، گویی پی‌رازی پنهان را می‌گرفت. “بابا، این گل‌ها چرا زنده‌اند؟” می‌پرسید، و پدر با لبخندی می‌گفت:

“چون خدا نفسش را در آن‌ها دمیده، پسر.”



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

کودکی محمود در کوچه‌های خاکی اصفهان گذشت، جایی که صدای عزاداران محرم، با بوی گلاب و زنجیرزنی در هم می‌آمیخت. او از همان روزها، عاشورا را نه فقط شنید، بلکه دید: اسب‌های بی‌سوار در دسته‌ها، زنان سیاه‌پوش با کودکان در آغوش، و پرچم‌های افتاده در باد. این تصاویر، مثل دانه‌هایی در خاک دلش کاشته شدند، تا سال‌ها بعد در تابلوهایش جوانه بزنند. اما مسیر هنر برای او با کارگاه استاد میرزا آقا امامی آغاز شد، و سپس نزد استاد عیسی بهادری، جایی که یاد گرفت خط را ذکر کند و رنگ را رکوع.

جوانی محمود با شوق کشف جهان همراه بود. او به اروپا سفر کرد، به پاریس و رم، جایی که موزه‌ها پر از تابلوهای بی‌روح و مجسمه‌های سرد بودند. در میان دیوارهای لوور، دلتنگ هیئت‌های اصفهان شد. “رنگ طلوع روزه، در پاریس پیدا نمی‌شود،” زیر لب زمزمه می‌کرد. اما این سفرها، گنجی برایش آورد: پیوند سنت ایرانی با نوآوری غربی. مثل پل خواجه که دو ساحل را به هم می‌رساند، او هم مکتب اصفهان را با تکنیک‌های مدرن گره زد. بازگشت به ایران، با دستی پر از ایده‌ها، اما دلی پر از ایمان.

زندگی محمود، نقطه عطفی داشت که همه چیز را دگرگون کرد: بیماری دست راستش، سرمایه یک عمر هنر. پزشکان امید چندانی نمی‌دادند. درد مثل خنجری در انگشتانش می‌پیچید، و او، که قلم‌مو را مثل نفس می‌دانست، در خلوت شب‌ها گریست. “خدایا، اگر این دست شفا یابد، نذر می‌کنم بهترین اثر عمرم را برای امام رضا بسازم.”

سفری به مشهد، زیارت بارگاه امام رضا(ع)، جایی که در لباس سبز خادمی، بی‌نام و نشان، کفش زائران را جفت می‌کرد. در گوشه‌ای از صحن نشست، دست بیمارش را به ضریح سپرد و زمزمه کرد: “آقا جان، ضامن آهو باش برای این دست رمیده.”

معجزه رخ داد. دست شفا یافت، انگار امام خودش قلم‌مو را در انگشتانش گذاشت. محمود به کارگاه بازگشت، و تابلو “ضامن آهو” متولد شد. تصور کنید: آهویی رمیده در دام صیاد، که خود را به امام می‌رساند. رنگ‌ها موج می‌زنند – لاجورد آسمان مشهد، سبز گنبد، طلایی ضریح. هر خط به ضریح ختم می‌شود، گویی تابلو نه نقاشی، که زیارتنامه‌ای است. وقتی اثر رونمایی شد، زائران گریستند. یکی گفت: “استاد، این آهو خودتانید!” و محمود با چشمانی نمدار پاسخ داد: “آری، و امام ضامن همه رمیدگان.”

اما عاشورا، همیشه در دل محمود می‌تپید. سال‌ها بعد، تابلو “عصر عاشورا” را آفرید – روضه‌ای با رنگ و سکوت. اسب بی‌سوار حسین (ع) شیهه می‌کشد، زنان و کودکان در غروب خونین کربلا، پرچم‌های افتاده، گیسوهای پریشان. چهره‌ها را ننگارید، حرمت گریه را نگاه داشت، اما هر دست، هر موج رنگ، داستان ایثار را فریاد می‌زند. وقتی تابلو را خلق می‌کرد،





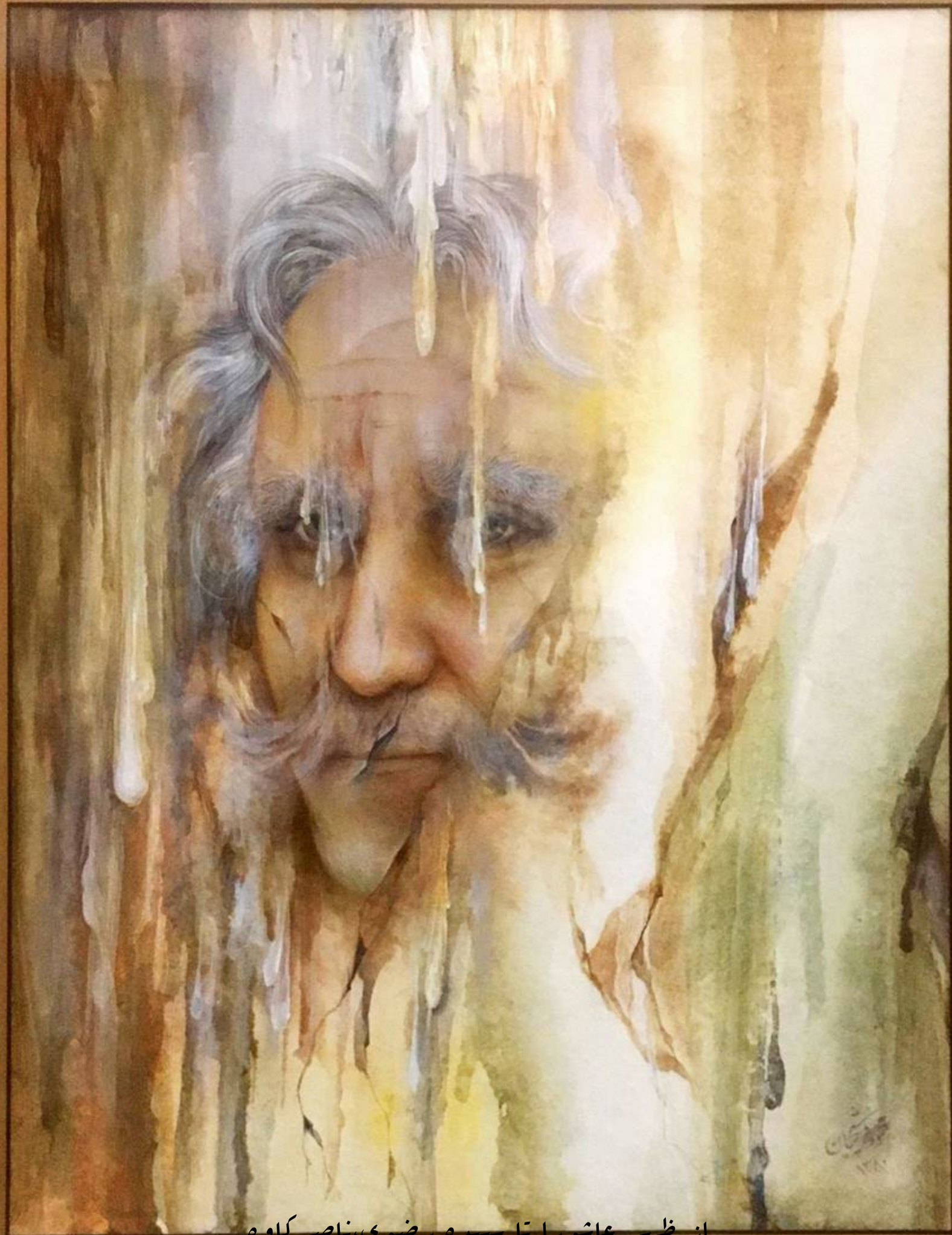
از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

کارگاه پر از بوی گلاب بود. شاگردان می‌گفتند: استاد نیمه‌شب بیدار می‌شود، وضو می‌گیرد، و با ذکر “یا حسین” رنگ می‌زند. رونمایی اثر، جهان را تکان داد. از مدال طلای بینال فلورانس تا نمایشگاه در سازمان ملل در ۲۰۲۳، آثارش در لوور ابوظبی ثبت شد، و “عصر عاشورا” توسط مجموعه داران قاره‌ها خریداری گردید.

فرشچیان تنها نقاش نبود، طراح ضریح هم بود. طرح ضریح امام حسین(ع)، حضرت عباس(ع)، و امام رضا(ع) را داد – نقوشی از برگ‌های خرما، گره‌های اسلیمی، که زائر را به دل امام می‌رساند. “ضریح، دری است میان دل ما و دل آن بزرگوار”، می‌گفت. در کارگاه، با وضو کار می‌کرد، و سکوتش مثل نماز بود. دیگر آثارش هم پر از عرفان: “پنجمین روز آفرینش” با طبیعت ستایشگر خالق، “مولود کعبه” روایت تولد امام علی(ع)، “هدیه عشق” سوگ علی‌اصغر(ع)، و “آزمون بزرگ” با مفاهیم قرآنی.

در فصل دیگری از زندگی، تابلو “شمس و مولانا” را خلق کرد – پاسخی هنری به تحریف‌های تاریخی. در آمریکا، در دو ماه، شمس را چون خورشیدی افق‌گشا کشید، مولانا را بر کره زمین نقش بست، تا بگوید: “مولانا فرزند ایران است.” رنگ‌ها آتش و آب‌اند، وحدت ضدها در عرفان. وقتی بازگشت، گفت: “همان‌طور که شمس مولانا را از علم به عشق کشاند، حسین و رضا مرا از نقاش به ذاکر رنگ‌ها تبدیل کردند.”

کارگاه فرشچیان، حرم هنر بود. شاگردان دورش جمع می‌شدند، او با شوخی‌های لطیف می‌گفت: “رنگ قرمز باید دعا باشد، نه فقط لکه!” گاهی چای می‌ریخت و آزمون می‌کرد: “این چای مثل هنر است، اگر سرد شود، بی‌مزه می‌شود.” سکوت‌هایش آرام‌بخش بود، و بوی حرم همیشه در هوا می‌پیچید.



از ظهر عاشورا تا پییده رضوی، ناصر کاوه

در واپسین سال‌ها، کمتر بیرون می‌آمد، بیشتر در خلوت آتلیه، با عطر گلاب و رنگ. سفرهای مشهد، زیارت‌های پنهان، و وصیت: «دوست دارم در جوار آقا دفن شوم، همان که ضامن دستم شد، ضامن دلم هم بشود.» وقتی خبر رفتنش آمد، جهان گریست. پیام‌های تسلیت از رم تا تبریز، از هنرمندان تا زائران بی‌نام. برخی نوشتند: «او نقاش نبود، مفسر عاشورا بود.» و در حرم، شاخه گلی کنار مزارش، مثل آهو که آرام زانو زده.

فرشچیان با رنگ‌ها رفتارِ مرید با پیر داشت؛ هر رنگ، آدابی و حرمتی داشت. سبز، همیشه بوی نجف می‌داد و عبای علی(ع)؛ طلایی، پرتو خورشید گنبد رضوی را به جان می‌ریخت؛ لاجورد، آسمان بی‌انتها را یادآور می‌شد و آبی روشن، آرامش چشمان کودکی در آغوش مادر را. حتی سرخی‌هایش آتش خون نبودند؛ بلکه شفقی بودند که از دل فاجعه، امید را می‌جوشاندند. خود می‌گفت:

"رنگ باید دعا باشد؛ هر رنگ باید تو را به چیزی بزرگ‌تر از خود برساند"

گاهی، دیگران از او می‌پرسیدند:

«استاد! خودتان را بیشتر نقاش می‌دانید یا شاعر؟»

و او با همان آرامشِ همیشگی می‌گفت:

«نقاشی من، شعر بی‌صداست.»

در واقع، او همان کاری را می‌کرد که حافظ با کلمات کرد: کشفِ جاودانگی در لحظه‌ها؛ بستنِ آسمان در قاب‌ها، و گشودنِ دل در برابر چشم‌ها. در تابلوهایش، حتی سکوت هم رنگ داشت؛ سکوتی که در «هدیهٔ عشق» در جاری شدنِ اشکِ مادر، یا در «آغوش امن» در مهربانیِ آستانهٔ حرم، معنا می‌یافت.

در سال‌های پایانی، فرشچیان دیگر کمتر در میان ازدحام می‌آمد؛ بیشتر در خلوتِ آتلیه‌اش بود - جایی که بوی رنگ با عطرِ گلابِ حرم در هم می‌آمیخت. شاگردانش می‌گفتند: گاهی نیمه‌شب چراغ کارگاه روشن می‌شد، و اگر وارد می‌شدی، می‌دیدي استاد رو به تابلو، آرام زیر لب دعا می‌خواند، گاه ذکر «یا رضا» یا «یا حسین» را، و بعد با قلم‌مو ادامه می‌داد. گویی رنگ و ذکر در یک نفس جاری می‌شدند و بر بوم می‌نشستند.

وصیتش نیز بوی همین عشق می‌داد. بارها گفت: «اگر خدا خواست و من رفتم، جایی نزدیکِ امام رضا(ع) به خاکم بسپارید؛ که این همه زندگی‌ام، جرعه‌ای از عنایت او بود.» و چنین شد که در واپسین روزهای عمر، لباس خادمی سبز را دوباره بر تن کرد و به مشهد رفت؛ نه برای نشان دادنِ تابلو تازه‌ای، که برای خداحافظی با گنبدی که سال‌ها زوارش را بر بوم نشانده بود. وقتی خبر رفتنش رسید، پیام‌های تسلیت از سراسر جهان آمد: از هنرمندانی در رم و پاریس، تا شاعرانِ تهران و تبریز، و عاشقانی که شاید هرگز او را ندیده بودند ولی با نگاه در «عصر عاشورا» و «ضامن آهو» با دلش آشنا شده بودند.

برخی نوشتند: «او نقاش نبود، مفسر عاشورا بود.» برخی گفتند: «هر خطش زیارت بود.» و در حرم، زائرانی آرام بر سر مزارش گذشتند و بعضی بی‌نام، شاخه‌گیاهی در گلدان کوچک کنار سنگ گذاشتند - همان‌طور که آهو، آرام و بی‌هراس، در تصویر او کنار امام زانو زده بود.

«سماع رنگ‌ها» زندگی محمود فرشچیان نبود، بلکه استمرارِ حرکتی بود که از ظهر عاشورا آغاز شد و تا سپیده‌ٔ رضوان ادامه یافت؛ حرکتی که نشان داد وقتی هنر با ایمان پیوند بخورد، نه فقط چشم‌ها بلکه جان‌ها را نیز متحول می‌کند. او رفت، اما هنوز، در هر تابلو، در هر موزه، در هر دلِ زائری که با نگاهش دعا می‌کند، زنده است.



از ظہر عاشورا تا پیدہ رضوی، ناصر کاوہ

سماع رنگ‌ها؛ از ظهر عاشورا تا سپیده رضوان

به نام آن که نخستین خط را بر لوح عشق نگاشت و نخستین رنگ را بر پردهٔ عالم افشاند. این روایت نه صرفِ زندگی یک هنرمند است و نه فقط فهرستی از آثار و افتخارات؛ این حکایت آدمی است که با هر ضربه قلم، وضوی نیایش داشت و با هر ترکیب رنگ، سجده‌ای به جا می‌آورد. او در میانِ تار و پودِ نقش‌ها و اشیاءِ کوچکِ جهان، خدای خود را می‌جست و گاه به دستِ خودش می‌رسید؛ گاه در نقشِ اسبِ بی‌سوار عصر عاشورا، گاه در چشمانِ آهوانِ خراسان، و گاه در تابشِ طلاییِ گنبدی که هر صبح خورشید می‌زیارتش می‌کرد.

محمود در روز چهارم بهمن 1308 در اصفهان چشم به جهان گشود؛ در شهری که کاشی‌ها و گنبدها از کودکی به او سخن می‌گفتند و پدر، مردی همدوست و اهلِ فرش بود که زمین بازی‌اش را با طرح‌ها و نقش‌ها آشنا ساخت. پدربزرگِ فرشچیان، یا خودِ پدرش، شاید تصور نمی‌کرد که آن پسرکِ شیفتهٔ نقشِ قالی، روزی نامش به‌سانِ نگینی در دفترِ نقاشیِ جهان بدرخشد؛ اما عشق، همانند مهرِ خدا، بی‌پرده و بی‌خواست است و او را به سویِ کارگاه استاد میرزا آقا امامی و پس‌تر نزد استاد عیسی بهادری رهنمون ساخت.

هنر برای محمود فقط صنعت نبود؛ آیینی بود که در آن هر خطِ ذکرِ داشت و هر رنگِ رکوعی. در کارگاه‌ها، میانِ خاکسترِ اسپند و بوی تمیزِ رنگ، او آموخت که چگونه خط را چون مصرعِ یک غزل بنگارد و چگونه ترکیب‌بندی را چون موسیقی که تکرار می‌شود. شاگردی نزد بهادری او را به عمقِ نقش‌ها و طرح‌های قدیم برد؛ اما شوقِ دیدنِ جهان، او را به سفرِ غرب کشاند؛ چند سالی در موزه‌ها و تالارهای پاریس و رم، روبه‌روی تابلوهایی که نور را به شکلی دیگر گرفته بودند.



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه

آنجا آموخت که چگونه سنت را پاس بدارد و در عین حال نوآوری را چون نوری تازه به هنر ایران هدیه کند. بازگشت به ایران، آغاز یک عهد بود. محمود وارد اداره کل هنرهای زیبا شد، در تصمیم‌ها مشارکت کرد، و پس از مدتی به مدیریت اداره هنرهای ملی و استادی دانشکده هنرهای زیبا راه یافت؛ اما مقام‌ها برای او غایت نبودند؛ او می‌خواست با قلم خود، ذکرها را تابلو کند و هر تابلویی را چون منبری بسازد که بی‌زبان، مردم را به خود می‌خواند. صداهایی که در نقاشی‌هایش شنیده می‌شد، از اعماق متن دعاها و روضه‌ها برخاسته بود.

روزی، در سکوت خانه، ظهر عاشورا رسید. مادری که نگران پسرش بود به او گفت: «بیا برو روضه گوش کن.» محمود اما پاسخ داد که کار دارد؛ کار او همان بود: رنگ زدن به جان واقعیت. آن لحظه عجیب، قلم مو را برداشت و تابلویی آفرید که کسی پیش از او به آن نرسیده بود؛ تابلویی که امروز به نام «عصر عاشورا» خوانده می‌شود. تصویر اسب بی‌سوار در میان زمین و آسمان، زنان گریان و کودکان آویخته به یال اسب، و نخل‌هایی که به شکل نیم‌دایره‌ای به سمت آسمان خمیده‌اند، همه در آن تابلو حکایتی از سوگ و رفتن را باز می‌گفتند. او چهره‌ها را نگفت؛ اجازه نمی‌داد چهره‌ها نمایان شوند، زیرا به اعتقادش حرمت گریه، بیش از نمایش آن، شأنیت دارد؛ اما دست‌ها، انگشت‌ها، یال اسب و خطوط زمین به اندازه کافی فریاد می‌کشیدند. رنگ‌های او غنای خاصی داشتند: ارغوانی‌هایی که سیاه را نمی‌آوردند اما معنویت را تقویت می‌کردند؛ سفیدی که از آن کبوتران و یال اسب بود؛ طلایی‌ای که شمشیر را نورانی می‌کرد و زمین را به نقطه‌ای از نور بدل می‌ساخت. «عصر عاشورا» ردپای یک نیایش زنده بود که به قالب تصویر درآمده بود. هر تابلو نزد او، نمازی بود. هر خط، سرودی. هنگامی که دستش بیمار شد و جهان بر او سنگینی کرد، به زیارت حرم امام رضا (ع) شتافت. در حرم، با سادگی و خشوع، با ضریح روبرو شد و گفت:



از ظهر عاشورا تا پییده رضوی، ناصر کاوه

«اگر دستم شفا یابد، نذرَم این است بهترین اثرَم را برای شما بکشم.» شفا آمد. دستش دوباره رنگ را گرفت و تابلویی رقم شد که امروز به نام «ضامن آهو» شناخته می‌شود؛ داستان آهوئی که به آستانِ رضا پناه می‌برد و امام، ضامنِ جانِ جانور می‌شود. در این تابلو، همهٔ منحنی‌ها و عناصر تصویر به سویِ امام ختم می‌شوند؛ چهرهٔ امام در هاله‌ای نورانی بر فرازِ تصویری دیگر جای گرفته است؛ و آن آهو، با چشمانی از آگاهی و آرامش، از فرطِ اطمینان زانو می‌زند. این اثر نه تنها یک نقاشی، که زیارتنامه‌ای مصور است؛ هدیه‌ای ستوده که خودِ استاد آن را وقفِ آستان مقدس کرد.

گسترهٔ آثار او فقط در عاشورا و ضامن آهو خلاصه نشد؛ فرشچیان مجموعه‌ای از تابلوها آفرید که در آن‌ها داستان‌های قرآن، قصه‌های اهل بیت، و مفاهیم عرفانی، در زده به رنگ‌ها و خطوط، با زبانی تازه بازگویی شدند؛ «پنجمین روز آفرینش» جایی است که پرندگان و ماهیان به تسبیح وجود مشغول‌اند، «مولود کعبه» تولدِ نوری را روایت می‌کند که جهان را تغییر داد، و «هدیه عشق» در سوگِ علی اصغر (ع) شکنج‌های قلب را به تماشا می‌گذارد. هر تابلو چون منزلی از معجزه بود؛ هر نقش، نامی از نامداران دین و ادب را نجوا می‌کرد.

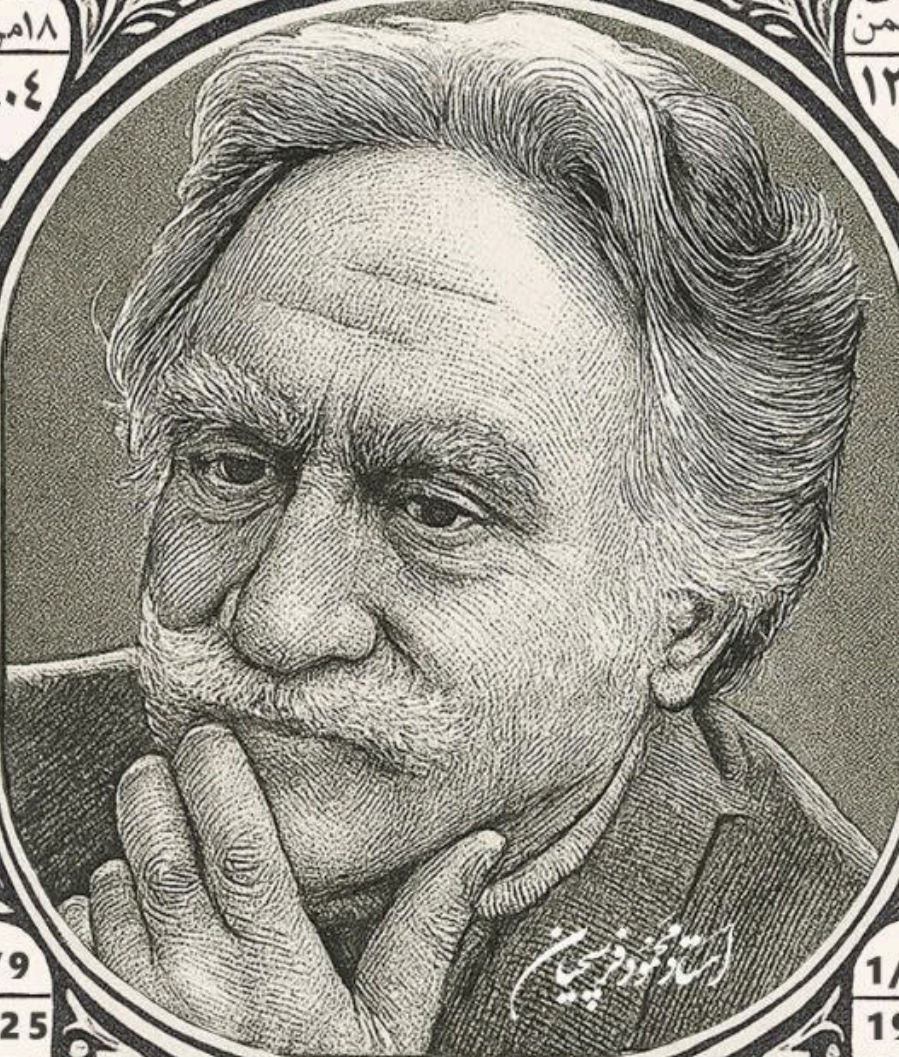
فرشچیان تنها در ایران مورد توجه نبود. آثارش در بیش از صدها نمایشگاه فردی و گروهی در جهان جا گرفت و جوایز و نشان‌های گوناگون را برای او به ارمغان آورد؛ از نشان درجه یک هنر ایران تا تندیس طلایی اسکار ایتالیا، مدال‌های طلای جشنواره‌های بین‌المللی، و دیپلم‌های آکادمیک. وزیران امور خارجهٔ ایران نیز بارها برخی از آثار او را به عنوان هدایایی رسمی به سفرها و وزرای کشورهای خارجی تقدیم کردند؛ گویی رنگ و نگاره‌هایش پلِ دیپلماتیکی میان ملت‌ها شده بود.

پست ایران

IRAN

۸ مرداد
۱۴۰۴

۴ بهمن
۱۳۰۸



آرشاد مومنی

8/9
2025

1/24
1930

پیکان تهران

ذوب آهن اصفهان



ساعت: ۱۹:۱۵
دوشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۴۰۴
ورزشگاه بزرگ فولادشهر



با این حال، هیچ‌کدام از این افتخارات قدرِ آن لحظهٔ ساکت در صفِ زائران در حرم را نداشت که او، در لباسِ سبزِ خادمی، بی‌صدا کفشِ زائری را جفت می‌کرد یا دستی بر سرِ یک کودک می‌کشید.

او مکتبی بنیاد کرد؛ مکتبی که سنت را پاس می‌داشت اما در قاپِ آن، نوآوری را جای می‌داد. خطوطش روان بود و ترکیب‌بندی‌هایش مدور، انگار تمام عناصر تصویر مدام در سماع‌اند. بسیاری از منتقدان و استادانِ هنر، از جمله پروفیسور امبرتو بالدینی، تأکید کردند که برای درکِ باطنِ آثارِ فرشچیان باید دیدی ژرف داشت و صبری زمان‌گیر. این صبر و ژرف‌نگری را او از نمازها، از روضه‌ها، و از زیارت‌ها گرفته بود؛ از همان‌هایی که در کارگاهش، همراهِ نفسِ رنگ، جا خوش می‌کردند.

یکی از آن تابلوهای پاسخ‌گوی او به تحریف‌های تاریخی و هجمه‌های فرهنگی، «شمس و مولانا» بود؛ تابلویی که در آن سرِ شمس چون خورشیدی در ماوراءِ نقوشِ منحنی می‌درخشد و مولانا بر کرهٔ زمین نقش بسته است — ادعایی هنری بر ایرانی‌بودنِ مولانا و بازپس‌گیریِ هویتِ معنویِ او.

فرشچیان این تابلو را در تنها دو ماه، در آمریکا، خلق کرد و به قصدِ این رونمایی بازگشت؛ می‌گفت که هدفش دفاع از هویتِ ملیِ مفاخر بوده است. در «شمس و مولانا» او رنگ را به نیرویی بدل ساخت که تاریخ را بازخوانی می‌کرد و با زبانِ بصری، جوابیه‌ای هنری به کتاب‌هایی می‌داد که نامِ بزرگانِ ایران را به دیگری نسبت داده بودند. او موزه‌ای داشت — موزهٔ فرشچیان در مجموعهٔ سعدآباد — جایی که بیش از پنجاه و اندی اثرِ نفیسِ او نگهداری می‌شد؛ مکانی که مردم و هنردوستان می‌آمدند تا با دستِ چشمِ خود از این رنگ‌ها و این نیایش‌های تصویری دیدن کنند.



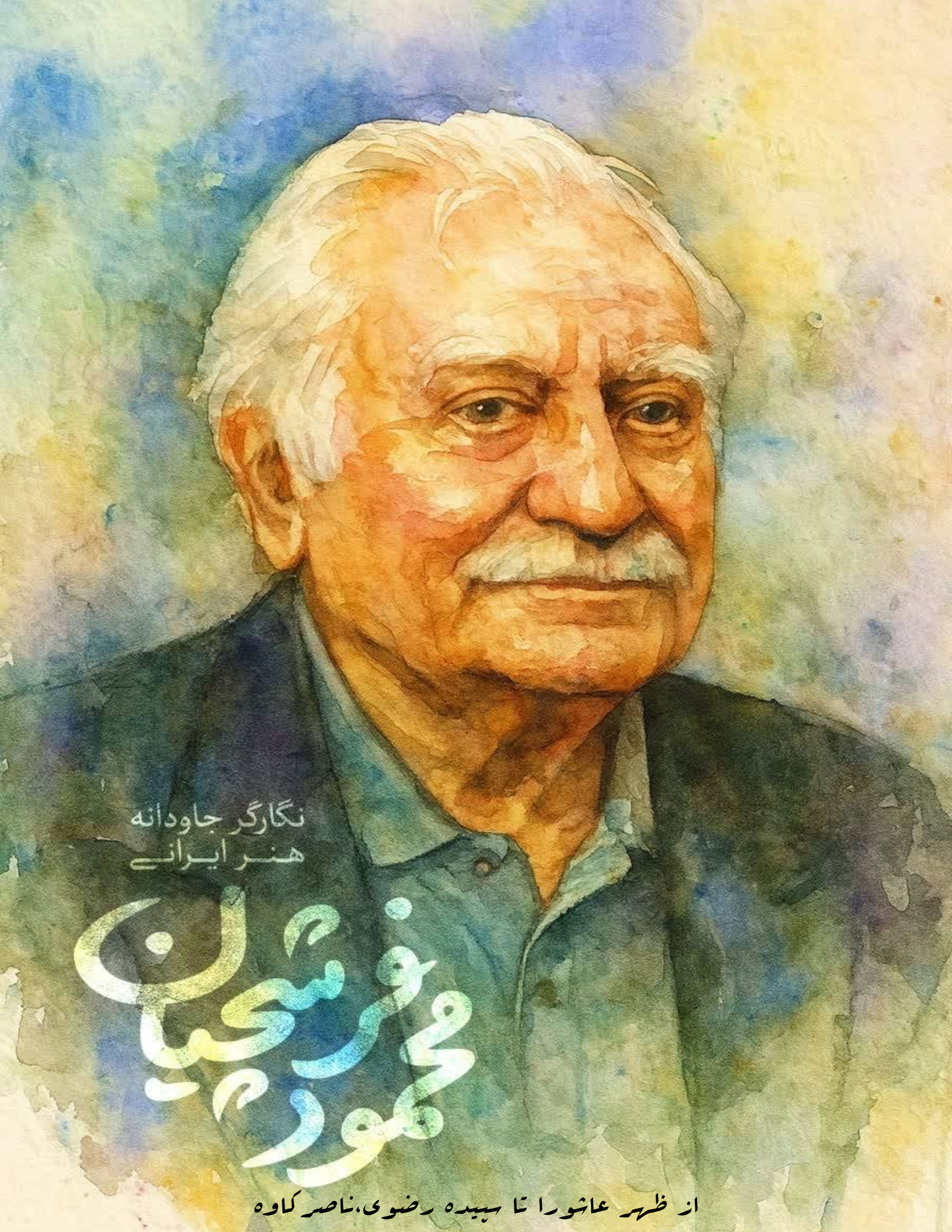
از ظہر عاشورا تا سپیدہ رضوی، ناصر کاوہ

بسیاری از آثارش را به آستان قدس هدیه کرد؛ بیش از پانزده تابلوی اختصاصی که در تالاری ویژه در صحن کوثر به تماشاگران عرضه شده‌اند و هر کدام همچون الواحی از عاطفه و ایمان، دل‌ها را تسخیر می‌کردند.

هرچند دورانِ زندگی او پر از جوایز و نمایشگاه‌های بین‌المللی بود، اما خصلتِ او ساده‌زیستی و شوخ‌طبعی بود. در میانِ شاگردان و یارانش، او را مردی می‌نامیدند که اگر خطی بد کشد، می‌گوید: «آن خط هم ذکر است؛ لازم نیست همه ذکرها خوش خط باشند.» و وقتی کسی از او می‌پرسید که سخت‌ترین بخشِ کار چیست، لبخندی می‌زد و می‌گفت: «وقتی دوستت را می‌کشی، همه چیز آسان می‌شود.» دوست داشتنِ اهل‌بیت، برای او نه شعاری، که زیربنایِ خلقتِ هنر بود؛ هنری که در آن عشق، رنگ را به زبان رسانده است.

به راستی که آثارِ فرشچیان، داستان‌هایی نهفته دارند؛ روایت‌هایی از مجذوبان و زائران، از مادرانِ گریان و کودکانی که در آغوشِ چادرها پناه می‌گیرند، از ماهی‌ها و پرندگانِ روز پنجم آفرینش، و از امتحاناتِ آسمانی چون «آزمون بزرگ». در تابلوهایش، جزئیاتِ کوچک، معنایی بزرگ داشتند

و همین جزئیات بود که روح آثارش را از سطحِ تصویر به ژرفای معنا می‌برد. آن انحنای نرم یک برگِ خرما در گوشهٔ تابلو، شیارهای ظریفِ روی بالِ پرنده، گره‌های خردِ قالی در پس‌زمینه، همه همچون واژه‌هایی بودند که نویسنده‌ای ماهر برای کامل‌کردن یک جملهٔ عاشقانه به کار می‌برد. هر خطی، حتی اگر در نگاهِ نخست بی‌اهمیت می‌نمود، در کلیتِ اثر بی‌جانشین بود. او می‌دانست که راز، همیشه در حاشیه‌های خاموش خانه دارد؛ همان‌طور که در زندگی نیز لحظه‌های بی‌صدا، گاه از هزار فریاد رساترند.



نگارگر جاودانه
هنر ایرانے

مختصر سیرت محمود

از ظہر عاشورا تا سپیدہ رضوی، ناصر کاوہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«انا لله و انا اليه راجعون»

امروز، ما نه تنها یک نقاش را بدرقه می‌کنیم، بلکه همراه با این پیکر، یک قطعه از روح ایران و جهان اسلام را تا خانه ابدی بدرقه می‌کنیم.

امروز، ما محمود فرشچیان را بدرقه می‌کنیم؛ مردی که هر خط قلمش ذکر بود و هر قطره رنگش سجده‌ای بر خاک عشق.

او از سپیده دم اصفهان آمد؛ از شهری که گنبدهای فیروزه‌ای‌اش شاهد رویش هنرمندی بودند که سنت را در جان خود پروراند و نوآوری را از دل ایمان بر کشید. در کوچه‌های کودکی‌اش، صدای عزاداران محرم و بوی گلاب با نقش قالی‌ها گره خورد تا سال‌ها بعد، «عصر عاشورا» بر بوم جانش بنشیند.

فرشچیان فقط نقاش نبود، راوی عاشورا بود؛ در «عصر عاشورا» چهره‌ها را هویدا نکرد تا حرمت اشک را نگه دارد، اما با یال سفید اسب، با داستان افتاده زنان و کودکان، با پرچم‌های واژگون، تاریخ را نه، بلکه بشریت و البته بالاتر، جهان هستی را به گریه نشاند.

در «ضامن آهو»، تنها یک صحنه نقاشی نکرد؛ نذرش را، ایمانش را، شفای دستش و پناه آهوی رمیده دلش را در پیشگاه امام رضا علیه السلام به تصویر کشید. نه اشتباه کردم؟! تصویر نکشید، بلکه روح و جسم و هستی‌اش را و هر آنچه که محمود داشت، به پای آهوی امام رضا علیه السلام ریخت.

فرشچیان، فلز را نیز ذکر کرد؛ در ضریح امام حسین علیه السلام و در ضریح امام رضا علیه السلام، هر گره را ذکر گفت، هر برگ را دعا کرد، و هر قوس را رکوعی ساخت.

استاد در اوج شهرت و افتخار، لباس سبز خادمی آستان امام رضا را بزرگترین نشان خود می دانست. بارها او را دیده بودند که در صف کفشداری، بی نام و نشان، کفش زائر را جفت می کند. این همان راز ماندگاری اوست: هنرش از مردم برآمد و برای مردم ماند.

امروز، جهان در سوگ اوست؛ از نیویورک تا پاریس، از تهران تا مشهد. اما فرشچیان نمی میرد؛ چون رنگ هایش هنوز سماع می کنند، چون اسب سفید «عصر عاشورا» هنوز می دود، چون آهوی «ضامن آهو» هنوز پناه می جوید. برادران و خواهران عزیز، ما امروز پیکر او را به خاک می سپاریم، اما رسالت او را برمی داریم، که هنر، فقط زیبایی ظاهری نیست؛ هنر، زبان دعاست، زبان ایمان است، زبان انسانیت است و از همه بالاتر، هنر زبان خدایی در وجود انسان است.

ای استاد بزرگ، همان طور که خودت گفتی، هر خط بد هم ذکر است... اکنون که آخرین خط را کشیده ای، ما مطمئنیم که این ذکر تا به ابد در لوح تاریخ باقی خواهد ماند.

روحش شاد، نامش جاوید، و یادش الهام بخش نسل ها.

السلام علیک یا ابا عبد الله و السلام علیک یا علی بن موسی الرضا

"والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته، ارادتمند ناصر کاوه 1404/5/27، همزمان با روز تشییع و به

خاکسپاری مرحوم استاد محمود فرشچیان"

سنگار آسمان خیال

استاد محمود فرشچیان



از ظهر عاشورا تا سپیده رضوی، ناصر کاوه